

آثار با علم مشکل است توان گفت تا چه پایه مردم کسب علوم مشغول بوده اند گویند و شیروان اول پادشاه است که بنیاد مدارس نهاد لکن مؤید آن کتب شریعت و تاریخ ملاحظین باقی بر چه تا متر محفوظ بود و علمای این طایفه در زمان و اهل مشهور بطلم نجوم بوده اند و این علم نیز مانند سایر علوم مخفی و محجوب بود در دست و ظاهر است که لاف علوم و فصایل که در زمان سلاطین ساسانیه میسرند چندین پایه ندارد و در زمان بنده کثرین سلاطین این سلسله علوم در ایران خیلی کم تر و کم بوده است مشغول است که بعضی از علمای مردم ایران مضر کرده و از دربار نو شیروان تا یونس مراجعت کردند یعنی که کسی قابل صحبت نیافتند با جمله همین علوم ایران میرسد بوده است با خراب شده یا از میان رفته است ابالی قدیم ایران باید بسبب غذا آب و هوای و در نظر غش آید باشد یکی از مؤلفین مشهور فرنگستان گوید که سکنه قدیم ایران باید مثل مردم میکو حال در این مملکت سکونت دارد به سانسیمی در نظر فرو تر نمایند زیرا که بسبب مخالفت و مزاجت با مردم کوستان و جرکس بر حسن اندام مردم ایران افزوده است با برین اگر سلسله ایران قدیم را که در کجرات بعضی مقام دارد و بلا شکت خون بنیان مخلوط نشده است بعلت این که مراد با طایفه دیگری گشته با برین هم حال تیار گسیم و ظاهر بر طایفه را بعد از مراد و صد سال سکونت در هوای گرم و تغییر کنی در برود و اعضا که لازم این فرخ بندین رسیده است باید گفت که مردم قدیم ایران از خلق حال که

باب هشتم در حکومت خلفا و پادشاهان و سلطنت صفاریه و سامانیه و دیلمیه

بعد از فرار زرد سوادان عساکر خلفا از تصرفات کردند تا در و چون بر جمیع اطراف ایران یافتند و هر چه بود سبب بزرگت یافته با خیال تقصیر ساخته عرض و بار و بار نمودند خلطی امیزه ای سکنه بلاد این ملک زرتک فریب را بر لب و اظهار و اظهار داده و بن جدید را کردن نهادند و کسانیکه توانسته متخل شو نند زرتک خانان گفته بناد و در دست جلا اقتیار کردند مثنی مسین سرج بل عجیب بود جنابل مستوره از سیاهان شش جزیره بستان بر حال سکنه سردیر هزاران و پنج بر آنکه ه سده و نسل و نتیج دران بلاد نهادند اعتقاد و انزال ایشان چو دران صفحات باقیست که زبان با واجد را در فراموش کرده اند ولی بنویز عادات و رسوم اعراب برقرار و مؤلف را با یکی از قبیله بنی تیمان در چهار منبری بخارا اتفاق صحبت نمودند و در اطوار و کردار همیشه ناسد یکی از ابالی مین بود و سبب را گفت بجهت اینکه قبیله با اهل ملک مزاجت نمی گشته اعراب هر سال و تلخ و همچنین در اطراف بخارا هنوز بسیارند لکن بنیاد در حراسان امیر و سخته در آنه زرتک که مصلحت ملکی امرای نامرد و انجان می کند که این طایفه ضعیف و بر آگنده باشند علی ایچ چون امیر خجریان با انجام رسیدن آب و حکام بجهت انحصار مملکت معتین شده و تا در دست سال بل بخارا و ایران خجری از حکومت عرب بود تا پنج ملک درین مدت در دست اعراب تسلیم مذکور است فقط و قایم که قابل آنکه گز است خروج امراد ولایت است که چون میان خلافت زرتکی می افتد و با سغالیان میرسد

و چون در زمانه سنجاقی می پذیرفت کردن شاعری برساند و صفه این و نامون دو سپهر بادون ارشید بر سر کس که بطی
 نازک مشهور است از مملوک است این سپهر دیده بود و دیده شخصی از تعریف و ماد نامون که نگرانی بود لکن بانوان بخت
 بست و شجاع و کوشی که است در نظار نام این را شجاری نام بود بخلاف این بدون ملاحظه زیاد است سپهر عابیه شجاع
 سپهر و کرامت را برود و نیت نموده بر نیت یکی و اگر داشت لکن این نام را در از خطبه از اخته لشکری که بر او فرستاد و آن
 ظاهر بود اسپهبدان امثال کبیر کرد تا هر سکر این را نکت و عاقبت او اقبال رسانید در حکومت خراسان تا آنکه نسل از ظاهر
 برسد با سینه پانصد و چون بطنه نامون ناست که سر داده ظاهر از علل عمل باید مجبور شد که تمام ویرانگر و با بادی
 در آید و در این برای این میان حکومتان از آن است که سبب این است که جمعی از امرای هم سپهبد که خلفا در اجرتی حکایت
 برنگو می نمودند که در چنین حالت دکت دید که با سنی که از امر است درین با سینه بود و در نشست عهد خلفای صدر
 اول که شش ان خلافت بعدی از میان رفت که در خلافت بعدی که در سرای خلافت بنی خلفه
 چون بود ستمانی سینه در است ستم یکی نام که ظاهر از سر در آن مجتهد سپهبد بود حکومت بجوی خلفا سپهرین خلافت
 در این میان در عهد ستم بود و جهان سرکشی بی نظیر بود که در آن کوه کوهی از اطراف دار الخلافه می ناست غیر از سینه در
 گسند و در بلاد نور دست هر حکام هر کرام سینه در خطبه از خلافت در حرامی می بود و چون بدین رخ خواند ریاست
 بدین از بجه ضعیف طاعتیان پیش و عمر سینه در سینه هر سپهر که جرتی درون قوی در بار دولت گرفتن آن دست یازید
 این هو باید سر بر باد و داده باشد ناملا عمره مریدان که در حقیقت نیز در این ماس نیست است و بجه شهاب است
 و در هر حکمت بر در ارج عالی در تقابله بود این می طلب و م جلالت سپهر که است از آنکه عیوب سینه است سپهر
 به می گری بود از ستمان مگر هر چه از حرفت یا از هر میا است ضریخ زده نام سالیان خودش می لرود تم از او ان طفولیت
 عبادت و سخاوت و دور خوب حکمان که بود از آن که در سخن می رنجه بر باق و شهاب رسید از سخن
 که سینه بخارج او و حساب بود بشکر و در سراج و در ولایت انیمت دانسته بنامی از سنی داشت و در حای از بیزان
 به بخت بود در سینه را در انما انوار سید گارش مالاک گرفت مهربت و دولت داشت و همچنین طریقه مرآت که با خارج
 به که بر می داشت سپهبدان زیاد شهرت او شد درین قسم کانت در مردم در هر روز به برودی و اسالی امیری مشهور شد
 بدین است هر که غیرت و شجاعتی داشته باشد و توانا جمع صاحب نگاهار و بر زدی صاحب طایه و اجتهاد خواست صالح
 و انصاف که بطلب به ستم از سولی سینه بود در این سینه که ظاهر برین بداند که ان خراسان لشکری بدفع او ما ز کرده ماند
 عیوب اموری به اسناد او را بکشد عیش داشت عیوب نیز بخان درین وقت آنکه کاهیت بود که در هم بن نصر چون
 جای برادر گرفت امارت لشکر خویش برای در دست خوب عوقس که خود را سپهر گوید با چات و هم سرداری لشکر
 با دی بود بعد از فوت در هم لشکر او را حکومت برداشته لکن صاحب زینة انوار سراج که که چون امارت لشکر یافت قول

کار بیکه کرد این بود که در جمیع امور اگر چه و محققه ساخته بغداد فرستاد و در انامی این خدمت که عالمی با عی را با بی بد
آورده حکومت موطن با کوفت خویش از سنده خلافت مستعفی شده بود و اینکه ما دام الحزم در نهد یکی از سندهگان سمرقند
محبوب باشد شاید خلیفه در آنوقت متوکل بود و نیز که ترقی یعقوب حکومت سیستان قبل از قتل متوکل و انقضا و قتل متوکل
در سنده و دست و چهل و بیست جبری اتفاق افتاد با جلال خلیفه سنده تا آنکه او را تاقی مشغول کرد یعقوب فرستاد
از دست نداده باز دبا و اقتدار خویش پرداخت و در سنده التوازیج مسطور است که اول لشکر بجانب خراسان کشیده هرگز
از تصرف کماستگان عالم متروک ساخت بعد از آن عطف عمان بجانب کرمان کرده آن ملک را به تصرفه افتاد آورده
و پس از آن خیر آن بلاد غم نبرد نموده آن مملکت را نیز ضمیمه موقوفات ساخت و چون از شیراز مراجعت نمود بهرید با
سجدهت المعتمد علی الله پسر متوکل که در آنوقت بر سنده خلافت بغداد متکلم بود فرستاد و محبوب یکی از معتمدان که در تصرف
خلیفه اظهار انقیاد نموده بگوید که یعقوب یکی از پست زمین بندگان خلیفه است لکن چون بار دیگر لشکر متبر از کشته خلیفه بر
عمل او غلامت کرد و پیغام داد که اگر دست از تبرار بردار و فتور باالت طح و سنجار را بجنبه حکومت سیستان نموده باز
فرستاده خواهد شد یعقوب راضی گشت و لقب نیابت خلیفه بر خویش بنماد و بجانب طح روان شده بر روی انکه
و کابل در سخت تصرف آورد و بعد از آن یعقوب خراسان شناسنت و در همان سال قریب به بنیابور یکی با بخرن سلسله
ظاهره نمود و او را در قید اسباب آورده با صد شخصت بعد از آن بنامان سیستان فرستاد و از آن پس سایر او همه تحت سلطه
غرم ماندند آن خود با حسن بن زید علوی که عالم آذینار بود مصافح داد و لشکر او را منترم ساخت حسن بجانب کلمان
گر بخت یعقوب او را تعاقب کرد لکن قریب تمام لشکر او بسبب بدی آب و هوای لطیفات در معرض تلف ماند
بعد از وقوع این حادثه اجبارا بیستان برگشت و علی الغوری مغزری بجانب بغداد فرستاده یا داش مدد اینکه و خراسان در
طبرستان چنانچه رسم خدام جان نثار است از گریزاندن باغیان و براندازدن باغیان بجای آورده بود و حمله است خلیفه
اینگونه پیغام را از او بخواج دانسته حکم کرد تا در جمیع مساجد مالکیکه بدست یعقوب موقوف شده بود علی روس الشهاد
بر روی اجنت گسند بر آ که با خلیفه در تمام نرد و طهمان است چون خیر کوش از یعقوب گشت بهر حد می ده سمیت
فارس لشکر است و با محمد بن سهل که در آن وقت مغلب ر فارس است با قده بود مصافحه او را بهریت بود و در این
بعد و حمله در سخت حکم آورد چون علم دولت یعقوب بالا گرفت فرم تغییر بغداد از ننادش سر بردستند چون اجرب او کا
شد بهر اس بر روی با قده فتور باالت خراسان و طبرستان و فارس با و خراسان که این ممالک نیز ضمیمه حکومت و قنده
ریاست او شود لکن یعقوب در این جهان نموده با طحی گفت که بعضا حسب خود ملوک که من در باب این ممالک لشکر و جنون
تخصیر خود بهم مشور برای کسانی نگاهدار که قبول این منت روی و یاری مخالفت با من دار مدد و چون بکلیه رسید نزد
موجب گشت کردیده بتینه و تخمیر سیاه فرار او موفق برادر خویش اسیر داری مسا که محبوب ساخته استقبال یعقوب فرستاد

و در عالی بنیاد طایفه فریقین در تقارب قریب دست داده شکست یعقوب قتل آن بنیاد است علی در بیان این سخن میگوید
 راه بنامه مجدد آنچه آوسی سپاه پر خسته بجانب بغداد علم بر او داشت غلبه از غایت بر آید سید بهر جانب ای رساله داشت
 و چون رسولان از آنجا او بار روی یعقوب رسیدند یعقوب بجای صحب عارض گشته بر سر خسته بود ولی چون خبر مرد مسخر ابوی سید
 فرمود تا ایشان با حاضر کنند همچنین حکم داد تا سینه او قدری از آن شکست و پاره در نزد او گذاشتند چون رسولان نزد وی آمدند
 گفت به صاحب خود بگویند که اگر من زنده مانم این سینه را به من با حاکم خود بدهد اگر فتح مرا باشد آنچه مقصود من است رسولان از این
 و اگر غلبه او را شود این آن دیار عدای منست ز غلبه و زنده ز کار بر کسی که عادت بخوردون انگیز نظام کرده است دست نخواهند
 بعد از دو روز ازین مقدمه یعقوب وفات یافت و در ارشاد بر جای او بر آمد اتفاق تورجین است بر اینکه یعقوب صاحب
 ملکات نیکو بود و در وضع زندگی با ایستگی کفایتی و متابعین خویش او در نهایت در جرعایت خاطر فرمودی اکنون با ایست
 خویش بر یک مکانی منبع منحصی فرج و او در حقیقت که با ملازمان حلیه از آنه نقلت معلوم میشود که جماعت مسخر بود و همچنین
 گویند خیمه داشت چون خیمه یکی از بسیار میان صفات فرورده بودی اصالی بود بجزل خوبی منصفانه شجاعت و شهامتی که در ذات او بود
 او در سخن زکی ساخته در آباءم زری ظلم تعدی او نقل شده است لکن تاریخ یعقوب تورجین مل عرض است که ایرانیان که جنب
 شیعه دارند قالیانجه و همچنین دشمنان طغایانی نمی آید می کنند و حکایتی این بر شیده بودن یعقوب نقل میکنند و می گویند که ابو یوسف
 نام یکی از سرداران لشکر او بر همان لحن میکند یعقوب بخیا ان بنک عثمان خجرت که یکی از حکام و ادای اسباب صارت مستحکم
 داشت علی الفور فرمود تا ابو یوسف از عرض عقوبت آورده و زبیر یعقوب که از اهل سنت بود خواست تا آنس فرزند
 بیشتر متعاسر و بجانب ابو یوسف با دست اشارت کرد و گفت ایست یکسب صحابه رسول که از اهل سنت است که در یعقوب
 چون بن حکام بنید فرمان داد تا ابو یوسف را بکشند و گفت غلط فهمیدم چنین نسیم که لعنت شخصی مگر کرده است مرا لعنت
 ایست نسبت بجای سرسلطه صفاری است که تالی طبل در ایران سلطنت کرده اند و صفاری معنی وی گزاست که کاشف از حقیقت
 اقران این سلسله است عمر چون جای بر او گرفت بر خلافت وی طایفه او سلوک پیش رفت گویای با احترام بغداد و مرند و
 چون ایالت عراق عجم و فارس و خراسان و سیستان و طبرستان و بیهاره از حری ملکات بر از ابوی حمزه کردند با شاست خاطر
 قبول کردند بهر توانی مسطور است که چون عمر در بر سر سلطنت جلوس کرد فرمود تا سردار بر سر از سوار با کریمی زبیرین دست
 پیش او حاضر شوند و چون سرداران سپاه او بعد از دیدن و نظری کرده آبی کشید و گفت کاش او آهوی این بود که
 من با چنین سکر در صحرائی که بلا به عادتست حسین بن علی حاضر بود می تورجین بل اسلام برانند که بجهت این آرزو جای این پادشا
 را علی طبرستان است الفقه با چند سال مورث و ترقی و به خلیفه و مشا و اطاعت بود هر ساله با با بدله خلافت میسر است
 و چون حکمی بغداد با و تحول بود از جانب خویش فراتس بران شعل خیره بکاشت اول علامت کبکی که با روی بود شورن
 مردم خراسان بود ابالی ملکات از خلیفه است عاگرد که ایست از اینجک نظامان تعدی عمرو ابانی و با مورد از الحظ و دوران تا

گفته برای درویش تو فخر برادر خلیفه مقصود و روان ایراعا فخر بن دید که بنی کبیر خطرناک شده اند و سرگرفتن با چه اولاد
است مانی بچه خراسان بشهر بخون لشکری بجهت فخریت و فراجم آورد و حکم کرد تا هم در اورمساحه خراسان لعن کنند از آن است نیز
لشکر نهد و با عمرو مغانی شده خدش شکستی خدش و پیداد گویند عمرو بعد از این شکست از راه شهر اسیستان که بخت ازین فرار باید
جنگ در دست جنوبی عراق راع شده باشد مدتی طول کشید تا عمرو توانست دوباره خود را جمع کند چون کارش رونق یافت باز
لشکر خراسان کشید باو الی آن ملک طانی شد و وی شکست داده در حوضه نیشابور صاحب بن ابی التوائج کوچ کرد که تخمین بیست
علوی که در آن وقت خروج کرده و خود خلیفه بنحوه بر خراسان سپید پانقه بود و عمرو با وی مصاف داد خواند امیر بود که بار راع
بن برشته که از جانب محمد بن یحیی سردار لشکر بود جنگ کرده او را بغل ساسنده و ملک خراسان انصرفت آورد علی بن ابی طالب
باها یا بعت خلافت فرستاده مستعی نمود و اغاضت در تیره التوائج مسلوله است که از جمله پادشاهی بخو غریب بود که پناه
دست داشت و دو گوهر کران بهادر و دو کو تواره او شبیه کرده بودند و از بر کاوی که با هزاره تبری بود نشاند چنین
نمیاید که یکی از بنمای خود بوده است در هر صورت خلیفه از بخنی مسرور گشته غاسست او را در دور دست علی در تیره تیره
و سیستان و بلخ و بلاد ماوراءالنهر را بنام وی کرده فرمود تا در بغداد نام عمرو را بعد از نام وی در خطب نما کرد تا یکس عمر و بی
راضی نشده تهریری اندیشید که خلیفه را بجنگ آورد و حکومت بعد از او صاحب نمود و تیره انجام بطلب بگاست بعد از
حرکت کرد چون بخواستی بعد از رسید خود با چهار صد سوار از راه دوسوار شده بفرم عرض سبانه بخندت خلیفه شاکت خلیفه از
تصد عمرو آگاه شده تهریر گفتن او را کرد و با بجهاد در سرای خلافت بجای محاسب رومی بود و غالب هم زمان عمرو بنی سپریان
مردم کشند خود نیز بعد از آنکه یک چشمش محبوب شد بهر داسی سریع السیر که در بزم ران داشت از آن جمله جان بدر برد چون
بار و می خویش که در علوان مقام داشتند رسید علی العور حکم مراجعت داد آتش غضب خلیفه از این حرکت بالا گرفته حکومت
ماوراءالنهر را با میر اسماعیل سامانی که در آن اوقات صیت بنام است او در آن صفحات بلخ اداره شد بود بخود عمرو چون از
کیفیت سخن گفت لشکری بدفع امیر اسماعیل نام زد کرد و چون لشکر شکست خورد بهجت کرد و خود در خلاف نضایج جمع اصحاب
خویش با همقاد نیز از کس انجمن عبور کرد و سپاه امیر بنیست پیش بود ولی بمصدق کم سن نامه قلعه غلبت فیه کثیره شتاب
برعد و غالب آمد شکست بر عمرو افتاد خود غاسست بگریز و اجتناب سردار آمد که رفتار گشت این است قول صاحب بن ابی التوائج
گویی اندام بر فکری از این واقعه شکست لشکر دیگر عمر و نمیکند خط میگوید که بعد از نقابل همکین اسب عمرو سر کشید عمر و در این
سپاه دشمن برده که رفتار ساخت پس این کیفیت شکستن سپاه امیر از آسمان بود زوال دولت عمرو یکی در علامات زدن
بی ثباتی و قبالت و زکار است چنانکه ازین حکایت که مرقوم میگردد معلوم میشود که در عرض چند ساعت زمانه چهار بار از او کوفته
در روز گرفتاری عمرو بر زمین شسته و یکی از سپاهیان در نظر خلیفه عذابی اسب از او غیب میدادند بجهت وی عذابی می بخت سکی سردار
کرده و بسبب تنگی این طرف توانست سر برودن کند از این جهت شوش سنده با طرف غدا که بخت چون نصیر دست مشاهده

خود افتاد فاه فاه خندیدن گرفت یکی از فرزانان سبب آن خنده پرسید گفت امروز صبح با پدر کارخانه شکایت داشت
 که یصده شتر بجهت حمل اسباب شترخانه کفایت نمیکند و حال اسکی آسانی حمل نقل اسباب کارخانه و غذای مرا با هم میکنند این
 حکایت اختلاف حالت عمرو با یعقوب که چون کشان پیاز بود و سبب زنی این دنزل آن معلوم نبود با بچه عمرو را
 بپنداد فرستادند و در حبس بود تا وقتی که محتضنه در سکر است موت حکم نقل وی داد و بعضی باند که بعد از موت خلیفه با شد
 عمرو میت و نده سال بر مسند اقتدار کادو بود و در ده اند که یکی از فادات او آن بود که غلامان خود و خریدی و پنهان کردید
 ایشان از میت کردی پس بر یکت با امیری با و در می کشیدی و با او اسطر را سوار نهادن ایشان ملک مطلق گشتی چنانکه بسیار
 از صورت واقعه تخمین نمودند چنان میروند که او بقوه الهی و العام یعنی از سر زینت مستحق است اگر چه عمرو بجهت اوصاف بزرگ
 میخورد بر انداخته لاد در جلالت و کیاست از وی کم نبود آورده اند که روزی میان سپاه را میسرید یکی از سپاهیان ادید که امیری
 بسیار با خود است گفت سپاه ما همه اسبهاشان لاغوز نهانسان فرزند است مرد بکر این گمایت با او بود گفت من چندان
 اسب من لا عز است و اگر پادشاه ز در این تنگی است ز زاینتر حاضر کنیم عمرو بستم کرده تدری و چه بدان مرد داده تا برود با
 غیر بر سازد پسر زاده او ظاهر چند می در طلبت است در سبستان کوشیده بعضی از بیخجات غار من نیز منصرف شده لکن بعضی
 شش سال حکومت یکی از امیری و سبب بیضالی می گشته ز او را مقید بوده بپنداد فرستاد و فقط دیگر کسیکه بنی امیه است
 کرد و خلف است که در قمر داده یعقوب بن لیث اسب بظا هرت و معاضدت منصور سامانی ریاست سبستان یافت و
 تا زمان سلطان محمود غوری بی امارت آمد با منگن بود تا اینکه لشکر سلطان در اسکندریه سیاحت نمودند پنج خلف با یکدیگر تفریق
 در همان گزین که تعداد مسامی معایب نبود اورا بنمایند اطرا در اطحاب در مدح بدل و حکمت و نصیحت او می گشته
 و تطبیق برین ناقص احوال با بدین بر میخوان بود که گویم خلف بن احمد حاضر سلسله سامانیه و عز و دولت که در روزگار ایشان
 با زار وصل و کیاست را رواجی بوده است و امرای سایر بلاد نیز تفریق این دو سلسله در تربیت اهل فضل و شرف خانی مشاهده
 گشاده داشته اند و بدین بنمایند که وضعی که خلف بن احمد رعایت خاطر اینها نموده است دیگری خوانسته است زیرا که می فهمید
 باید نفوذین طبع شرم عفاف باشد خور خان و در مدح او علواست و شرا در آرزو است انواع کمالات نفسانیده اند صاحب سینه طویج
 گوید که متصو و کلی خلف فتح کرمان بود در این اوقات ملوک دیلم بر اقلک فرارند و بودند لشکری بسوزاندی بزرگ خویش
 کسب نموده و با قول دفع فرزند بنی امیه بود ولی من این بریت یافتند جمعی کثیر نقل بسندند چون پسر زینت خود ده بیست
 بر گشت بدو را بست بعد از آن چنین نمود که از میخی متاثر شده تغزیت پسر قیام نمود و گفت باید تمام او را از اولی قایل
 بخواهم زیرا که وی سبب قتل فرزند من است اما ابایی سبستان دیگر باره در باب فتح کرمان با وی موافقت نکردند درین حبس
 در حبس بدبیری اندیشیده از قاضی سبستان که مروی بود بر بد و صلاح مصروف در غایت کرد که بکران بخوان سالست رفته
 و بنوعیکه اند یا نواند اصلاح داشت بن نمایند خاصی با بعضی از منی آمده راه کرمان پیش گرفت و بعد از ملاقات او با او ای که

شخصی که از جانب خلف با وی بود در خیمه او را مسموم ساخته در افواه آنهاخت که مردم کرمان این کار کردند چون بخت مسامح
 اهل سیستان سید بنام قاضی بخار به رخا شده بر کرمان حمله کردند و ضوئع ساختند پس خلف که سرداری سپاه داشت به نام ابوی
 از غلج بد برده کردن از اطاعت بچسبید و کوس ستملال گوشت خلف بجانب حرکت کرد و لکن امرای سپاه با وی تظان
 نکردند و او را مجبور ساخته تا بقلعه کر سخت و قلعه مرور در شرف گرفتن بود که چاره اندیشیده خود را به پاری دستان و این بود
 که مرد مسکله در اطراف او بود در مکان کردید که در سگرات مرست و در بحالت پنجم به پسر فرستاد که ساختی چند از عمرتین
 نماده و کسی بغیر تو ندارم که ملک و دولت خویش را با دولت گم خزان که خاندان با جمع کرده اند باید بست بکازین عهد
 شتاب کن تا در بغض خرمین و عمارت تو موده و خزان محلی ابوجایم پسر فریب خورده بجانب بد رشتافت بد رجون پسر
 رید از جای حسن کرده بگرگانه او را بچوگانست ازین عمل معلوم شد که بیماری جمله بوده است و بستر حکومت خویش بر جمع
 کرد در وقتی که خلق بروی ستب و شتم میکردند و بعد از این قضیه عرضده اشقی سلطان محمود فرستاده او را بفتح میان دعوت
 نمودند محمود با سپاهی هزاره سیستان گشت چون عسکر خلف از وی ردی کرد ان شه در خود تا سه معادست بدید
 در قلعه طاقی محضن شد و محمود آن قلعه را محاصره نمود خندق را با چوستان ساخته و عساکر آمدند که شمشیر بر تن زدند و قتی
 در وازه قلعه را از جای که نعلب چون چال بنیگونی دیدمان طلبید که سید در حین استیصال از غرعت محمود در سلطان را خواند
 این لفظ محمود در انوش آمد او را عفو کرده بخرمین فرستاد و مدت چهار سال بعد از این عهد در رسته راه با کمان برین گرفت
 و او آخرین امرای سیستان است از سقوط کولک دوران بی ایش تا طلوع پسر سلطان محمود از وی که قریب بقصد دل
 کشود ایران در میان سلسله سامانیه و بلوک دیلمه هشتم بود و دیلمه را آل خیمه گویند سلسله سامانیه بر خراسان و سیستان و
 بلخ و ماوراءالنهر بنا نهاد و سمرقند مستولی بوده اند و غالب با طرف عراق بمرحله و بعضی اوقات در تصرف داشته اند
 این سلسله اگر چه سخت بختکار خلف خروج بر معارج امارت نمودند اما بالاخره اراده افتد از مرست شده در زمان حاکم است
 بازم دیدن بلوک دیلمه که بر قبا و اعدای این سلسله بود و محمود در اطاعت و انقیاد علما میروند اما اینکه یکی از اطمینان
 صاحب دست وزارت شده عاواره جمیع امور بغداد برای درویش او موقوف گشت لکن اگر چه ناکت دیلمه خود را بسدگان
 امیرالمؤمنین خطاب میکردند بشیر و اطراف عراق و کرمان و خراسان و بلخ و سیستان و بلخ و خراسان و بلخ و خراسان
 دولت سامانیه برقرار بود لکن این دشواریست بر راه یافته بود و تا در و در عمل بکشت جدا که کلی مناسصل شده مد ظنر اینک
 بر سلسله سلجوقیان است فایده بغضیل چهار باست سلاطین فریب و منعلقان اینان منصور نیست مختصری در شرح حالات شخص اول
 بر سلسله احوال بعضی از مقدمه ترین و مشهورترین ایشان در قایع معلوم که در زمان دولت بر طایفه رودید و بجهت اطلاع و دستخوار
 بر مجاری اموزان اینگونه کفایت است صاحب شیره التواریخ نسب اسمعیل اگر اذنی اوستا سامانیه است بهرام چوین نیست برید
 مؤرخین و مکتان گویند سامان جد اعلا می اسمعیل شانی بود با قطع طریق مسکرو دلی این مطلب قطع ثبوت هر دوست بر آن نایبکنند

اناندر انبوه از خاندان سمرقند شکی نیست زیرا که محقق است که نامون در آن اوان که مرود بود از اولی ماوراءالنهر خواست
 کرد که نوادمای سامان از نسبت کند زیرا که هم قابلیت حسب و از بدیم اصالت نسبت نوح که بر او بر نه کثرت بود حکومت بر قند
 همین سده احمد بن محمد بن فرغانه نامور گشت برادر دیگر ابابالت برات فرستادند بر او چهارم سپهسالاری سپاه ماوراءالنهر را فرود شده
 بابر شاه که بانی نانواده سلطنت علی است و فرغانه منوله شده است و این پادشاه در کعبه بدین ملک است بنویسد که در سمت
 مشرق آن کاشغور واقع است و در مغرب آن سمرقند در طرف جنوب کوهستان حدوده بخشان و در شمال آن بلاد ماکنج و داتو
 و ماگابوده اند و علی ماوراءالنهر و در ناحیه و ناز او زبک خراسانه حال آنجا بان است اگر چه این مملکت خرد است لکن حاصل
 غیرت و غله و میوه آن بسیار است اطراف مملکت همه کوه است که از طرف مغرب بجانب سمرقند و از همان کوه طرف برود
 سمرقند ناحیه نام است رود همچون که بعضی وفات از رود و حجه نیز از آنجا از جانب شمال مشرق آمده در میان ملک گذشته
 به سمت مغرب میرود و بعد از آنکه از شمال عمده جنوب خاکست که حال شهر خیا خوانده میگردد در طرف شمال میل میکند و از میان
 ترکستان بدوون اینگونه رودی بگر متصل شود که نهند در میان بر یک طرف میرود علی الحدیث احمد را که بفرغانه فرستاده بود بدینجه
 برادش نوح بن حکومت سمرقند نامور شد و این در ایام دولت ظاهر بود و او بنیاست اینان حکومت میکرد احمد را هفت
 سیر و در سمرقند که در تصرف اقبال فرقت با شمس خیزت ساخت چون بقیه ببن لیس ظاهر بر رابر انداختند خلیفه بغداد نشو
 ابالت ماوراءالنهر ایام تصرف فرستاد با بنده اینک تربیت نصر شده راه و موجب ضعف بقبوب خواهد شد نصر چون خود خواست
 سمرقند را را کند برادر کوچک خوش اسمعیل را بنیاست خیزت بخار فرستاد اسمعیل با فرخ بن بر شد که در آن اوان از جانب محمد بن
 علوی و اخی خراسان بود میان مصادقت مستحکم ساخته و بواسطه او حکومت هزاره را نیز صمیمیه حکومت سما ساخت نصر اینچنین معلوم
 شد که این عمل او در مشقه مباحره سمرقند است بنا بر این مجمع لشکر برداخت تا بد فرخ برادر برادر اسمعیل از رافع استبداد
 رافع با وجودت در اصلاح با این کوشید لکن این اصلاح در طی طول کشید نصر و باه و لشکر بخار کشید شکست یافت و خود بدست
 اسمعیل گرفتار گشت لکن اسمعیل بهوض سخن با از بغایت نرمی نمود حتی اینکه در حضور وی نشست و گفت اگر چه بدو کیان فرصت یافتند
 تا بیج از محبت و احترام بر او می کشید با بجز اسمعیل نصر را بچهره بر سر حکومت و پیش سمرقند فرستاده در حین و دروغ گفت که
 من بخار را بنیاست نو خواندم داشت نصر از اول ماوراءالنهر که اسمعیل بدست میگوید مصادقت است بالافزوه چون حال اسمعیل شایه
 او ائس بودند نهان دیکت محبت نصر بچش آمد که تا دم مرگ فرزند نشست که چهری پیش بقوت و جو از روی اسمعیل تصور
 شود جلاد شد دست تیرا که بر روی او بر عمر و بال لشکر یک در عدد کم نصف سپاه دشمن بود در هیچ عمل نمیتوان کرد مگر بر تباهی خانه
 عادت بعد از این جنگ احکام او بر خراسان و بلخ و سیستان و سمرقند و بخارا و خوارزم نهاد یافت آورده اند که چون مرگش
 بعد از فرستاد خلیفه منصور حکومت سیستان و ماوراءالنهر و اصفهان و ریر با خلق کران به باد و ارسال فرمود و او پیش از
 پوشیدن بر یکت از حلقهای خلیفه دور گشت نما میگردد اگر بخور خان ایران چون اعتقاد کرد عامل خلق و احکام را بفرستد هزاره

وینار داد و خلیل از دافقه عرویت آورده شجاعت امیر در افغانه افتاده بود بسبب جنگی که با پادشاه رگستان نموده سپاه ویرانه شد
 و او خود او را در سنگر ساخت که نیندره ان جنگ بر او را بر از غنایم بغیر از اسب و شتر هزار در هم قیمت میدادند که قتی
 بعد از دافقه عرویت ملک سی جمع طبرستان و بعضی از ممالک عراق را در حیطه تصرف آورد و بعد از رجوع از ایران دیگر
 باره به سمت شمال مشرق رگستان لشکر کشیده بسیاری از بلاد اصفهان را تسخر ساخت بعد از قطع شصت بر حله زندگی تخت
 و تاج را و در آن گفت جمیع مورخان متفق اند بر اینکه امیر سمجیل پادشاهی بود شجاعت و قوت و عدل و انصاف و دیانت و محبت
 گویند چون عرویت را گرفتار نمود عرویز این خویش را روی عرضه کرد امیر سمجیل ازین مطلب سرانزده گشت قبله ساروی کرد
 بود بدست یکروزه شمار مساجد است کرد و شمانقدر محنت ندانسته تیار باج اموال مسلمین برداخته این عمل شنیع موجب
 زوال نعمت شد و بهمان نوع که بر خوانند بود بر برین جور دیدار کردن دست بدان حال صراحت یا لایم نظیر که حال کردن
 شاست در کردن من خواهد افتاد و همچنین دروه اند که چون همراه بجزوه دیوان دی انضمام یافت با الهی ملک عد
 کرد که چیزی از ایشان نگیرند لکن سپاسیان خدمت و انجیل باج حالت خود را عرضه داشته او را بر رگستان عهد
 و نصیب گردید سمجیل خواهش از امیر رضا اصفهان نمود و چون حاجت و شکایت لشکران بر سر حاجت صورت سازد یاد
 می پذیرفت حکم داد از شهر کوچ گسند که مباد افتاد سپاسیان بر حسب نقص سپان شود و هنوز قدری مسافت طی کرده بودند
 که گردن بنداقوی از خاتونان جزای ایلواچی حمال کوشت کرده در بر بود و نیز اسواران بر اثر قلیوار از ناخنده با مال ضرر مرغ کردن
 در حالتی افکنند و چون بجزوی آن برآمدند گردن بند را باقیه بقاوه چند صدوق دیگر دست آوردند که پس از استقامت بعضی از
 خزان عرویت بردگی از چاکران او ساق نام از ایشان در خینه بد بر بود امیر از صورت این قصه سرد شده لشکران از افغانه
 رانی بخوده فرمود تا از دست بخا در نیند گیرند و بدانند که حضرت است الا با سبب جلالت که با بر کسایم کرده شد اید صبر گسند
 و عهد خویش پایان بر بدست بلار با نکتد و عنایت بهایست خرد از ایشان با بر و در غلامان لاجبار مطور است که چون
 لشکران او بر نقص سپان تخیرین کردند گفت خداوند بیک اسب عرویز ایشان را با قدرت زود من دو اسب رواند که بدون غلام
 عهد من با مخلوق او حواجی عساکر را حیات سازد مع القصد احمد بن سمجیل جای پدر گرفت و او مردی بدشمنی و ظالم بود با هم و
 برادران و سایر فرمای خویش بر سر ملک پر زنجیر کرده و بعد از هفت سال سلطنت بدست بعضی از غلامان قتل رسید گویند
 دو شیر بر شب بر دروازه اگاه او پاس میداشتند و چنان اتفاق افتاد که در شب جمعه ۱۲ جمادی الاخری سنه هجری استین
 شیران غفلت کرده بودند و در همان شب غلامان فرصت یافته او را گسند چون احمد که شکان پوست اسب را در دست
 پشت سازد و در تخت بخار از خراسان پانسان امیر از بر سر بر بر جدار چه جنگ با امرای ملکند که علم غلامان از
 بودند عاقبت بر ایشان فرود گشته نامت بلار چه خویش با غلامان در قبضه اختیار آورد و در این اثنا فاکت که صاحب
 بود با مقصد خلیفه یعنی شده مقصد رصرا مشور حکومت می فرستاده بدفع فاکت نامزد فرمود بعد از فتح ملک می صیغمان

و تمامه از عرق مسوق نمودند فی دراز با جمال گذرایند و چون در بخارا وفات یافتند جمیع مالکات او در رفاه و آسایش
بودند این پادشاه بر ملکات بکوی صفات پسندیده خاصه سخاوت و عدالت شهرت دارد و در وی شاعریکه کی از شغری
یزان صاحب این پادشاه است و اگر چه با جزا از ما دور بود ولی سبب فرط کیاست و حدّه ذکر کردی در حضرت بصر
ترقی کرده بر اینجانب ملکت تمام یافت در تاریخ دیگر اینها عریز نوشته اند که باین پایه بلوک تقریب جسته باشد نوشته اند که قد
غلام در حدیث او اشتغال داشتند و چون در رکاب پادشاه سفر کردی چهارصد شتر در زیر اسباب و اثاثه او رفته بودی
اقتضای چون بصره رسید در راه او را گفت پسر من پسر خود دست استخفاف بکردن ملکت در او آورد و تمام حیات من پادشاه
غالب محال است که دست و پیشتران کار باست با که از برای خویش بود که در او ابو علی گفتندی تا بالاخره بروی خانی گشته او را
از ملکت خویش گزید لکن او علی بن موسی بن زکریا بن لؤلؤ دیلمی که در اردان و وزارت مطیع عباسی داشت حکومت
خراسان یافت و به پنجاب شاهانه ملکت در سفر گشت در روزی منابر و وجه و نایب خطبه و سکه بنام خلیفه خواند و روز
شده در خلال این حال امیر فوج و رعیت حیات را سپرده بر فغان ملحق شد پس وی عهد الملکات جای دی گرفت او نیز
روزی در کوی ماری با سبب افتاده ملکت شد چون بر او شش مضمون بر جای او بر آید یکی از دیلمی که حکومت خراسان
داشت خراج بکند از خویش ساخت و بروی سایه روضه و پنجاه هزار دینار طلا مقرر نمود و بوجه تشییع بیانی مصالحت دختر
رکن آلوده را که از دیلمی بقا حکم و بدلات سان اینها داشت در قید از دواج آورد و بعد از باز ده سال سلطنت
بدگر سرای خراسان پسر او ابو القاسم فوج که او را نیزه فی گویند پای بر جای پدر نهاد و در ایام سلطنت این پادشاه امور
عربیه از خیر است روزگار اتفاق افتاد و نظایر امرای مقتدره و لیه کی خانی و دیگری ابو علی محمود نام داشت یکی سبب
طغیان بی دینی از حکومت برات و فوج معزونی دیگری بامارت خراسان منصوب بود بقتله سبب ایصال او که مستند و غیر
یاد شده که گستاخا که بر فرمانده و کاشف جن تا حدود چین فرستاد و ابو بطح ملک او دعوت نمودند چنانچه امیر فوج مجبور
شده از سجده اگر بخت انانها بخت مساعدت نموده چون بخارا تصرف بفرمان در آمد بعد از چندی وی به ای عارض شد
و طبع مصالحت در مراجعت بملک خود بدید بفرمان از بخارا کوچ داد و چون سه منزل شد تشریف شده کرده به آن که
امیر فوج دیگر باره بر سر ملک خویش آمده ابو طح فاین از روی خطر از بخارا آن که بخت بد از فخر آلوده دیلمی که در آن
وقت فرمانفرمای فارس عراق بود استعدا و بخته مسؤل ایشان با جابت بقرون افتاد از این طرف چون صورت
نوشته امیر فوج گشت بکنین را که همیشه شهرت در آفاق و در ولایت غزنین فرمانروای علی الما طلاق بود با خویش
به دست ساخته بر سر دشمنان تاخت در نزدیکی مرآه از طرف غزنین سیوف و استمال استیوسف نموده حاجت نسیم
ظفر بر چشم امیر فوج دیدارانش زنده آمد بهر میت یافتند شکستی فاحش بر ایشان رسید پس بکنین محمود گویند در این
داد مروی و او بعد ازین فتح امیر فوج بکنین را با او ای سجا موجود در ناصر الدین و پسرش ایسف آلوده لقب داد و حکم

ذکر طوالت سامانیه

باب

خراسان را تمام نمود و کرد که تا ایام حیات امیر فرج ایالت انکلیت با وی بود و و هم چندی بعد که ایلیت خان سپهر افغان
با عوامی غایب قصد بجای نمود امیر فرج و دیگر باره از سلطنتین سبغتین خسته سلطنتین خدم قبول میش نهاد و بی فعل از ایلیت
حرب بالاکرد و بایره حرارت تابین بابت مصالحت فرودستت و از جمله شرط آن صلح حکومت غایب در سر قندهار بعد از امیر فرج
پسرش منصور اندکی تجاوز از یکسال سلطنت کرد آن نیز بایر عوامی و بیخجی اول که از همان امر اینکه با پدرش مخالفت کرده بودند گرفتار
و پس از آنکه در و در و لخواهی و ساد بید نام امیر پادشاهی آورد دست کرده بروی خبر نامی غانده اول کار ایشان این بود که حاکم
جه پد خراسان فرستاده در آن ایام سلطنتین وفات یافته و محمود در جمیع ممالک پد فرمان رو بود و چون امیر و کمال مستحضر شد
بمطابق و الی عهد پد شافیه و پرا از پیش بر کرد و چون خنبد که امرای فرزند منصور از خلیفه بصره عاری ساخته برادرش عبد الملک
نیز خلیفه می بود امرای فرزند و پرا بکاتب مرو بخار به محمود روان ساختند محمود با وی مصاف داده بریت داد و خطی
بیشمار از لشکر بخار بر خاکت افتاد و بعد الملک بخار که بخت و از نظر فایلیت خود از م بر صرف آورده در حال بخار رسید
و چون انبار دوستی و معادنت با خاندان سامانیه اظهار کرد و او را بشهر او را اند و اخل شدن شهرت آن و تصرف کردن
بمان عهد الملک است ایند که راه با و کج که بای تخت ممالکت او بود فرستاد و در همان بلاد در عهد الملک است با خرد سید منصور
فقط پس و دیگر که از امیر فرج باقی مانده بود در لباس زمان که نخته از بخار با او راه اندر رفتن الملکان چیزی را بقاقت او را کرد
منصرف با عار است با و بر دهر وی حاجی که از قبل سلطان محمود در پیش نظایفه بود او را علی العود فصل سینه بعضی و کرده اند که
جمع بر میون فرستاده ما بهت سال تیاخت و مدراج امر میگردد ایندین قسم تاریخ از و در سامانیه نوشتن مناسب شد
تا او خراسان با بیکله محمود با از باست مصالح ملکی با عصب بر عمل هر دو کار می طبع فرموده او را قبل فرستاد او خوشامد گوین
ملکت و یاله سینه نظایفه را بسلاطین تقدیم بران میرسانند و علم مام و هیست که مسقط الزین ایشانست و بو پد ام کل از ایلیت
ایشان در و اینج مسطیه است که اذل این سلسله ابو شجاع بود مای فرودشی بود و در و علم بعضی که بند که چون باکان بر بزرگ
مسئولی گشته ابو شجاع در سلکت خدام و منظم شد و چون باکان در بخارین شهر دید که بخت همزمان بود خورد اباد بستند باید
ترقی ایشان بهراج عالی طول کشیده باشد زیرا که بعد از چند سال چون مراد بچ که پسر و جانشین اینغاره بود گشته گشت میر
بزرگ ابو شجاع علی بن بوید سرداری متبیر لشکر و است و با همان لشکر با قوت که در آن و آن از قبل خلیفه حاکم اصغرا
بود مسعود اوده او را بر سر بست نمود از این فتح و غنایم غیر محمود که در این جنگ بچاکت او در نام او در خوا و در عقب او در
و لمانه را بگشت بینه از این فتح یا قوت را ناقص کرده بخارین گشت و محمود او را شکسته جمع فارسی که مان و خورشت
در افراسیاب بود و توان بی در او چون بی نظمی و ضاع خلافت او را شتابه و مسوع اهدا و بار و بر او خرابی حسن است
سرتوجه بود و گشته خلیفه از پیش ایشان که بخت لکن میان خلیفه را خا خلیفه زاده با پیش آورد رئیس علی بن ابی طالب شد
که ریالی ششصد هزار دینار طلا بخار از خاندان خلیفه بر سر سلطنت قلدس و عزات از بروی سلم داشت و او را منصب میرالام

بمختار و غمناک و در وقت بنا و احداثش لقب سمرالدوله یافت و وزارت خلیفه منصوب گشت من برادر بزرگش
 لقب کنالدوله اتیانزد او ندر تا ایام حیات عمادالدوله با وی در مقام اطاعت و انقیاد بود و در این سلسله پیشتر
 بجهت خزانده با قوت حاکم فارس بود که بر حسب اتفاق بدست علی بن بویه آمد و در آنکه چون بر شیراز امینا یافت و در آن
 در سراسر با قوت بخنجر کمره داده بود که ناگاه نظرش بر دیوانه افتاده دید ماری که در سراز بود بی پروا کرده بدرون میکشد
 لهذا حکم کرد تا آن دیوانه را بجهت بدین عمل بگذرد می زندان دیوانه زندان درین چند بیرون آمد که بعد از آنجا معلوم شد که
 خزان با قوت بود و همچنین از غلامان اقبال و نوشته آمد که روزی خیاطی که در سابق خدمت با قوت می نمود بجهت وی آمد
 تا قدری لباس ترتیب در چنین بنیاید که عمادالدوله خوب خاست بجهت که کردن قماش لکن جنایه نوع دیگر کرده برخاک افتاد
 گفت ای خداوند خوب ضرورت ندارد و بجهت لباس با قوت در زندان است حاضر میکنم عمادالدوله متعجب شده او را با کردن
 البته مر نمود جنایه مفسده ضرورت لباس که با قوت در نکام که بر زرد او پنهان کرده بود بنظر عمادالدوله رسانید این قضیه
 سبب شد که در سبب اموال با قوت مبالغه رفت بسیار چیز از زمین پس بدست آمد و به صورت سبب از دیار دولت
 و ترک علی بن بویه گشت مرد او بچ برادر بزرگت وی بروی حسد برده ناست با وی در او بر دجل که پایش گرفته بدست
 غلامان خیزش تا در جانش سیری شد علی بن بویه را بدین میان رخ از هر اسان تا حوالی بعد از منصف گشت و سمرالدوله بر او شکر جهاد
 نمود تا در او بزرگش را از غلامان سمرقند و مطیع بن بخته را بجای او منصوب ساخت که در سمرالدوله چون در زندان
 ملوی گشت حکم کرد تا سه ساله در زندان محرم بر هیچ کاری دیگر بفرست بر حسین بن علی بن ابی طالب که در سنه شصت هجری
 در کربلا گشته شهید گردانید و در وقت این وقت در میان پیغمبر با قوت علی بن بویه را فرزند بود چون آخر ایام خویش را
 ردیکت یافت از برادر خویش کنالدوله که از جانب او حاکم عراق بود خویش کرد که پسر بزرگت خود عهدالدوله را بفرست
 تا در اجزای امور مملکت مدد و معاون او باشد و کنالدوله بر حسب ستمهای برادر عهدالدوله که سهل بود در روز درود
 عهدالدوله بشیر از در احرام عظیم بود و علی الفور اداره تمام امور در حق وقت نظام جمهور برابر برای او دست او موقوف
 فرمود و پس از یکسال اعیان بن البیکت گفت و بر قصدان هیچ پادشاهی عاید ازین پیش مناسبت نشده نه مادام که حیات
 با رعایا و وزیرستان بطرفت و برادران با لغت و اتفاق نیست البته مورخان بر این پیر وقت و قوت و قوت استغفانه
 رکن الدوله قایم مقام او گشت خود در عراق ساکن شده و امور فارس بر فرزند سابق عهدالدوله که است در مرض موت
 حاکمات بر پسران خویش قسمت کرده و همه را با طاعت و متابعت عهدالدوله وصیت نمود و چون چند سال از حکومت
 عهدالدوله گذشت هم او سمرالدوله را در بغداد در روز سه شنبه و سبب سمرالدوله نام از وی تا نداننا قابلیت است و استوار
 بود بهره ندانست اقل کار که کرد زاع با عهدالدوله بود لهذا جنگی شروع و با سخن جان عمالدوله شتم شد وزارت بغداد
 مر عهدالدوله در زیر نظریه حکومت فارس عراق گشت و تا آخر ایام حیات بر پسران حاکمات ایران و بعضی از بلاد عربستان



در راه که می‌آید با نوری امید حضرت الله اولو علی است در نورانی شهر است



در بنیاد سیرک که از بنیاد ما را میسر است، آله و آل او را میسر است - در سیرک میسر است

علی الاطلاق فرمانروا بود و اگر چه پادشاه مصلحت وقت خویش را بنده امیرالمؤمنین خواندنی چون روز او حضرت او ظاهر شدی
 اتانیکه امرای اطراف بادی چون بلوک سلوک کردند و نخل تنایستند و در تعمیر بنیاد بنال جهه فرمود و حصار بسیاریکه از
 محاصره های پیش و پداده بود همه را باصلاح آورد و پنج از روز آنگه مبرکه و مشاهد مشرفه برگرفت و عمارت معتدنه برین
 و کربلا و نجف را بحال اقبال آورد و بیمارستانها بسجده خضرا و صفیاء در بغداد بنا کرد و در اینجا محتاج بیمارخانه را از طبها و اوبه
 فرمود تا عینا سازند و وظایف بجهت اهلنا مقرر فرمود و همچنین بر تو خانیست بحال عراق و فارس از ناحیه تجرید بسیاریکه از
 حروب سابقه بلاد نگور رسیده بود برداشت از جمله کارهای بیکت او یکی بند نیست که برود و اگر در صحرائی مردشت
 میکند بسته است و این بند قریب بجزایرهای صحر است و آنرا بنده امیر خوانده و آن رود سبب آبادی اراضی قریب است
 و بعضی از مسافران او این گفته اند که در این نام نهاده اند تورجین اگر چه در مروج عصفه الدوله سالها در آن گذران کویست
 بهت سخت گذاشت یکی آنکه بر خراج اراضی فرود و خراج بر چهار پایان مقرر نمود و فردش بر فوج مخصوص بود
 اعلی نمود و در زمان ایران نوشته اند که خلیفه بر جنازه او نماز کرد و این پادشاه از جمله سلاطینی است که در هر که پادشاهان
 شرق کم مثل ایشان یافت میشود و قوی اقبال اقتدار سلطنت داشت و در او از ایام جهانش با بلوک اطراف نسبت
 احترامات و لوازم آداب سلاطین مقرر بجای می آوردند و از مصادره خلافت حکم صادر شد که بر اسطغان خطاب کنند
 و بجز خلی که باغزاله دوله کرد و بیرون کردن برادرش محمد الدوله از ریاست خراسان که بغلبه غصب کرده بود و دیگر بخشی
 معتقدند از او نقل شده است در همه چهار سال ایام حکومت در آسایش و رفاه ملایق بسا عجمه میدولت داشت چنانچه
 تا هنوز ما مشن با احترام بر آسوده اند و اگر خیرش در خواه سازاست این پادشاه آخر کسانست که درین سلسله قابل تذکره
 اند و زوفاست محمد الدوله در ملکات و دوله او سبب فتح بصران و برادران و برادرزادگان او گشت و من از مرضی
 سنیان برادرزاده او محمد الدوله بن محمد الدوله که در نخلی غلبان خراسان سونی بجهت خویش سبب سلطنت چیده بود در ری بد
 سلطان محمود غزنوی گرفتار گشت محمد الدوله در حکام فوست محمد الدوله خور و بود و بدین دولت محمد الدوله بسبب حمله
 محمد الدوله او را به سور برای در دینت مادرش مغربس بود و او را بی بر فاطمه از زاده بزرگان کویست سلطان محمود بد
 پنجم فرستاد که سکه و خطبه بنام مسکن و التاجیکت را آماده باش جواب داد که اگر این پیام در حیات شوهر من فرستاده
 شده بود بسبب دینت و اضطراب خاطر منند لکن حال این طور نیست من سلطان را شناسم و میدانم که بدین حال
 و نعمتی تمام کاری پیش نگردد و ختم حرب در غیب اگر غلبه اور استودنی ضعیف را کسین نامی نباشد و اگر بالعکس غلبه بر شود
 تا دامن قیامت رقم این عازم صحنی حال او محو گردد و محمود باین سبب یا اسباب دیگر متعرض بلاد ری گشت تا محمد الدوله
 بسن شهاب رسیده خود منصفی بود گشت پس لشکری بد ایگانه سپید کرده امیر لشکر محمد الدوله را غریب داده است
 ملاقاتی دی شد و در همین ملاقات اورا گفته بصرین فرستاد و ممالکت و خرابی و بسطغان محمود و مغش شد این

بعد از خراس و کرمان در تصرف این طایفه نماند بلی بر عراق عرب با عرضی حوالی بغداد نیز فرما نشان جاری بود و منصب بزرگ
 امیر الامرائی نیز با ایشان تا زمانیکه ظفر الملک سلجوقی بغداد را عرضیه بنصب و فخارت ساخت و ملکت رحیم را که در آن وقت
 در بر بود گرفته در قید داشت تا زمان حیاتش میر آمد و تا چهل سال نیز بعضی از ایشان از جانب سلاطین سلجوقی در شکرانه
 حکومت داشته اند و آخرین ایشان که نامش در تاریخ مذکور است در خدمت سلب السلطان رودش با خبر رسیدند تا اینکه
 حاکمات ایران باین سلسله سامانیه و دیلمه مستقیم و جسمی از امر او در بلاد مختلفه مشغول بوده اند از جمله و شکر است که ابتدا در ری
 و بعد از آن در جرجان حکومت داشته اند و چون این خانواده از اعظم امرای وقت اندک اندک در کرمان و جرجان و سمرقند
 شده است بعد از فوت و شکر سمرقند سمرقند چای و گرفت ولی از دی چری سقون است لکن شمس الملوک جابو من مشهور
 این خانواده است سبب مزونیکه در حق فخر الدوله دیلمی نمود در وقتی که از برادران خویش مغزالدوله و عضدالدوله که که نتیجه بوی
 پناه بر و سالخی کرمانند با عرض کرده اند قبول کرده دست از حمایت فخرالدوله کشید تا اینکه جمیع حاکمات خویش را از دست
 داده و در کرمان غنیمت بیخ و نکال فخرالدوله شکر است و سبب دی گشت و تا امروزی این نظام نیامست از پای نشست و چون
 فخرالدوله بر مراقبه از آن خطه خن شناسی در اردار امی اعمال خویش نگاشت و آنست با محله جابو من عضل و حکمی زیاد در حدش نهادند
 حکامات او که جامع حکم بود و در خواه و السید بر سهل مثل در اردو بنا بر قول صاحب روضه انصاف در جمیع صفات کمالیه شناسانه از
 جمیع اهل عصر خود ممتاز و مستثنی بود ولی با کبک است و افرسیاسی با فخرالدوله داشت تا اینکه دلها از وی رسیده گشت و بدست امر
 خویش بقتل رسید بعد از قتل وی پسرش مؤخر صاحب سر بر گشت و با سلطان محمود از در اطاعت و انقیاد پیش آمده سلطان
 جمیع حاکمات موروثی در آباد گشته و خردیش از در این آورد و نوچه در شکرانه هجری و خاست یافت و پسرش کبکانشا
 حکومت جرجان برآمد امرای این خانواده را در تعداد سلاطین شمرده اند لکن حق است که بهیچ وجه استحقاق این مرتبه ندارد زیرا
 که در هیچ وجه و در هیچ وقت فرضی یافته چند صاحبی بر بعضی از حاکمات مشغول بوده اند بدون اینکه حکومتشان قوامی گرفته با ملکان و بعضی
 یافته باشند

باب نهم در تاریخ سلاطین غزنویه

الب تکمیل که ملی از امرای عظیم بنام داد و در ایام عبدالملک سامانی و امیر خراسان بود چون سر از اطاعت این خانواده بچسبید
 بجانب غزنین که در آن وقت قریه بود شناخت و علم استقلال بر او داشت و سبب این امر آنکه چون عبدالملک دست بقرنها
 از مورای جهان کو ماه کرد منصور پسرش سوزن نیز رسیده بود مردم بخار با الب تکمیل که در آن ایام در خراسان در باب
 سلطنت سوزنه گردید او پیغام داد که منصور بنور جوانست و سر از سلطنت عم اوست تا قبل از وصول اجواب از طرف
 کرده منصور بر تخت نشاند و چون منصور را در حال شکر گشته الب تکمیل اجازت طلب کرد و بعد الب تکمیل مستقر گشته و بعد

چند از خاصه خویش قدم از جاده متابعت بیرون نهاده بطرف غزنین رفت چنین بنیاید که در اقول این قضیه جز بقصد اشتباه
 بادی پس بخورد و او با همین حد و قیل جمع گیرد که تعاقب وی فرساده بود شکست و بدین سبب و اسباب دیگر مملکت
 کوچکی بدست آورد و پای تخت از غزنین نمود و چون البکین سفر اجرت اختیار کرد به سرش بحق که مردی صنف و قیاس
 بود با مذکت مدنی او نیز راه هر گرفت پس لشکر این اتفاق کرده بسکنین را با نارت برداشتند بسکنین مردی زکات بود
 بعضی گویند غلام زده خرید البکین بود و بعضی دیگر بر آنند که از قزاقان خاصه او بود و بدین سبب و اعلام شاه بخواند
 چنانکه در ملل البالی شرق رسم است از القاب نیاز میداند و این قول خالص نیست لکن سبب این قسم مردم چندان محل
 اعتبار نیست مگر اینکه سبب هر قدر است تراست شهرت شایسته است البکین جمال اخلاق و شایسته صفات بر او دیده بود
 تربیت او گوشید و بعد از وی بنیاد مذکور شد بکنان بسکنین سلاست و سعادت خویش او در ترقی او دیده منعم الکلمه با باد
 وی هر بنا داند بنیاد ایشان خطا کرد و غزنین در تحت اداره بسکنین جردن مملکت کشت مملکت را دست باطل مملکت را
 دلبری از خود و خود سر سلسله بسبب کشت اگر چه ایام سلطنتشان قلیل بود لکن در وقتی از اوقات نخل شکوه و دست مملکت
 و صیفت جلالت اجمع پادشاهان آسیا گوی سبقت بر او بود اول فتوحات او فتح بست بود و دست نه دست بست
 سبب میل از غزنین در دو میرنده از پهلوی آن بگذرد و تقصیل این جمال اگر طعان نام حاکم آن بلده و شخصی دیگر بروی خروج
 و در از آن مملکت خروج نموده طعان از بسکنین استیذان بست بسکنین او را در کرده بگلوست خویش بر سر سینه در از ای این
 خدمت طعان مقبل حراج شده خویش را از متعلقین حکومت غزنین علم داد و وی چون چندی ازین مقدمه گذشت و اثری از
 اینهای عهد طعان بطور زبیده بسکنین فرصت یافته وقتی از سکار گاه او را بر حرکت خویش طاعت نمود طعان در بعضی عباد
 بسکنین با بشارت نظر آمده و در غضب رفته بر بسکنین حمله نمود و پیش از آنکه بسکنین تواند به حفظ خویش بر دارد ویران می سرزد
 متابعان طرفین چون صور حال مشاهده کردند در هم بختند و چند ساعتی جنگ شد بد بر پا بود اما بالاخره طعان و کسان در
 شهرم شده به بست که نخبند و بسکنین عالی القدر بجا صره پرداخت و طول کشید که مفتوح شد تصرف تمام کسان وی در آرد
 طعان ایچم جان کریز بر نیز اختیار کرد پس از این فتح سبب جاه و مال احوال احکام خدا و رسول بر پامایل بغزنی کفار بند و نشان
 نمود در شخصت اول صیال را که فرمانفرمای بلاد شمالیه سندوستان بود شکست و کابل انچه کرد و نداشت و نماز مملکت بجا
 بود ضلع خجالب که چنانکه از نامش معلوم میشود رخ درو سنور دارد و تلخ و بیاد و ادوی و خجالب و بهت تیریب
 نام آن است خلق بسیار و ذراعت زیاد و آب و هوای در عایت موافق دارد حال در تصرف است که طایفه سینه
 خلی و شریعت و عادات غریب دارند در کرت مالی نیز چندان غالب شده صاحب ذمته از تاریخ درین جنگ همان
 افسانه که در تاریخ فرشته مذکور است خن می کند و آن این است که در اردوی بهندیان جمعی صافی بود که اگر اندکی از جاساس
 عدان میر خنشد اثری غریب میکرد و بسکنین شخصی را بگذاشت تا خنقه قدری را فادخواست در آن چشمه افکند به مجرد ایصن

ابروی سیاه اطراف آفاق فرد کرمت و طوفانی عظیم برپا شد و در میان شدت کرد که بنا بر سمنضیر اسلام اشک و چشم
 و خون در عروق بچوشت آسیب خونمان شامل هر دو لشکر شد ولی سیدوان با که معناد بودند از کار نداشت با بجز حیا ال اسباب
 صلح منتهی شده ابواب مرادست گشود و منتقل شد که با ایامی بسیار بیکدیگر بعرضند و بر ساله خرابی معرود بفرار و ابان غزنوی
 به بد محمود و پسر بیکدیگر بیغمضی با کرد و پدر را گفت با کفار پیچور معاشرت نماید زیرا که اندام غنیان کفر و بهتصال کفر بخند انکس
 صورت سبابت و خفا شد سبب حرارت تو باست حیا ال گفت طائفه ما را غارت نیست که اگر چه اکنون در نظر آدم و خیر کتاب
 ولی در تکمیل نزل حادث چون راه طاعت از هر طرف مسدود یا قند اطفال و حور است خود را با دست خویش غرضه شستیر ساخته
 اسباب را مانده خویش در آتش میوز اسدین می که تاده بر دشمن قیامند و روی برگردانند اما تمام از هم بسا سید یا از دانه
 هم خود را بر میان و در برابر ساند اکنون ما را آنکس نیست پس است باقی اختیار است بیکدیگر دانست که حیا ال در اینجا گفت
 صاف است بنا بر این بعضی محمود سر بار دانا چون بعد از فرار معاویه بیکدیگر رجعت فرمود معلوم شد که محمود در ندرت بر یک
 اندیشیده بود و بر عوایب بود زیرا که حیا ال کسانی را که سخته اند حراج از عوایب بیکدیگر نژاد مانده بود و در زمان میوز
 دور ادای بچوکت دستراطی معاویه افدام نمود ولی از عاقبت امر اس کرده بجمع لشکر تمام اطراف ممالک خویش فریاد
 و با بر قول صاحب رتبه تواریخ از درت امر بیکدیگر پیوسته معلوم میبود که از در آنکس تا بر کنه تا کوه از یکطرف تا بنگاله
 از طرف دیگر بجمع ممالک لشکر قیامت کونند ریاه از سصد هزار لشکر بود و با اینکه سپاه بیکدیگر اجمن آن عدد کمتر بود
 با دشمن متخاصم کرد جمعیت ایشان متعریف ساخت و صحیح بکنند غریبان برین طبله بود که سوادان چون جوق بر دشمن حمله میسز
 با همی که هر که با می مسدود بکل دایره متحرک بود که در مقابل بکش جگر کجین میبشند یکتا جگر که عقب مثل اینکه جگر که اول جگر به
 سوزد بکار برده فی الفور عقب میکشند نه سوزان زهره عقب زخمه بودند که جگر که نالی جای ایشان را گرفته این جگر که نیز
 حفر خود را تمام کرده جا عالی میگردند یعنی باطل طایفه دیگر حای ایشان بر اعتماد بکنند و بکنند او این قاعده هنوز در سواد ایرانی همبول
 نه غنکها شان با مانند نیز با سان ندیم است حال میکشند یعنی هنوز نیز خالی نگردند که از نظر فایستند با بکل خود این چنان خضم
 حسد کردند که بالاخره روی گریز نهادند و عینت میانار بجهت دشمنان گذاشته چشپاورد و بمقام بقصر بیکدیگر چو آمد که
 منطقه به حکومت غزین رکابن حاکمی شد که بکشد مدان خراسان و در دیگر آن بچاب بود لیحام شایسته است که حال
 مانع کابل است و از این نظام خوانند و چشپاورد هنوز معتبر است و در برابر سکنه دارد و الققه بیکدیگر که چه نام یاد شای
 بر خود گرفته بود ولی قبل از آنکه امیر فوج سمانانی از وی بسمه او بجهت اقتدار سلطنت او را حاصل بود و اطاعت چنان بچو
 با بخیلی با بر صیف بکار اوست آمده با ساند که در اول ملاقات فوج چون چشم بیکدیگر بر روی افساد عالمی بر روی و باد
 که نام تاکت و تماسک از دست داد و از اسب فرود جست رکاب حاکم فوج با بوسید و از جمله حکما یا یکدیگر ولایت برزم
 ای بیکدیگر میکشند این است که در یا بیکدیگر در سوادان الب کین محسوب بود و روزی بکار رفته و بره آتونی بدست آورده

همراه گرفت و روی شهر نهاد و در حین مراجعت آنها قاطعاً لشکرش بر پشت اسباده خستین بر مادیان آهوبه افتاد و مضطرب الحال
 از پی تپچه خویش روانست سبکترین را عرق شفقت در حرکت آهوه آهوبه در بار با کرد و آهوبه را مادیان در روی صحرای سادند و کجا یک
 بریم بعب میگردند و حمل بر شکر گذاری نمود و جنال روز در شب جلوه کرده و تپچه خویش از خواب بیدار که کعبه زمینی که بران جوان بچاره
 کرده بودی بود پادشاهی داد علی الجبله سبکترین بعد از قوعاست مزبور که قلی نیست موده روی بمالم جاوید مهاد و اگر چه محمود
 بسبب من و سایر صناعت لازمه اسحقاق در داشت دولت و هرات مملکت داشت ولی سبکترین در صحت سمجیل که
 یسر کو حکم روی بود ولی عهد و جانشین خویش مقرر نمود محمود در ان اردن در خراسان بود سمجیل چون جای بدر گرفت بالف تلویر
 در بد ان بخشش داشته دست تصرف بخوان سبکترین در از کرده تمام را بسپاسیان بخشود ولی این گرامت میاد و خراسان که سالها
 به نظم و قاعته و فاعده خوبی گرفته بودند تپچه عکس را در بعضی یکسار کت شونده جالب قیمت شده اندش از دوشتر ایشان
 چنان بالا گرفت که هیچ چیز فرو نشتی و بهر پیشانی فتنی بهره بل من بریزد روی بالهره یکساضی نشد و حاصل این شد که
 چون محمود در کشت سمجیل گذاشته بد و پیوسته و سمجیل بعد از حرکت مذکور مجبور شد که برادر پناه برد و خویش آهوه
 او را گذارد محمود در به امر آنچه لازمه جدا بود نمود که کاه تخریب مهادت و مخالفت نمود و سمجیل بنجام داد که ملک مورث
 حق من است زیرا که ار شده و ابر او لاوم و از اثبات حق خویش نیز محروم و ملی مضمود این است که بر سر ملک دنیوی سخن
 بر روی یکدیگر کشیم بالاخره راضی شده باینکه ملک مورث برادر او را تقسیم کنند سمجیل به هیچ راضی نشد تا از پای در آید
 القصد سلطان جتیم استیانت علی دی پوشیده اگر چه سمجیل قید ابی فرود ولی جز ازادی سایر سبب آسایش او را فرمود
 تا حیات داشته تقبل حرور سلطان محمود در من سنا بود و در امور ریاست لشکر سیاست گویا محرب آن بود و حتم
 و اعلامی اعلام نهیب که از او ان سبی و جدی است بود و در زمان حیات سبکترین بلاخطات چند ظوری چند ان بدانت من
 سبکترین مانعی نماند چنان برود کرد که باعث تحجب بالمیان کردید نام او در اطراف نفاق در او در شب او در غلبه و صبح و شرف
 ساری و سایر کشت در ان اوقات القاد و با نه حلیفه بغداد بود محمود نسبت بوی اظهار را او است محمود حتی اینکه علویه مصر در
 اختلاف خاطر وی غایت جدا نمود بر فاعده بران مرتب کشت قادر حلیفه نیز دوستی چند کسی را فروری عظیم داشته او را بر شرف
 احکام و اعلامی اعلام درین محله ترغیب نمود و او را برین اندوه و این التیامت را او محمود نیز عهد کرد که مادام الحوات
 در خدمت شریف از پای نشیند و شمشیر در بنام کند پس از آنکه بدوستی حلیفه شرف کشت و بند و بست مملکت خراسان
 نمود و خراسان با شاه ترکستان از بحال از دواج او در و چون این امور فراغت یافت هم غزای کفار بندگان میان بر
 و بیشتر ایام سلطنتش در جنگ است و شان صرف شده و در سفر اول او بندگان از همه جز خراسان روی بود و دشمنان
 بر عیت داده و فریب جمیع ممالکی که حال بجناب مرفوست منکر کرد و خیمه ممالک منصرف خویش ساخت چنان اگر چه
 از جنگ با بدر بهره نیافته بود خاست ماسخان با بر سر خندان ولی در ان سفر نیز در بار فرین در کارش کشته لشکر منم

شده چون حال چنین یافت سبب انصورت قدرتی دانسته و گناهای خویش موجب نزول مقام آسمانی پدائشده بنا بر این صلح مشر
 به پسر خویش گذاشته فرمود تا انتی بزرگت را فروخته و تا کفاره گناهایان کرده باشد و دشمنی قهیه سوخت اندک پال سپهر جهان مشر
 مانند پدر با محمود مصافحه داده و در جنگ و قوم روی در معرکه برافت و مملکت گمان بصره سلیمان نداده که با سبب
 اینکه در جنگ و قوم اندک پال شکست یافت این است که در سنه ۴۹۳ هجری صدری از سنکر محمود و هندوستان بود زیرا که در
 همین سال فتح بستان و گرفتاری غلبه بن احمد که از سلسله صفاری است واقع شده و احتمال قوی دارد که در آن اوقات که در
 دست ابراهیم طرف خراسان میر سید جمیع هندوستان را مسخر کرده بود و قبیلین برین بقال که چون خبر شمال سلطان لغزای هندوستان
 در زکستان سموع بلکخان گشت غیاب سلطان را غنیمت دانسته دو لشکر متوجه ممالک خراسان گسیل نمود لکن چون مویک سلطان
 قتل را که دست ماری بازگذاشتی از جانب مخالف شوریده و جمعیت اعدا را برانگیزد ساخت چون اجده بلکخان رسیده
 نامه ختم در کانون سینه اسبش تعالی یافته با جمیع لشکر از حیون عبور کرد و در همان پادشاه ختن نیز با عجاوه هزاره بود و پوست
 مملکت ختن قریب با ستر است و در ایام سابق از معتبرین بلاد و نام سلاطین آن مملکت مکرر در تواریخ مذکور شده است
 ابوالحسن در سنه ۵۱۵ ختن و کاشغور و یار قند و سایر بلاد اللههان را گرفتند و حال بلاد مغرب را به جز سلطنت چین سبب کلی از
 که بیست سال قبل شهر ختن را دیده است میگوید که چون در بار قند که چنگیز است آمار و به ترقیب است و هم او از مشایخ
 این مملکت تعریف میکند که بعد از ختن از یار قند قریب یکصد و چهل میل است مع الحدیث محمود با سپاه عظیم در خوا
 یخ متقابل کرده و سینه خود را با آتون ناس که از بهترین سرداران و بی بود و پسر و دایه پسر و با سلطان نام یکی از امرای افغان
 و خود در طلب قرار گرفت بلکخان نیز ترتیب جهادین و آن شروع بجنگت بود و بر طلب سپاه چنان حمله برد که به مردان
 یار ختن بر زلزله ارکان سپاه فاساده رویکت بود که پریشانی بدیشان را و با به که محمود چون حال چنین دید از آن سبب نیز
 آمد و بر بیلی نشست چنانچه همه لشکر او را دیدند و سپاه را بر محاربت تخریب نموده و گفت مردان معرکه را با فتح باید با خفت
 یا با مراد بر سر گردون سپهری یا مردار بر سر عتبه یکیم سر این بگفتند بر صفت اعدا نخواست لشکر باز از این گفتار دادند
 کرد اثر قی قهرت بگرفت آمد یکبار بر سپاه دشمن حمله کرده و لوله و زلزله در ایشان انداختند فیلی که سلطان بروی سوار بود
 با یکت ضرب خنوم کار حمله را ساخت الحی اصل سپاه ترکان را بر طرفین نیز بست کرده ندو عا اگر سلطان ایشان را تار و جیون
 تعاقب نمود بسیار یکبار سینه فاطح دست بود و در برسل فاطح بیان و جزو دشمنان را هم بگشت بلکخان با چهار سال بعد از این وقت
 به گناهی دشمنه عالی نیست کرده و دیگر خیال شجر خراسان نمود سلطان اگر چه عرم تعاقب بلکخان دانست ولی فرستان
 سال شان بخت مکرر که جمعی کثیر از لشکریان در عرض بلکخان دادند و سلطان با چار عثمان گرفت بگناهیست عتیا و از عتیا
 دارد به انصوب مصلحت نمود و سبب بگرفت آن بود که جبر رسید که یکی از امرای هندو که اقل مسلمان شده و بنا بر این
 در خصوص ذلت با وج عزت از آنها یافته بود چون سلطان از غایب یافت بدین آباد و جدا خویش رجوع نموده سر راه آنها

سلطان مجید و چون سنیان صورت داشته امروض داشته محمود کفران مرتد اجازت نامه عازم بلاد وی گشت چهاره
 بنور از خواب سزار سزست بود که عساکر سلطان بنده اشغه اواب با تنهای کتبه و بازوهای کشاده کشورش چون حلقه
 انگشترین در میان گرفته و سلطان پس از آنکه بسلفی خیز از وی برسم بر میان گرفت و در بقید ابدی حکم فرمود چون از کار وی
 فراغت یافت و کار ملک اینس کرد و در الملک خویش مراجعت نمود و در ابتدای سال مجدداً استعداده فرسند و ستان
 کرد و فصل این حال آنکه لشکری کران از افضی بلاد هندوستان در بر بخش اسدیان جمسته بود و بعضی آنکه حتی الامکان
 بکوشد راه برغانه یان اسلام برسد تا آنکه پال فریب رود آنکث لشکرگاه ساخت و کوشد عد آن لشکر از سیصد هزار فرسود
 و چنین میناید که از شاهده آن حجت برای سلطان آه یافت زیرا که فرمود ما خدنی محقق کرد اگر در دو کوشد و تا چهل روز
 در برابریم نشسته بحرب سادست نمود و شمنان چون چنین دیدند چون ماری سلیم برده در اول جمده خدنی را از تصرف
 مسازان در برده جمعی کثیر از ایشان سزست بلاک جیسانه مد و اگر چه نامدی حال حال امولم خود وی عاقبت محمود اعاقبت
 محمود و طهر فریب غازیان اسلام گشت کوشد و بحیو که در راه که تور حرب که م بود بهمانان خردین دست و در میان بود
 فیلی که اسدیان روی سوار بودی سببی ظاهر م کرده روی بگر رها چون ساه بنور انحال مشاده انهاد بند اسفند کرد
 روی بگر بر ساه لاجرم نیست دادند یکی از مو لفسر ز لسان از بعضی از بعضی منصفین اسلام لغا میکند که آن از نوب سبب
 وحشت جانور شد لکن در از زمان بنور سزست در فرگستان اخراج نشده اگر نوب به انکاشه یا ارتش سبب سلطه و استیلا
 متعجل بود است با بجزیر یکیم باشد آنچه مسلمین گفتار داده روز تقاب کرده زیاد است و سزاران نظاره روانه
 شهرید در هر حلقه و بعد ازین شیاران لشکرگاه بنور برداشته و نیست شیار به دست مسلمین قنادین محمود و سبب ملکات
 و اخلیه حرکت کرده بر باخاه بود خراب کرده و بر جاتی یافت شکست تجانه سهواً زگر گورن درین سحر حراب سزست
 سفر سبیم کرد اگر گشت بیشتر غریبی که از بندر ستان بنور برین بردنین طلعه بود که بند چون بعضی مراجعت کرد خسی مطهر
 طوی ملوگانه نوده تخمهای طلا و نقره در بارگاه نهاد و از غریبم آنچه در حساب آید بنفشه من اوانی سیم و در و چهل سن ندان
 و دو هزار من سیم خام و سبب من جو بهر آلات زمانه بود در برین مال اعدائی ستان را که علم طغیان بر افراشته در آن
 اسبقه را و نیزه مقید ساخت و اراضی خود را که در تصرف یافته بود را و سزست خود را که سزست را طاعه عمری بود
 پس از آنکه با اصحاب خویش حتی الامکان پایی بنیاسته غنزه داد در آن داد در کوشد محمود و کفر گشت و بی چون در حیات
 لدنی نیافت حرکت اختیار کرد و هر که همراه داشت نوشیده از نکت مدکی بسته و در حرکت در مکان جیت سفر دیگر
 محمود بیست تاسر و دیناسیر کی از پرستش غایب می نمود و سزست که فریب به بنام و بل در شان اولی ابع است در برین
 از ناکت تختگاه امیر سبک است و داد از متعلقان مدونه که در سبب درین سزست معلوم سزست که از اسدیان بجهت سیم
 قدرت حلقه شده و از لاور قدم میرون کف گشت خانه تاسر و سزست که در دست محمودین را که بگشت سیم بهمانه

نکسته باد باقی ز باغ غنیمت برده و پازینه سپهر ساخته نماند است روان در دخول خانه خدای پرستین پای بر صورت خدای
 دروغین همد بعد از فراغت ازین امر خیز غازیان اسلام با دولت بسیار و امیر شیار و اردوغین شدند از ان پس دو
 سال تنواری نه گسارون گنجه بر ملا و حوالی آن صرف شد و بسیاری از سکنه آن ملک را مانند سایر ممالک که در تحت حکومت غزنویان
 مجبور بقولن بن تیمیسه عزرا که برانش قاطع و انوارش ساطع بود نمودند در ان سال که محمود بن بندوبست بلاخوارزم متخول و
 بنده سان آمدند آرام داشت اما امر بلاخوارزم چند ان بلوی کشید بنور فضل امور نضعفات را کرده بود که بغرم شیخ فرج
 که ازین امر خبرهای چند و در آن است که نسبت فرج نه نسبت بسافت در میل در کنار رود گنگ طریقی آن بنیاد و در جبهه
 تیره و تیره آن رخسار ستار میسر . . . درجه و مده دقیقه است الفقه مسافت بعید و در واقع بسیار از آن جمله تیار
 تنگ بر در کنار ایست در جبهه و بعد بود به . . . که بعد از سپاه غزنوی بر سر پا ده از مردان کاگردیده آنجا
 بر باره سران لشکر زدی و سره نشان سپاه را در دو کوه انبار راه تیره بر سر راه بود و حجاب در میان نشود و پنا
 از پشت و صیاح و شمشیر که با آنها بر سر راه که اوج در آن کوه راه است از قصد و حرکت ملجوب مجبور بود در راه
 که در آن زمان از این ایستاد و گفت و میزانش در غنیمت و در یکم سرزدست شهر سلیم و تحت و نایج را تقدیم نموده خود
 مردار سلطان به مصلحت باقی در قیوم آفریننده فرمود . . . که نیک که در آن زمان مملکت آباد بود است
 و این امر ای برکتی که در آن به نظر است و در آن کوه شهر تیره و در آن شهر ایضا که در آن مان شهر مقدس میسر
 بعد از آن شهر است از جمله راست و در آنجا مین و در آن واقع است که در آن شهر نام برسم محمود نقلی است
 و آنجا که در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد
 تقریبی از آنجاست و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد
 فرشته ازین جوع کرد و نماند که در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد
 خواهی بل با مسدودی لشکر ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد
 سلطانان شده این بود بعد از این عوام است چندین در غنیمت آرام کرده و اموالی که از نسیب بلاخوارزم حاصل کرده
 صرف همی و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد و در آن ایستاد
 سانه و مار لاف برابری با بهترین شهرهای شرق میزدنی بود که محمود و بنا کرد از سایر اعیان شهر ممتاز و مستثنی بود و وضع
 سزای و اجار و محام که در آن کار برد با بود و در فرتهای خون و خاویل بهیست و سایر اسباب است آن مورد شجاعت
 خاطر و جرات تا نظر کنی خوشانه کومان و سلطانان از اجروس ملکند خوانده پس اخبار تو حاست خود فرمود تا شعر نظم کشید
 با اقسام به ایامی بود که بعد از فرستاد علیه فرمود تا آن مختار را بر مطلق خواندند و آنچه لازم تعیین و توصیف که سبب
 رعیب و تخریف محمود بجای آورده در خلال این جزیر رسیده که کوره راجه فرج را بسبب ایستاد تا با دستاه سلام طریق مصفا

بهبود بود امرای اطراف هندوستان بادی ساختند غارتنامه رودان دیار مردم ساختند مشاء این فرشته و ماده این سواد
 نند از جگه کابو بود و کابو از قلاع متحرکه سدل کند است محمود و بزم انتقام وی اینجنا جور کردند از بیم جان بعضی را جزایر
 محمود بروی دست نیافت در انهای مراجعت غریب بعضی از قلاع در کمر مفتوح و طغی گنبد اسلامان نمود سال یک بار بزم غریب
 محاکات نند لشکر کشید اما چنین معلوم نبود که در این سفر هر چه که شش در پنج قلعه کوا ایبار و کابو بود مؤاسست کاری اینست
 ببرد و توتوز خان اسلام بر آمد که راجهای قلاع غریب بود و ایای حاضر و شیکشهای باقی فرستادند و نند اینر قصبه در مدح محمود
 انسا کرده فرستادند محمود از سر محاصره بر خاست معاینه نیست که چون محمد دیده که رفتن این قلاع ممکن نیست و کاری
 ساخته نخواهد شد انکو نه جدا با بجهت بود فوسد کرد محاصره و مراجعت شده باشد و یکی اسعظم فتوحات اذ فتح سوستان
 تفصیل این مقدمه را یکدیگر فنی برض محمود رسانیده که تا نند است در کواست که دولت بی پایان در آن است و عقده
 به جهان اسیان است که صدم آن نخواهد که نام آن سوستان است از سایر بتان هندوستان معتبر تر است و گویند جمیع مانی به
 بعد از ثانیه سردستان رومی بود سبب نند و انجا نند آید با است و همچنین بجهت صفت صنام ایشان که از حایت عبده
 خویش عجز نند بناد علیه محمود و عزمین اطراف بعضی راه نند وسط نشان بجهت ای بود بود و از انجا حیرت راجه بر طرف
 سوستان لشکر کشید چنین بناید که در این سفر لشکر از غرض زبیده بریزد که محمود احتیاطهای غریب کرد از ان جمله این بود که
 بیست هزار ستر بگوش همراه داشت از توتوز چنین ایران معقول است که سوستان قلعه بود حصین در کجرات بر کنار دریا
 که از نند طرف آن آب محمود بود و در کجرت مسطوره است که چون محمود و ظاه سوستان را لشکر گاه راحت بکی از بود
 از بالای قلعه او را بر آورد که سوستان مسلمانان امپوی ریوار قلعه خود میست آوردند تا ایشانرا به خط و غضب خود گرفتار نند
 محمود در دستم شده حکم کرد تا با بداران جنبای قماز شود و روز دیگر ستارن طلوع صبح صادق خانه یان با صیقلی از فرزندانش نند
 دینت صادق و گو کسب موافق بورتش قلعه برده هندوان را اندر سید پو اچھاگر بر آیند نند بود از روی صفت اربابا بجهت
 سوستان برده و از نند استدعای محاصرت کردند که تا که صدای انبیر سبازان اسلام از بالای تمام بار خاست
 هندوان و انند که مرکز عم جان است وقت است که از ذکر نند بفرخواست و بدو از جنادت شجاعت گزید لاجرم در حد
 ضعیف برگشته رو بکنج قوی نهادند و چون سبب انحصار از هر جانب مسدود و ناقص ترک جان گنبد با احتیاطی هر چه دست
 حمله برده نوعی که مسلمانان از انهای ثبات متزلزل نند و تا نام از طرفین در کشش و گشتن بود و شب طلوع سوار محمود کرد و ان
 رود و گرفتاری پس انیش حمله برده از طرف و بار نند بر آمد نند از هر طرف نمود انسا را سرتون بر بار نند انند محمود چون
 صورت واقع جان ای حکم داد تا لشکر برگشته و بزم گزید تا فتح محاصره کرده از سوستان بر جرد که درین انسا لشکر
 بردند و ان رسیده سلطان محمود شد تا با ایشان در آید و در بنور بجماعت شروع کرده که دو هزاره بجان اساسی کشید
 رود لشکر اول رسیده امپوی بر بلاد نند و او از نند و انرا وین بر ساگر سلطان نظر داشت چون محمود دید مسلمان نند

بر زمین از آن سبب چنین کرده روی یاز بر خاک نساوه فتح و تصرف از درگاه بی نیازی منکست نموده دوباره سر باره برآمد
 بر زمین جمله بردن سزایان چون سلطانزاده نه عرق عیبت و محبت شان بجزکت آمده یکبارگی خیابان جمله بودند که بعد از آن جمله
 دشمن را از پیش برداشته شکستی فاحش بر نمود و بداده در اطراف بیابان متفرق شده بل قلعه را چون اسیر دیگر نماز قلعه
 را کرده فراره کردند و بیشتری با جماع اموال در کشتیها نسته از طرف دریا بدر رفتند و بعد از تصرف قلعه چند کشتی مسجون
 بر مردان کار دیده فرستاده ایتار و تعاقب کرده برخی را اسیر و بعضی انورده موج فنا ساختند اصول و غایبی که مورخان ایران
 در این باب نقل میکنند را بنا بر صحیح است و الا اینکه بسیار کم است که تقریبی صحیح و مفصل یاد کنند و یا مطالبی که مربوط با اصول
 مذکور است را دستاوردی که از دوستان مؤلف نه برصل و اهل سن و اعتبار است وجود نیز در آن صفحات دیده میشود
 که بخانه یا منات در مملکت سر رشت که اکنون جزو استور است و در ایران که از کتب مقدسه منور است و اورده
 که حدود این مملکت را بر پنج چیز خوب خصائص داد است یکی بود گوئی دیگر زمانی جمیع سوم اسپهانی شکل چهارم سونیا
 پنجم دوازدهم در میان اماکن مقدسه بود که در آن باکت یافت نمود سونیا نهم معروف تر است و از سونیا
 پیش نیز که به خدا پیکر باد و میان از دریا مسافت دور دور جانی واقع است که در ده خانه طامات میکند رود
 و کوه و سرستی و مثل طاماتی این است در مسافت سه میل در سمت شرقی طامات است که بنا بر خط کجرات در بیست یک کیلومتر
 و پنجاه و هشت دقیقه عرض شمالی و ماد و سه و یک دقیقه طول شرقی واقع است و هجده هندوان بود که سونیا یکی
 است دوازده گانه چهارم و بعضی جمعی بزرگ که از آسمان نازل شده و سترت و آوازه آن معبد در طامات مشرق محمود را
 حنا یک مکرر شده در جای برانجکت مسالی که در آن بنگه بود بنا بر سلطین شکسته شد و بنا بر قول خود از میان مردم کناره
 گرفته در بارعت و اگر چه در آن وقت جمیع اموال آن بنگه بعبادت رفت لکن با زودی اموال خنجر و گرامند در اینجا
 جمع شدند ازین سبب بسیاری از سلاطین اسلام نسب و عارث نزد وجه محبت ساختند تا اینکه در ۱۰۲۵ هجری سلطان
 محمود بجزای آن بنگه در آنجای آن مسجدی بنا کرد و از آن روز بنا بر لاکت کانیوار در سخت حکومت مسلمان بود
 چون بر روز زمان سحر و روی بجزای بناد یکی از این بود بنگه بر جای آن بنیاد نهاد یکی از علامات خدا بود که مخصوص
 طالبان فرزند در کام روانی شکسته در آن بنگه نساوه اید القصة اتفاق کلیه مورخان است که دولت بی پایان از آن
 بنگه است مسلمانان افسا و بنی که محمود شکست پیچ که مقدار قامت آن بود محمود کردی بر سر آن زود فرمود تا آن وقت
 شکسته و قطعه آنرا بر زمین برده یکی در ستانه مسجد سلطان امانه بدی یکی در صحن مسجدی سلطنت و در باره آنرا نیز بجز
 یکی یکدیگر را بر زمین بر ستان در میان از این قضیه معلوم شد در حدیث سلطان آمده مبالغه خنجر عرض کردید که بخانه رسانند
 اگر حکم بود که گمانشکان این عربیت با مصار مسافر امان حضرت نیز صلحیت در اندیدند که مبالغه سر و صد قبول شود و اگر
 شکستن در کردی محمود عقب است شکستن ابرین فروش در حمان داده شکستن فرمان داد و چون بت شکسته شد صفای

مبالغه که بر زمینان عرضه میکرد و از خوف آن بیرون آمدند با تحله و درین شهر بلاد دیگر نیز از کجرات مفتوح گشت و سلطان چنانکه
 آن ملک را بیکی از برابره داده مقرر کرد که هر سال مبلغی مقرر بر سر مزاج بخزانه برسانند و خود در حکومت از جمله نو اسلاطین
 درین شناسد در این باب حکایتی از صاحب فرشته و دیگران نقل است و آن این است که سلطان یکی از برابره را که از
 سلسله بیلیمان در ریاست شغول بود بجهت حکومت آن بلاد اختیار کرد و چون درین مذکور از یکی از اقا رب مغفتر
 خود اظهار خوف نمود سلطان بجانب وی رفته او را گرفتار ساخت و چون قتل پادشاهان این مملکت بود از سلطان در خواست
 کرد که در برابر او خیش بغیرین برده ناپس از آنکه استعدا هست و مخاطره کمتر شود او را طلب داشت علی الرغم محسوس دارد و محمود با سزا
 مرادات وی شنود داده اسیر را بغیرین برده چند سالی بعد از این فرستاد و از آنکه عالم بود در زندانی بجهت وی در زیر سخت
 عود چنان کرده خود با استقبال بیرون شناخت تا از نکالی که قزاولان محمود او را بسیار مذبحاره مانند بندگان با نهر در کلب
 خود بداند بگردن پس آنکه اسیر فرورد در قفسه افتد او را و اما خشکی عارض وی شده و بر زمین خوابید بجهت منع شجاع اقامت
 شرح بر روی انداخت اتفاقا بازی در پرواز بود دست مال کوشت خیال کرده فرود آمد با منتهار یکسختم و در از کار
 انداخت و این ملک چنان بود که مافصل الحلقه را شناسیده سلطنت مینداخته بجزر معلوم شدن کیفیت همه سلطنت
 و تسلیم اتفاق کرده اسیر امیر و اسیر سیر گشته او را در کاب از زندان محمود روانید بدور در همان خانه قیدش نمود و در حضور
 کلمه من خضر لاجنه وقع فیه بظهور اسما میداد حاصل در مراجعت حجت ز یاد بر سپاهیان و امرای لشکر سلطان آورد
 چنین نیاورد که فریب شخصی خورد که ادعای دوستی او را کرده ایشان را اسیر همه بر میان بیاب و علف برده بعد از
 تصرف خود آن شخص معلوم کردید که یکی از برابره بود که خدمت سوسانست محمود از در انتقام تنهه می انگار شده بود بعد از این سفر
 مطایفه در حوالی طمان ساخر ب داده و با کشتیهای ایشان در رود پنجاب طاقی شده ایشان را بهریت نمودت طایفه
 در بنود بد و مردمان شجاع دهاورد و اندوختها حکومت بزرگت داشته اند بسیاری از اجماعی بنور و امرای بندهستان
 اینطایفه اند و قتی قشیر ممالک پنجاب و طمان در تصرف ایشان بوده است و بسیاری از طایفه سیکن که در ممالک مر
 سکنی در آنجا حجت با از نسل حجت هستند خلاصه در همین سال لشکری از ترکان سلجوقی را که بر حاکمت او در ایران ناحیه و بر امرای
 او غلبه کرده بود شکست اختر بنده خو عاقت او فتح غالب ممالک عراق نمود پس سپهر خویش مسعود در عراق و سری و بعضی
 بلاد دیگر فرارند اساحت و پس در کجریس مجزرا او است تاج و تخت نمود و در ابتدا ای سال دیگر مرض سل را نمود القبه که
 مدتی در حجت آن قبل بود در که نشسته در قصر فرورد غرضین مدخون گشت گوید قبل از فوت کم داد تا اعیان ممالک و امرای
 حاکم خزانه او را از نظر او کند بینه بد و او در آنها تا ملی کرده استی کشید تا رنج محمود را سلطین بنده اند که حجت لغت بستی او
 مستجمع جمیع صفات و شایسته جمیع مدایح میباشد لکن جز این است که بر شجاعت و همتی خصوص سلطنتی و بسیار است
 که سخی مدایح دیگر است و امام حکومت او چیزی بجز اینکه عاقتش بوده و نخل نیست و اینجی بسبب تو خمانی است که

در طایفه و برادست داده و بسیاری که در ملک داشت منقول است که مرد بختی از وی طلب حبت که جوانی از آن طلب کرد و بختی
 بخانه وی در آمده او را نامه بردن کرده بازن از بخواهد محمود گفت چون در غم و کبریا دیدی را جبرده مرد بختی فرمود
 عمل کرد محمود بخانه می سانه بختی را به مویش نمود و جوان را یافته سرور با نامش برداشت بعد از آن جرم طلبیده چون
 جوان را دید بجهت افتاد چون سرور است آب طلبید با فراط نوشید پس وی بر او آورده گفت از زمان که تو حال
 خویش کنی بختی از دم و نه آب و طعامی خورده و همین در بنیم که کسی بر از کتاب نیکونه نخل چراست نسبت مگر یکی از فرزند
 بر او ازین سبب چراغ را خاموش کردم که مباد چون روی او به چشم بختی مانع شود و چون بدیدم که بر سر من نبود خداوند
 شکر کردم چون از نشانی فریب بهلاکت بودم این بود که آب طلبیدم را در اینجای شویب ساخته از کفن در لیل سخن برایش
 این مذخایست عدا کرد و بدو لطف قشعی داشته اند بگفته در صفت شور بوده اند از بختی در اینگونه اشخاص برودن بخاوست صورت
 بشکیر و نخل و اعدای نام در بارش بجمع طایفین از آن حسنا و عمار است عالیه عباد و نام در ترتیبیت فصلا و شعر اعلیت سالغه
 داشت شاهنامه در آن دو نام وی نوشته شده و شاهنامه از به سبب بختی در وی سده تا بهین سبب نیز حال خاری بر
 چهره ذکر خویش باقی مانده گویند بعد از تمام شاهنامه در آن تاریخ بی عهدی منگ که به سبب آن که از آن بچه مضر شده بود و فردوسی
 فرستاد و فردوسی را آن عمل انجام داده از بختی سبب آنکه کرده محمود را بختی گفته در آن بختی که چون صبر داشت اظهار نمود
 و آن بختی را بگفت سبب بختی خویش را که ملک طوس که سفته از آن روی به در بختی محمود و بعد از چندی در خطای محمود
 واقف گشته سبب آن که در آن بختی را با عاقلان در آنکه عزانه فریب در در زمانه طوس دارد و عیش و جانه فردوسی از جانب
 در پیش میزد پس بختی سر که زوی نموده بود و در غم که در دهنه بر این سر است بختی آن خاندان فردوسی را در سبب بختی
 بسطت ملکات بختی در بر اینها ملکات بنا بود و نوشیر و آن بختی در صحن در ذات محمود یکید ملکات از جانب مغرب و
 جنوب و مغرب که در آن در بغداد بود و از سمت شمال شمال مشرق بخارا از کاشغر منتهی سبب گشت و قد مشرقی و جنوب
 و مشرق سواد بخارا که این در بای هند میر سید ظلیح این سلسله میری ترازوز نشان بود و میتوان گفت که سلطنت محمود
 شروع و هم باو ختم شد و اگر کسی بگردد او بر تخت برآمدند چندان قابل ذکر نیستند نظر پیشین محمود اختلاف با این
 فرزندان خود نیز برادر برده و بختی در دست وضع یافت در وقتی که از پسر زرک خود سواد پرب که بعد از وی با برادر کونه
 سلوک خواهد کرد مگر خست خیا کرده برادر خود را بختی کردی و بختی بر آنکه گفته بود که در برادر که نیز خبر است پیشین
 بود که بحساب زمین در حرکت آمد گویند که در بدو حرکت برادر بیچاره فرستاد که مرا ایالت عراق وری و آفند با بختان
 بالاستقلال کفایت است ولی توقع آنست که چون من برادر بزرگترم نام در از خطبه تمام خویش مقدم دارد و محمد بختی
 و عریان پدر من و شایسته من طلبت مماندا و منجه این شد که بعد لشکر از وی بر گشته بعد از حجاج حکومت برست سعوا و فنا
 از طایفه بصری و در قید ابتراری گشت سعوا اول لشکر بختی که در این شده آن ملاده صفت ساحت چون بختی

و نواب هندوستان افکار طمان نمودند چنانکه بجهت انقضای ابره فساد و بنده و ستان باخت رفوچ او در آن ملک
 جرح فلفله سرستی و باسنی خبر دیگر منقول نیست تا فرصت اسکی بسیار بلا بدورد از نو و در پاره طایفه از ترا که که بسلاجه سعرد
 بودند از مدتی در اطراف خراسان و سایر اطراف ملک ناخت و باز میگردد چنانکه هم آن بود که سلطنت به تصرف سعرد
 است از در صلح و آه و باد آورد که سردار ایشان بود در پنج ملاقات نمود و قرار برین شد که سعرد در بی در میان ملک است
 بجهت بر نگاه ایشان محقق نماید که ایشان در آن سرزمین بر فاه روزگار گذرانند ولی چندی بعد از هر کاست تا موافق اطایفه
 معلوم شد که هیچ چیز نمیشود در رویه کار بگردید و آنچه کرد و لاجرم کار از بیع زمان بران تیغ کشید و سعرد ناچندی با قبایل
 متعلقه ایشان در خودی است تا اینکه خیلی بزرگت در صفحاست خراسان و سعرد ه ایی تباست غزنویان کسره از عیای
 رآه گویند سعرد در آن هر کار گزاری بود و لغاده کرد و چون شش روز باقی نماند که در آن روز در آن هر جلالت است
 نکشت و تا اینکه خود از آن جنگ بجات را در علی المور حراین در آن جمع آوری به با اس لازم بود بجهت مراد و اینکه آن
 ملک را پای نهند سازد لکن در روز سه شنبه در آن روز بخار و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
 دانستند که این عمل فی با دهنی نیست بخوار کرد که آنکه تغییر در دار است و بعد از آنکه آنان مرد و محمول که در وقت بر اند
 بود و در او را پادشاهی برداشته از سعرد پیش از آنکه در دست از صورت واقعه متعجب شود که تا که به ایمان و متعلقه
 گیری که خود بجهت محس خود اختیار کرد در ستاده است و چند سال بعد از آن در آن اطلاع بد و بر آنست گویند چون این
 کیفیت معلوم شد که کشت بکشت و کاه می بود و در آن سعرد که در وقت در آن بود و در آنست او را انقل مد اعلام نمود
 گفت که این امر شیخ بدون علم و اراده او واقع شده بود و چون از آنجا نگاه شد علی المور نام شاهی بر خویش بناده
 با تمام بد لشکر کشید و در حالی بود و در آنجا مصافحه و در با با بران و احوال و انصار که در سانه تمام را بقدر
 که چیم نامی را که در ایام ایتلانی سعرد با بری ثبت کرده در زمان نمانست و در آنجا که در ایران داشتند از سعرد
 از خانه و آن بیرون رفت و تاریخ از پادشاه سلطنت سعرد و تا آنکه کالی پادشاهی این روز را در قطع شد که از صد سال
 متجاوز است بجز جنگ دشواری و تنگ تمام است نسبت آردن محمد زری و الماد بهرام شاه موسوی بود بهرامشاهی
 ظاهر نخل وی فریاد درین سبب برادر سینه آردن سعردی که در آن زمان شاه استراخ بود و لی چون ابالی غریب دل
 بهرامشاه داشتند و برادر کرده در باره از سلطنت خویش آردند و بهرامشاه آردن سعرد که در آن سبب آردن حکمت
 اعدا و در ایران و روی او را سیاه کرده و کاه می از غرور او را که گویند آمده و با زار بایستی که او را به بند و بعد از آن
 بهمنی هر چه نامش آورده است از سلطنت از سعرد بگویم که در آن ایوان بر ایران نژاد و او فرستاد سعرد این خبر بعد از آردن
 سعرد آردن در سینه و بود که این خبر را در سعردی برده با تمام برادر بجا نصب برین شاه است بهرامشاه هر چه خواست
 بند بر شوخ و بیگانه بود که در آن است بگویم که در آن ایوان بر ایران نژاد و او فرستاد سعرد این خبر بعد از آردن

و خود با اسکان نام بیان بند برده و هندوستان که تحت علامه الدین و اردو غزنین گشت و هشت روز بموالی کار فتن و غارت
 و ضربی بوضع جاری بود که تعریف نمیتوان کرد بر خود و بزرگ و انانیت و ذکور با نفا کردن اند سرای سلطنت تا کلبه گشت
 و از خانه خدا تا کتانه که اهر جا عمارتی بود با خاک یکسان گشته بر پا بدید و رفت جمعی کثیر از اعیان و علمای شهر را بمو بر
 نعلن سایه ند و خون ایشان را با خاک مخلوط ساخته بفرود و در آغوش نمودند آتشی که بهرام افروخت عاقبت خرمن سوز
 انتخاب و اختاد او گشت تخریب که از افارب علامه الدین بود چون بر سر بر پا بدید خنده شاه مانی پسر زاده بهرام شاه
 ابتدا و حربه نموده در لاهور رسوئی اخست خسرو در مقابل حرکت مذبح نموده بالاخره گرفتار گشته و بعد از چندی فضل
 رسیده و او آخرین سلطنتگین است پس از آن خود پان را دست تصرف بر غزنین و همچنین بر ممالک هندوستان در آن
 سند فکن سلطنتستان و داعی نگردید و دولت محمد لکث بدست غلامان وی افتاد گویند خود پان را نسب به جاکت میر
 اسما سلاطین غزنویه ازین فرزند است سلطنتگین او در ۳۵۵ هجری جلوس بر تخت نمود اسما علی در ۳۶۲ هجری محمود
 در ۳۶۲ هجری میر ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود
 در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود
 در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود در ۳۶۲ هجری محمود

تاریخ سلطنت سلطان محمود غزنوی در ممالک خوارزم و سیستان

آنجا چون سلسله سلجوق میرساند سلجوق یکی از ارامی مغرب دشت خزر که تعجباق میردوست بود و بعضی از بنو خاندان که در آن
 ایام پان نشاند اسلا داشت متوحش گشته آن بلاد را بر کرده با عقیده خویش بجانب بخارا و بعد از مدتی کالی فدا از بخارا بکجا
 خار رفت پس روی میکانبل با سلطان محمود را بطاعت تحکم گشت گویند سلطان در احترام او مبالغه نمودی جمعی پیش
 که محمود و پان گشت که از چون محمود عزم در صفات هرمان تمام کرد لکن تمطلب شد صحیحی نداد و نیز که از همین موافقان
 ستمناست که در ... در دولت مدته مشهور بود و در نهایت حکایت کنند که محمود و از اهل ایشان پس
 از یکام حضور ... برادر لشکر خود اند که در میان بنی طحی و بر سر دست در کابل و باز در ... که از آن دو نیز در سلطان
 داده گشت این نیز از بنرست بجای هزار سوار حاضر خواهد شد محمود گفت اگر بیشتر احتیاج میفرمود دیگر ادوا و بهان است
 اما که محمود گفت کرد وقت پیش ازینها اقتضا کند اهل طحی کجا در آورد گشاده گفت این بخارا از فرستاده و در دست هزار سوار
 زمان ترا سر خواهد نهاد سلطان را با طماعتش روی داد گویند از چهار روز آنست که سلطنت در خانواده وی نخواهد
 اذل نمایی که اینطایفه گزشتند در عهد محمود بود و آنچه آن نیز مردم گشت بعد از نیمیت مسعود خراسان را تسلیم گشت

ذکر سلاطین سلجوقیه

است

و پیش از آن نیز از خراسان بارود چون باور تصرف داشتند و طغرل کم در آن اوان باریت ایشان نمود و در میان نام او را
 بر خویش بنامه و چون اخبار ضعف و مرج و مرج و بی نظمی و از خلافت و بلاد مختلفه باز آستینده بود و مردم نیز بعضی است نمود و در
 خویش را آورد و در خراسان گذارده خود بجانب عراق حربه حضرت کرد و بعد از فتح عراق لشکر میگردانید و انملک نیز از قبضه افتاد
 آورده بعد از آن بجانب موصل شتافت و چون از تبریز موصل و حوالی آن مراجع گشت بنیاد و در جهت فرمود و القاهم با هم اندر رفت
 طاعت وی تحلیف و تخشع اندازد و با احترامی بنیاده بر پا آورد و بر طاعت کرد و کوی طغرل بن خلیفه را دید و از اسب پیاده شد
 و با همی خویش پیاده بخصو بر مقدم خلیفه پیروز شدند و خلیفه بر تختی نشسته بود و پرده سیاهی بر روی آن تخت کشیده بود
 بر دست او که شمار بسیار بود و در وقت دعوتی رسول بر دست داشت طغرل من پوشیده و چون آمد کی بر پای او رسید
 او را بر تختی که نزدیک تخت خلیفه بنامه بود نشاند و در میان آن فرمان نیابت ویرا که از جانب خلیفه رسول محمد بن امیر الکومین
 صادر شده بود خواندند و حضرت خلعت بر روی او ستانیدند و حضرت غلام بومی بخشیده علامت اینک از جانب امیر الکومین فرمان
 روای حضرت اعلیم گشت و پرده زدن که با منکست و طغرل ساحت بر سر وی انداخته و تاج بر آن گذاردند کی چندی چو گشته در آن
 و دیگر کجبه سلطنت ایران و در تبریز بر کس بنیاد علامت اینک بر مشرق و مغرب ایشان جاری گشت آنوقت چون لشکر کرجستان
 و اسیران کشیدند جنگ با لشکر و م اتفاق افتاد و در همه غلبه و فرودی آورد و پیش از آن در قباغ جمیع ایران را فتح و تسبیح آورد
 بود و نیز پس که لامه دوام سلطنت وی در آن کشور بود و بر نمود از آنجا مواصلت با خاندان خلفا را حسب ادب و یاد داشت
 دانستند چون خواهر خویش او و در منصفه خلافت ساختند و خلیفه را احاطه شکاری بود که خلیفه را در دربار او
 الا اینکه بعضی ملاحظات بالاخره او را برین باز داشت که از فراموش طغرل سر بار برده اند و خیر است و اندو اسباب بود
 چنانکه باید فرایم آمد اما طغرل بعد از چند ماهی سبب بیماری که در کوهستان رود بار آورد و عارض شد و بود که گریخت و در
 بار مسافت پنجاه میل تخمیناً در شمال فرزین واقع است طغرل را حادیت هوای می باعث این شد که تبیدل آب و حوار
 بسیار بود و بار رود طغرل از حوضی سخت بود و شوقی غریب نیز نباد داشت و شهادت و جوانمردی ضرب مثل حوض
 و عام بود و قبیل و مسلم بودند و شاید که از وقتی که سلجوق بخارا رفت قبول اسلام کرده باشند زیرا که در آن خلعت عراب
 فرون عده به قبل از وصول سلجوقیان بان صحفات برای حکومت و الامای اعلام شریعت کرده بود و طغرل را رعایت ظاهر
 اسلام بسیار میکرد چنانچه از خلیفه رکن الدین لعین بافت مساجد بسیار بنیاد و با علمای او با احترام سادت همی در
 زمان سلطنت سلجوقیان خلفا را آسایش احترامی برین در میان و یا لکه به چنانچه دیار در او از رعایت لوازم ظاهر او
 مجلس حلای بر می بودید بسیار سلطان سپرد او در یکت که بعد از فوت پدر از جانب هم حکومت خراسان بر وی فرود
 بر جای وی نشست و او پادشاهی بود و شجاعت و سخاوت موصوف و کجبه خلیفای هم معروف سلبین و بر استرین
 سلاطین آسیا میباشد علی بدون شک از مشهورترین پادشاهان است چون لشکر کرجستان کشید و آنس ظلم میداد که در

بلاده فروخت موجب دست قیصر روم گشت کویند صوبای آنرا فروختند و مملکت آهمنین و سایر اول خوانند امیر نعل اسبی بر گردن بنده
تا علامت اختیار باشد و چون عساکر اسلام تا فریجه پیش رفت روم ماوس دیو جانس که در آنوقت قیصر روم بود و ایرانیان
اورا و ماوس بخواهد بکلیت بپاورد از اقصای مملکت فرما داده مسلمین استقبالی کرد و بجهن بدید و جلالت لشکر ایرانیان را
که در اطراف آن بر گزیده بودند درین نشانیده ناسر حد ایران دو آینه به چشم آید و دم و عقب ایشان بار قیسه و آذر بایجان
ناخت و در نزدیکی خزر کوه کوه بسیار الپ ارسلان رسیده الپ ارسلان چنانکه تا همین وی گوید از اقلان و ما
مسلمین اندیشید خطاب مصالح گشت تا قیصر معنی را نوع دیگر حمل کرده گفت که معا هدست صورت بر بند و مکرانیکه
پادشاه ایران لشکرگاه خود را عساکر روم را گذارد با می تخت خویش باز در برابر کجا شکان این دولت سپار و چون
این جواب سمیع الپ ارسلان شد عینای هر چه گشت از آن زمان ایران مغول است که حدود سپاه روم بیصد هزار میرسد
و لشکر الپ ارسلان زیاد از روز روم بزر بود لکن برین قول از آنرا می نهد تا با کمال بود که دولت روم در آن نام
بواند این دست که بخت جنگ کی از قوی مملکت بفرستد و همچنین مکر نیست که الپ ارسلان با وجود لشکر بزرگ بمسجد و
خیمه اختیار کرده و آن مملکت خود را در معرض خطر آرد و مورخان می گویند که روم مسلمین بچهل هزار میرسد و احتمال آید
که در میان خزر بر سر خود روم و در آن روم مغول است که ایرانیان زیاد بودند و ماوس همین بر فرزند می داشت
الپ ارسلان چرم کرد که روی از آن بر کار بر نماید باطلعت نصر مندر بر شتر با شربت شهادت نوشید با دست خویش
دم اسب خود را بالا بسته و گفتی که با شکر گشته مصلحت ساخته بودند و نوشته نیز کجا از آنرا اخت و کرد و شمشیر گرفت با آن
سپاه سپاه از آن گفت که اگر گاه نیز در می برنگازد امروز بر سر منم فرود آید شهادت بر سر او هم گزاشت سپاه روم بجهت
شروع کردند در ابتدای آن خطر قرین حال ایشان گشت لکن روم ماوس این سبب محذور شده نام اجتناب از دست
دارد و در سپاه دشمن زیاد از آنچه باید پیش رفت چون اراده بر اینست خود نمکاش در محبت او پیدا شد و سبب این
که یکی از سرداران عظیم انده خوف یا حیانت جمعی کثیره بطرفی کشید و از مددی باز داشت الپ ارسلان چون منصرف
را و بد فرستد غنیمت دانسته با جمیع لشکر یکبارگی حمله کرد و روم میان لشکر عظیم او و ماوس هر قدر کوشید نتوانست
نظامی با فوج خویش و بدلا حرم مردان کوشید تا اینکه زخم دار شده زمین افتاد و بدست یکی از صاحب منصبان بی نام و نشان
گرفتار گشته او را نیز الپ ارسلان برد که در میان شخص اردو پیش در هنگام مرض لشکر بخت دانست ظاهر و تقارن چشمه مخفی
گروه بود چون قیصر اندر الپ ارسلان بردید قبول لشکر و تا اینکه شهادت سزائیکه پیش در بار قیصر فرستاده بود و گوید
سپاه اسار که بجز خود بدین قیصر رفت بر ایشان دست و او را چنین حاصل نمود الپ ارسلان در نهایت تودست و اعزاز با
سلوک کرده و در احوال او طاعت نمودن و بجا رزیدن در آن حالت روانه داشت بلکه تسلیح و قیصر روم بی خبرتی
کسانی کرد که چنان سردار برادر خویش وقتی با کردند که الپ ارسلان از قیصر در اول ملاقاته سوال کرد که اگر محاربت بطلب

از غایت شهرت مغنی در معرفت و صفات و صیفت قلمش مشهور شد و در هر روز در وقت نماز و در هر روز در وقت نماز
مضمون این بیت کاغذ بالای سر او دیدی لب از سلطان بجز در مردی که بر زیر آب شد آلب اسلطان
پادشاهی بود بنام صوری و صفات مغنی آراسته و از زبان او به پیراسته و حسن اندام بر اقران و بگنجان سخت میسر و در هر روز
ذاتش ثنوت مغنی بنیان فوق صحبت ظلم از وی کمتر مغفولست کرده و عی کسان که سعادتین دین میباشند که اگر
دین آبا و اجداد خویش را با او کیس سعید عرب را اختیار میکرد و قتل و تعدی ایشان از آن جهت چنانست که عزال سلطان
در لشکر گریخت کماست امور ملک و کفالت چه وقت چنین بنیاید که کلیه برای در ویت و زیر مشهور نظام المملکت
مغفولست و در ایام وزارت وی ممالک لب اسلطان بر روزنامه ای از او بهر سال فریشتی بی اندازه داشت باز اول
و انصاف و احوالی بود مساجد و مدارس و بهر شهر برای مردم را بجز تحصیل علوم ترغیب نمود فقر و ضعف او کفالت او در
عهد امن مان میرسد بنام کفالت و حسن ابراست از او در هر صایب نذیر یا بجز سکنه ایران که در آن سلطنت و حیان
مانند از بدترین بلاهای پندستند از بهترین ایام تمهیدند لکن او در این سپاه گشتی مغزی بود و در قلیل عماراتی که خود حضور
و از آن شهر بنیاید که اختیاراتش شیرینوار عبادت بود و در نه بسنج در شاد است مغفولست مغزی از لب اسلطان
قره ایست که ملاجه کرمان بود شکست داده و لب اسلطان و بر ابادی این خدمت بر یکی از قلاع فارس حکم گشت
و بهر مذکر بعد از چند تنی هم طغیان بر اذیت و خوار خور بنفسمه مادم شجر انقلبه گشت و چون مدت خاصه طول کشید
و کاری پیش نداشت بره غالب خویش را این کلمات حکمت آمیز نقلی میداد که مرد بنیاید که نکات حوصله باشد زیرا که
بی صبری از مرض شکایت می برد و بسیار بود چون از کت آب نفعی بدست افتاد فتح انقلبه از آن روزهای خویش گشت
و مملکتان بدون قائل انصورت از خوارق عاده ای که گریز از وی بطور رسیده بود و استند تا پا و شاه مبارز را حاجت بشیرت و زیر
فلسوف بود حاجت بند سردی بود او را سخته نظام کشور میخواست و اداره لشکر و در بعضی نظام مملکت سر آمد انبای
زمان زین بود اتقی این پادشاه و وزیر بر یک نادره و بهر آنچه روزگار بوده ایامشان تا هنوز در آنست و خواه جاری است
اگر چه تاریخ می است که پادشاهی این قدر هماد بر کسی کرده باشد تا همین کمتر است مثلی که عهد بندگی را انکو به پایان
برده باشد چون گلشاه بر تخت جلوس کرد عمومی می فاد و نیک که از سلاجقه کرمان بود بطبع تاج و تخت با ملک شاه نزاع
سوده کار بجایست انجا مید شکست فاد و نیک احماده ای گشت او را دیدی که از قلاع خراسان مجوس نموده کوبید و درین زمان
لشکر خراسان شورش کرد و طلب شاه به زیاده بر افی السابق نمودند و گشتند که اگر خواهش ایشان مجری نشود فاد و نیک
سلطنت برخواهند است نظام مملکت گشت عرصه ایشان از نظر سلطان جواد برسانند و در حقه کس فرستاد و جواد در کت
مشایخ که تحت رسیده گشته و بهر مرتب سبب سکون گشته و فقره فرقه گشته دیگر که بنیامت ملک شاه فرود
مجان برادرش از قتل بد که بالاخره مجور ملک را با کرد القام با بر نه ملک شاه را سلطان خواند و جلالی که در اول این

ذکر سلطنت ملک شاه سلجوقی

است

لقب نهاد و لقب امیر المومنین که تا آن زمان خاص خلفا بود بر سایر القاب و می زید ساخت و اعطای اینگونه القاب از
 خلفا چنین جایزه که اول زندان و باله شیوع یافت و بعد از آن در قرقه در جمیع ممالک اسلام شایع گشت چنانچه حال خاندان
 سلطنت دینی که وظیفه خود را در دولت اگر زید چنان القاب می دهند که با بنویز در وسط السماء دولت واقف دارند
 بسیاری از انسانی مکتب از در جنگ و تیر خشک و بجز جنگ لقب جمعی از امرای سپاه عماد الدوله وزیر الملک خطاب
 دارد و حکام صوبه دکن نیز که خود را از بنده کان سلاطین میخوانند بنویزند القاب می بخشند مع الحدیث قبل از آن بعد از
 جلوس ملک شاه تا هم با مرقد چهار ابرود کرد و چون صاحب ملک در حقیقت ملک شاه بود تعیین خلیفه دیگر معوق و موقوف است
 او ماند و یکی از پسران نظام الملک را فرستاد فرماید اما سفینه بر این بخت برادر در غالباً جمیع ممالک تمام در مصروف است
 لشکر ملک شاه مضبوط شد و بخارا و سمرقند و خوارزم که تیسیر آن بدین است و هم بخوزه و یون و می آید و در مقابل او ای
 یحیی حکام میرا کردن نهاد و در ای کاشغری خراج بر کردن گرفته در کاشغری که تمام می دید که بنویز دینی که در حقیقت
 با نایب که نقل اعمال افعال نموده بودند شکایت بر نگاه بردند که اجرت ایشان بر آنست با نایب که در او سلطان سبب آن
 کیفیت را از وزیر استعمار نمود و وزیر کفایت نه بجهت توفیق بود تا عاقبت بکام مقصود ظاهر نمودن بسطه تخت ممالک
 پادشاه است سلطان این خوشامد خوش آمد و ملازمان چون یافتند ضروری بر آنست بر آنست سترتیب نیست با آن تعلیم و کثرت
 منقولست که ملک شاه دوازده کرت در جمیع ممالک خویش سفر کرد این مطلب باید مراد محالکی باشد که بدون اسطه و خشک
 حکومت خود ملک شاه بود اندیز که اگر محالکی که بدست وی مضبوط شده و خراج گذارد می بوده اند نیز داخل باشد در ای
 روم تا قریب بدو اربعین داخل مکتب وی خواهد بود چنانچه مشهور است که هر روز در بیت المقدس دو گله و دینه و بعد از
 اصفهان در می و بخارا و سمرقند و اورکچ و کاشغری بجهت صحت مزاج او دعا میکردند در ششمه هجری با که کعبه نام و در بدین
 زیارت کردند بسیاری از منازل کاروانسراها بنا کرد و حاجی که از راه میگردیدند بر او است و دیگر حکایات چند از خود چنین
 شرفی که باب نیک سیرتی در بزرگی ملک شاه منقولست از آنکه آورده اند که قبل از آنکه با برادرش از نوش مخالفت خار در روز
 مسجد رفته بعد از خراج از نماز چون از مسجد بیرون آمد از نظام الملک پرسید از خداوند چه حاجت خواستی گفت دعا کردم که ترا
 بر برادر ظفر و ملک شاه گفت من از خداوند مسئلت نمودم که اگر برادر من لیاقت سلطنت مسلمانان را در جهان مرا بگیرد
 و پادشاهی بر او من دهد الحق این نوع صلاحیت نفس با سبب جمیع نزقیات وی شده باشد لکن عمل او در نظام الملک
 و اخرا یام حیات که سبب قتل وی شده حال تغییر نیست بر صفات حال این پادشاه که دست تغییر از همه آنرا منحوتانند کرده اند
 روزی از آنکه کب اقبال خود ملک شاه میل زوال کرد اجازت این واقعه که اختلاف دارند ولی آسانی می توان چنین کرد و در کتاب
 قانون مجرم سلطان با خواججه عدوست بود سبب آنکه آنچه است پس خود محمود که بنویز طفل بود و ولید سار و خواججه
 ایسی از صفتی نیست زیرا که بر کیا قی بر برکت سلطان سخن این سر میدنست با برین رکان قانون بقدر امکان در صورت سلطنت

در اثنای سالیب و مسامی هر آنچه بشکرد تا اینکه روزی گشت نظام الملک را دوازده پسر است و هر یک در نظری نظام
 مملکت حاکم بالا سفال و فراتر می علی الاطلاق است جمیع خواجه حکومت و هوا به سلطنت بر ابرج بخوانده او است
 و سلطان با وجود ایشان بمنزله صفر و اصداد است و در خلال این احوال کئی ناشایست از نوید الملک سرزده که موید
 مقالات مداکنه سلطان را داشت که در غم عزان ناصیه عمل از کشته تفصیل این احوال آنکه سلطان شخصی عادل نام که در حیات
 وی اظهار غیاشی میکرد نزد نوید الملک فرستاده تا او را با کاری بدارد موید الملک تمسکت باین شده که آن شخص را لیاقت
 حق نیست و از قبول علم سرانزد مساندان فرصت بسته است اباب عدم اطاعت او را بوجه دیگر بیان کرده نوید که سلطان متغیر
 شده موید الملک معزول بجان شخص به حاجی می منصوب نمود نظام الملک از بصورت در هم رفته بعضی کلمات در جوش
 غضب بر زبان آورده و عثمان را بصورت از پسر سلطان رسانید چنانچه سلطان عثمان را نکند تا مسکت از دست او فی العود علی
 داد تا ظمان را پیش دستار و سرش بردارند و وقتی که جراحی حکم سلطان میبودند وزیر برفت شایسته است که دست از حیات
 طیکه جزو نظام داده و آرام نموده ام بشم آرد بر ما طوفان بود انکشاء بر من اعتماد داشت و چون با حوادث در میخیزد
 فرد شسته تا کوسن بقول شتمند این مورد از بزرگی خواهد داشت که تلخندان در ستار من خیر مان چسبید با نوح و تحت
 مربوط است تا ال یکی سترم و بال دیگر است با احوال بزرگت تدنی بعد از این قصیده سلطان از صفیان با نام بنیاد
 شده نظام الملک نیز شایسته است از در نمود در عرض او یکی از کاشکان و بزرگه نصب خواجده را با داده بود و چون
 بعد به خورد نامی رسد و در این شخص را با بعد از این حالش نموده حکمت بیان خواهد شد الفصده
 چون نام الملک را با با شایسته است سلطان فرستاد یکجند با خیال فرامی شاه جاندار گردستم از چهره ایام
 سرزمین کونانی در توره عادت پس ملک العرش بوقوع نوردم آمد در خصمانه عمر نو دست و اندر سفران
 در میشد که سزا بکشته است بپایه است بپایه بپایه است بپایه بپایه است بپایه بپایه است بپایه بپایه است بپایه بپایه است
 خلق در شایسته است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است
 اراده داشت که بعد از پای گشته خود مقرر کند و در این باب با خلیفه نصرانی صحبت داشت و خواست که خلیفه
 دیگر سرور از طرفت سازد شایسته است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است
 کشته بیان و در کشته از خلاصه از چهار منقول است که سببه روز بعد از فوت نظام الملک نیز وفات کرد هر شریکی
 سال بود کم پادشاهی با قیدار ملک شاه آمده است در تاریخ ایران با در شایسته است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است
 با سه بیت سال علی الاسفال به بخاری تا نام گرفته تا بر شایسته است بپایه است بپایه است بپایه است بپایه است
 در جزایر که در آن جلوس و ای همه بخیار جم برادرش و بیاد و کجی در مدینه سلطنت صفائی وقت و در کشته
 نمود و برین دلیل زکیت بر خولی حکومت از با وزارت نظام الملک از کشته ایران در عهد وی در عاریت معمر و آباد

شده مدارس و مساجد بسیار بر پای گشته خاسته و کابینه های یاد ساخته که سبب ترقی و زده افت شد مردم تحصیل علوم
 شدند جمعی از مجتهدین از اطراف بلاد مجتمع گشته سالهای دراز در تصحیح کتب جدید ملایع نمودند و تاریخ جلالی اگر موصوب بحلال این
 ملک شاه است مقرر کردند و نه همین معلوم شود که در آن اوقات آنچه عذای معلوم شریفه و تقصیر بوده است منقوست
 که ملک شاه چندین ملک بخشید و حکام آن ممالک تا حین حیات ملک شاه چون خواب وی نبستند تا بعد از وفات او
 استقلال را فریاد کردند از آنکه سلطان بن قلس سرسلطه سلجوقیان فریب است در تاریخ سلجوقیان از وقت ملک شاه تا جلوس سخر خری
 غیر از تقصیل حکمهای کوچک و مختصر نیست بیان اصول و قایم کفایت میکند چهار پسر ملک شاه برگیارق و محمد و سخر و محمود سرکشت
 نبوت سلطنت نمودند محمود پسر خود در وفات پدر چهار ساله بود لکن پادشاهش از آن جان جانان بعد از وفات ملک شاه لوح بر سر
 گذاشت و انقدر که در اقلیم مقدسی خطبه با مردمی خواند زکات جانان جسد ملک شاه را بر گرفته عازم اصفهان گشت برگیارق
 که پسر بزرگ سلطان بود در اصفهان اقامت داشت چون خبر بود زکات جانان رسید و آب مقاومت در پیوسته بد به
 از اصفهان با اتفاق پوید الملکات پسر نظام الملکت بر روی که بخت و چون پوید الملکات و جمیع امارت او با برگیارق هم از
 بود خواهی میزید بر روی اسباب فرا هم آورده برگیارق با اصفهان مراجعت کرد زکات جانان مجبور شد که مبلغی از خزان خود
 بداد اصفهان از آنجا بداد لکن همه ندانند برگیارق او بعد از طیل تنی با حیات خود و پسرش با خورشید محمود پسرش آبله در گذشتند
 و این واقعه در اصفهان روی داد صاحب خلاصه الاخبار فرستاد در اقبل از پسر خیزید در میان اوقات مقصد ریشه بد
 در اع گفت برگیارق بعد از وفات مشهور ابرجای می نشاند و خود نیز از ستده خلافت لقب سلطان بایستد و از ده سال
 سلطنت برخوردار بود لکن علی الاصحاح امارت و شمار خیزید امرای بزرگ که منگت در جنگ بود برگیارق غالب بود
 بعد از اقامت داشت در ادرش مقرر حکومت از با بایجان برگرداند اما سخر بر بلاد خراسان و ماوراءالنهر استیلا یافته بحانب
 خیزید ملحت آورده و امرای ملکت که خرابی و پریشانی بر ایشان راه یافته بود مرا بگرد خویشتن نمود علی العجل برگیارق نیز چنین بنا
 که پادشاهی نیکت برست و همبره سر برست بود و همچنین در جلالت و در شان است تا ملک شاه با پای کم ندانسته در سفر که از
 اصفهان بحانب بغداد میرفت در بر و چهره خیزید اختیار کرده بود و در اراک است مرگت است همچون نام و حال علی
 الخیزید و از ده هزار جمعیت دارد و اندکی قبل از آنکه تیغ اجل بر شمشیرش قطع کند برگیارق بر خیزید خویشتن گردیده امرای
 لشکر اطلبیده از ایشان بپایان گرفت و موکند داد که با پسر وی ملک شاه ثانی در مقام اطاعت و جو خواهی باشند و لکن بعد
 فوت وی محمد شاه برادرش بگذرید بغداد گرفته امیر ایاز که خصمانه مخفی شهاست ذات موصوف و اما یک ملک شاه
 با او بود تغیر رسانیده ملک شاه را مقید نمود و لقب سلطان بر خیزید نهاد محمد شاه در ایام پادشاهی همواره خود در ممالک
 خیزید جنگ داشت و سرداران وی در بلاد شام با عساکر گزگستان که در آن اوقات بر مردم جهاد و سپه خلاصت
 و از صلی قسطنطنیه از جنگ مسلمین فرایم آمده بود در تجارت شتعالی استند و چون در اصفهان غالب نمی گردید پس

محمود در جامی وی برآمد لکن با عیش و شجر معاشرت نموده شکستی خاص یافت و از آن بعد از جانب وی حکومت عراق بر وی مقرر شد و فی نام سلطانی از خویش بنیاد تختی بنیاد کرد و برادرزاده را در تخت اداره داشته باشد گاهی با مخالفین وی اظهار محبت میکرد و وقتی هم اتفاق افتاد که او را مجبور کرد تا در بین نام یکی از امرای عرب که بصره و بعد از آنجا و تاراج نموده بود دوباره بر سر کار آورده او را اقتدار پیشینید و با بجز محمود در پیمان وفات یافت و گویند پادشاهی عظیم و عادل بود و خواست بعد از خویش سپرد و او در ملک و در لکن برادرش محمود و سلجوق شاه حکومت منصب کرد و در مخالفت شجر متفق شد و چون محمود واقع سمیع سلطان کشت لشکر بایران کشید و برادرزاده خود طغرل بن محمد را تاج بناده او در مخالفت جزو تیره ایران عربستان و طبرستان ساخت تا هنوز شجر خراسان جوع کرده بود که جنگ شروع شد و ملک میان در اختلاف او نخستین عظیم افتاد و حصارها حاصره و افع کشت در شیر فشان آن هستند و موقتاً آن مشطه در بین برزخ روزگی که امارت حلب و مصلحان استقلالیان و مصلحان بودند و از وقایع عظیم که بهترین اوقات روی داد و قتل مستر شد و در آمد با نده است برست فدایان طامعه که در آن ایام در اطراف ایران بر پا کننده بود و اثر شتر نشان بر جا رسیده بود و در بخارا و خراسان مغرب مذکور خواهد شد غالب است و فواج سلطین آنست که سلطان شجر از بهترین سلاطین سلاجقه بود و چنانکه مذکور شد شجر کی از چهار پسر گلشاه است و در صحن وفات پدرش ایالت خراسان داشت و بعد از وفات گلشاه نیز اتسانی بر ج و مرج که سبب آنست که در ایران روی داد و محمود لکن پس از وفات برادرش سلطان محمود نتوان گفت که بالفعل سلطنت ایران با و تسلیم بود زیرا که برادرزاده او کان وی که در عراق واقع است و سلطنت او را احکام او را اطاعت می نمود و محل اقامت و مرکز ایالت وی همیشه خراسان بود و از خراسان گرفتار از یکطرف تا ماوراء النهر از طرف دیگر تا نهر سجون شجر کرد بهر شاه که یکی از سلاطین مغرب بود و در آن اوقات نامی تخت وی لا بر روی و خراسان گنای می شد - علاء الدین بن محمودی لقب جهان پوز بهر از آنکه با او مصافحه و پس از بریت بقید اسارت داده است تا عمر خود - به غرضی کرد و خراج دید و همچنین مهر خنده و بخارا را بجزیه تصرف در آورد و کارش بخانی بالا گرفت که ملک خوارزم را به طشت او از خویش بچسبید و طشت در از بر روی بهر از عین منصب تا چند ماه در لباس سلطنت بنده است چنین چنین اقدام نمود و ازین سبب متعلقه آن شجر سلطان سلاطین خوارزم را ممانعتی در از نوعی غریب زمانه مساعد بود و اقبال مصافحه تا چون روزگار بر عادت خویش برگشت و بخت سرحی آغاز نهاد و مصافحت زمانه معاندت بدل گشت هم بکسایت غریب برومی برد و او را در حال کنی که بر همه حالش نسبت این بود که بیست ملافه فرانسوی رقمه تا کور خانی عادت نموده شکستی عظیم و چنانکه در آن شکست قریب جمیع لشکرها و هم بران و نیز تتریز شد و مردم سلطان این شکست را در سلطنت بر یاد نصب و عادت رفت سلطان با علی بطرف خراسان که بخت در باره قهر فیه الدین نام کتاب یکی از امرا حوشا مذکور با می که پید و آن این است تا با خراسان نوجانی شد است بیخ نوجیل سال از اعدا کین خلعت که چشم بهی سید انهم ز قضا است کانگس که یکجا الیافه است خداست - همه در عظیم رقصه ز کلمان فرود بقیسین بن مقال آنکه ز کلمان سال

ذکر سلاطین سلسله قیه

اسیله

چهل هزار کوفته بجهت سلطان بر با بده چون وادای خراج محمود متبادون در زنده سلطان بجنب ایستان کج کر تا پیش
 گوشمالی در جنگی صعب رویداد است بر عساکر سلطان افتاده سلطان اسیر گشت در اول بلخ عیان با وی در حال انچه او سلوکت
 نمود لیکن بفرقه رفقه مشافق بسیار یعنی با ای بیچاره بدور رسانید بد گوید که خزان در روز با او بار تختی می رساند و سینه جا
 در نفس این محمود در چهار سال تا در در پستگ ترکمان بدین نوع روزگار گذرانید با ای خراسان این سخن با احمد بن سلیمان و سینه و کجا
 اشاعت کرده و از وی شفاست جسته و از جمله حکایتی که بواسطه کمال آیدین فرستاده شد بدین گونه بود ان کلمه ایچند تحریر است

<p>سر فرید اگر گدیزی ای باد سحر نام بر در نقش آه غریبان بیدار برین کوه در کوه صومعه و کاه طایع بی خود است که بوسیده بناسد و شده چشم عافان محطسم کوه ای کیوست نما داد که کسی بل بر در کان ما بنده خود در ان سلاطه ستاد آقا در حرکت نمی مردم بر مسلمانان ان تکلیف سبب صحاب از تو دم بسته اند بجهت تو ای صحر معرو باد عدل خ سرایان را</p>	<p>امه اناح اسان بر خافان نام در شکست خون بنهیدان خون نمود مردان کت بد و کلاه از ده سکت که طاکت جفت یاد سراه است همان در بیفتا ای و چه لعا حسد و فرود خ مر که باو جهان کت لیجان حسر بگر در در شکم مام باقی حسر که مسلمان کند عهد بکتاب اگا از قوم بکلت از ملک التوتین گزیده در اندازند برین جهان ای سلسله این سلسله قیه ای</p>	<p>نامه مطلع او سرخ و آینه عیا نقش سحر برین سینه سلیمان تا کون حال احسانه با آتود سخته سینه سینه سینه سینه داس خردین است که در تو لوک قضاة اهل حسان سید الطهر بر در دوای جز در عرب و جبر مسجد جامع سر سوره اسان حلق برین شم در یاد علی استیاه اسرار چنانی که عاقلین وجود روشنی است سینه خزان ای سلسله این سلسله قیه ای</p>	<p>نامه مطلع او در اول و سوره سحر سطره ای ساروده محمود با این زنده در جهان عافان بوسه سخا ایچند بجهت بجهت افند سمرقند ای سید سلاطین سحر چون سیدی سید جم در ایستان بگر در کت بدان بار باره ز سطر با کجا می سده علی نفس سید دیده ملک است این ستم بر وی ای کیست حق سواد است بجهت جان کبیر بر باد اقدم جو کبر بر باد ان خرد</p>
--	---	---	---

دور ایام ساروی جرم سلطان ترکان جانان دایره مداره مرجع حاکم ملک و قلم در آن روز تخریر سنی کرده از عهد سار
 ربانی با بست تا پس از خلاصی قبلی بسته کرد چون حرانی و برینانی که در ایام جباب دی برتر گز. بران کمان الگشته در عایا راه
 بود مسافر بنوا اندوه کثیر و صمیمین سبب استقامت سبب خون سرد و در سال بعد او دیوم از مملکت در. و ادع آخرین گفت تمام
 متور حان سرف خلق در بر ایله او داد سنای بزد بجهت از انچه نامت مخصوص و تکلا دست و رسالت سرفه سبب بداد دوست سلطان
 بجهت بوج کمال ایران اه نامه تا جل سال طواف تخته سزا حقه امم بر سر ملک در جنگ و عدل در عاقرین سلسله طهر
 فاکت است که پس از آنکه بسیاری از متمسکین مسعود جمعی از میان باکت که بصد دی کز سنده بود در محمد اول منسوب شود
 خارج البالد بجهت و عزت ستمانی که چنانکه کخی از آنها. لکت باز از اندامی خلقت که در عاقل است ای دل ناخوش است
 دلی چهارم در که بعد از سبب سحر و اسیر سلطان سحر و اسیر سلاطین و سحر بود در حرس و طهر که سبب بعد از اسیر

عظیم ظاهر نمود از پای برآمد و جمعیب آیسر مسطور است که طفل در از روز غایت خور و تباب و مشرد تریب مست تمام و در بار
 دشمن رفتن این ایسات از شاهنامه بر خواند جو زبان لشکر کش بر خاست کرد ریخ نامه در ان باگشت نزد من ان کوزیکر خنده بودم
 سید را بجا بجای بگه شتم لکن برخلاف بهادر بستان که زیکه برداشته بود و بعض سردمتمن بر زانوی اسب خویش فرود آورده از
 پای در آمد و سوار بر زین افتاده دیگر ریخو است و بنا بر همین قول قلیق اینا سنج که قبل از خواجه از رعایای او بود او را گشت طفل
 آخرین سلاجقه ایراس و این سلسله از جلوس طفل اقلی با قوت طفل اقامت یکصد و بیجاه و بیست سال در ایران سلطنت کردند
 و خایفه از بستان نبرد که مان نکوست داشته اند و اگر همیشه خویش سلطان خوانده اند ولی فی الحقیقه سر راه حکام و نواب
 بوده اند که چغحصای وقت طایضعف و قوت مموه اند سلاجقه نامه تفریبا بر جمیع ممالک روم و شام و مصر متولی بوده اند
 سردانی که بیج این بلاد کرد و چون اقتدار یافتند سر راه اطاعت پییده که من سخطال فرد کو فتنه سلسله سلاطین خویند و طلب
 سبب جنگی که در باب بیست و نهم در ارضی فلسطین با االی فرنگستان نمودند در تاریخ این است مذکور شده اند و چون کما صلاح
 آئین بالا گرفت این مورد سلسله از هم گسخته شد صلاح آئین بر نظام آئین ایوست شادی بن مردان بر نظام آئین
 ایوب از گرفت است. رعمه یکی از سلاطین سلاجقه کو تو با اکریت منصوب شد بعد از وی منصب به سیدی نظام آئین
 آسده آئین نیر کو کو بیججهای شهر را واسطه اینکه بر نی بجای و شهر بیست متعرض شده بود طفلن سایه نظام آئین بهار او سینه
 از منصب کشیده با برادر بنا بر آئین محمود و االی بعلیکه برود و بعد از چندی سده آئین سسرامی لشکر که بعد عاصه و صلی
 و االی مصر ضرر شده بود سبکت که از فرنگ رفت صلاح آئین در آنوقت جوان بود و بهرامی عم خود به مصر رفت مرفی کرده
 دوامت مصر رسید و بعد از وقت عادت سلطنت مصر را عتاب شده در آنکه در آنجای بلاد و شام با بجهت تصرف آورد
 در تفصیل کتابی با خود است که بیج کرد و آمده مولف کتاب فرور کوید که صلاح آئین با در موت عاصه و دلتی بکر این بختک
 احزاب و غیره بهر است بر مانی بود در آنروز و همچنین کما بخانه دست وی افتاد که صد هزار جلد از کتب نفیسه در ان بود این مختصر
 که بیج نظام صلاح است و اگر آبی بسند انو چاکر نویسه با دستهای بود بعد از وصعت و بهر دشمنان نفس و عقل و حکمت شهر
 نفس و ساه خودم که رهد و دولت سلجوقیان بر سید از فراد علی از امای آرا است که طشت در ابر سهر با بقول صاحب
 خلاصه الاحبار طشت در طغشا بود بعد از سید ایوست صاحب سریر که با کچه مادی سلطنت سلطان محمد جوان استاه
 بعوامت عده و تنگ و اعتماد بر باد اختیار یافت اما لایعنه دنیا و سلطنت اسد با و خصب خرب بیان بی بیسان بیج سنان
 از رخ بر آید و صدارت گنجهای جوانی نسب و طاعت جمیع ممالک و اسوقه جرم و بید و یکی از حرار و در بابی خمر قریب است
 داعی اجل البیکت گشت بیرون جلال آئین که آخرین این سلسله بود با شجاعتی بی نظیر و باقی بی بدیل خویش اندر متعادل سلجوق بود
 پدرش با باال ساخت که پشت ولی در احو کار دشمن توانست و سلوب ترا که مصائب گشته بخدی که به خواب خلق پیشان
 و متفخر بدل شد و کسی که از طرف تور اسب در آب سد جانیده بر دشمن جمله کرد و دشمنان ازین جلالت شکست خورند ان نامه

در آن عمر عزت آسانی و افراط نمود و حسب هیچ از وی دیده می شد با بجز کارش که بنام شروع شده بود و بنسبت ختم شد از بوی
سعل که تعاقب وی کرده بودند که زبان گشته بود بهمان کردستان پناه برد و در آنجا به دست یکی از اراذل که بر او دست
وی گشته بود بر قتل رسید

باب یاد هم نظر اجمالی در بانگ انایکان آذربایجان و فارس
و لرستان با تاریخ اجمالی حسن صباح و اعتقاد او

از و ال دولت سلاجقه تا فتح بلاکو خان که من از یکصد سال می نمود مملکت سبب جنگهای امرا و حکام که ایشان انایکان
خوانند متصل احوال نشان است در او آخر سلاجقه سلطنت ضعف شد و بعد از آن کوکب انبیا صریح و صریح کمال مملکت
راه یافت ایشان فرصت غنیمت دانسته بعضی اصلاح مملکت سعی شد و در بسیاری از ایشان در مملکت که اینست یا فتنه خندان
مشهور و نیک نام شده اند که نام فرد ذکرشان با احترام و اعتنا می شود و در جمیع تواریخ ایران مذکورند تا برای این نتوان ذکر ایشان
و بعضی کردستورین ایشان نامک است ایلد که است و او غلامی بود ترکی زاده که یکی از تجار با چهل غلام دیگر سببه سلطان مسعود سلجوقی
خرید بود و چون غلامان را بر در زیر عرضه کرد سی در نظر ایشان را پسندیدند و بزرگواران را سبب دانست ظاهر حال در کرد
ایلد که از این حال در گریه افتاده گفت اگر سی در غلام بود یا شاه خریدی مرا برای خدا بخر و در این سخن شایسته شده او را نه خرید چون
و بر قابل کاری بنده استند به مطیعان سپرده که در شستن او ای می خدمت او ای می سپرد و چون بعد از چندی نام او را که جبار
از وی ظاهر شد بر وی ترفی کرده خوان سالانی به ای سلطنت بر او موقوف گشت و از آن خبر به ابرج عالمه را فاسوده تا خرد
مغیر علیه سلطان و مشارالیه همچنان آمد و سلطان از تربیت یکی از شاهزادگان را بوی داد که است لقب انابکت داشت و
فوت طغرل ای حرم او را بجای نکاح آورد و طغرل به این مقدمه بملکوت آذربایجان و در وقت وزیر عظمی بجای می خواست
گشت با بجز در عرضه طغرل غلامی که از خریدن او از سبب او استند و شاکر است نیز طغرل از گناست با بنده آن که او میخود ندی
پای خداوندی بر دست صدارت مملکت ننموده است جلالت آستان صراحت بر این کرده مذکور و شایسته است
در همان دوران با حرم سپید بهش انابکت محمد فایده عظیم او گشت و چون طغرل است در سن هفت سالگی به تخت برآمد انابکت
محمد نام وزیر و در حقیقت سلطنت ایران داشت و این انابکت هم طغرل بود زیرا که طغرل است میرا سلطان بر طغرل ای
گفتن او را ایلد که نکاح کرد و محمد از آن بیخو که شد الله به صدای سپرده سال که در زمان فتد که اینده قصر حیات را بدو نمود
بر آوردی طغرل سلطان جامی می گرفت و طغرل سلطان حیات ناصر خلیفه سلطان طغرل اگر که نیک کرد و خواست که سر سلطنت
صاحب نمود و در می بجهت آج نهادن معین کرده لکن بر قتل ایران خدایان با حیات از مهرش برداشته بود و در آن سلطان

بر او زاده او انما بکت ابو بکر بود و چنین بنیاد که او باور با ایجان قناعت کرد و تبریز او را حکومت خویش قرار داد و در آن
حکومت آن بلاد با وی بود مردم در تمام وی آمده بود و هفتاد تنی که انفاق افتاد با برادرش قتلش بود و در آنجا بکت نظر
ویرا بود انما که برادرش سبب استمال خاندان سلجوق شد زیرا که قتلش چون شکست خورد و بخواندم که بخت تقصیل اختلال بود
و اختلال اطراف مملکت ایوان کرده گشت تا از این جنک طفل تعیب و تخریب بود و چنانکه مردم گشت سبب هلاکت
ظفر او بماند نشت این سلسله نند لکن چون قتلش در این حیانت فایده عاید گشت زیرا که ادکث منی بعد ازین واقعه با یکی از
امرای جو از مردم ترغیب کرد و بقتل رسید بعد انما بکت ابو بکر برادرش انما بکت مظهر برادر با سخاوت و غالب صفات عراق ستولی
گشت چون بازده سال از حکومت او گذشت سلطان جلال الدین خوارزم شاه بجانب آذربایجان عثمان بگذاشت و آن
مملکت را تخریب نمود و مقرر قطعه الحقی ماه باده در مهران قلعه مناسب حیانت وی واقعه از خاندان ایله کرد که بکوفت با بدی گرفتار
گردد انما بکت فایس از نزد سلطنت سلطنت ایامی گریستان بود و در نه ممت سلاطین سلاطین صاحب اجنه سبب
عاقبت زبیت یکی از فواید کون بوستان اشیاچی ابوی گذاشته نسبت با یکی حکومت فارس و واحی انگشت را ضمیمه بکت
و نیمه منصبی ساخته و دام الهیاسته خود حکم آن توان بود در هفت هزار شلوی بکجاست آذینار رسید و ادکل
ایستان مورد درین سلطنت و در صوابه ایستاکا که از عهد السب از سلطان حکومت دارین یافت و بعد چون هصیان و زبید
نظام المملکت اور گرفتار کن لدوله بکومت آن بلاد برادر چهارم انما بکت جلال الدین سلطوی پنجم انما بکت فرایه که مدینه
در تبریز و قهری در جزیره کوی ساخته و نام آن قصر سخت فرایه بر باد لکن این عمارت خوانند و آقا محمد خان عمارتی در
سلطوی آن بنا کرده و تعلقی بنا که حال فرمان رواست از با نام ساسده نام از تخت فاجاریه بنام ششم انما بکت منگوس
است که در وی بهانه خبر است که مدینه در سبب بنا کرده و در آن مدون است بقمه بود است که کونیه حاکی عادل
و عاقبت در عهد انوست بر آید که آخرین این حکام است انما بکت مظفر الدین سبب که از خفا و سلطنت بر مسند ریاست
بیاورد ام از استقلال و داند سنجوقیان جانی بر گشته لشکری بر سر وی فرستاده شده شکست یافت و احکام او بر بلاد که
سزجاری گشت زبیدیه التوابع کوبه که در عهد وی جمیع مالکی که در دست حکام این پادشاه عالی مقدار بود آ باد و معمور گشت
نوی انحصار سیزده که مشعر گشته در تصرف مملکت این خواند بود بعد از آن وی برادرش مظفر الدین پنجمی ریاست یافت و در
زمان وی مملکت آرام مردم را بنا دگام بود و چون وی نه گشت بر سرش حکم بر جای وی فای گشت و وزارت وی بچراجه
صلاح امن الدین بکار وانی مهس و بعد از وی برادرش سبب وزارت گشته گشته لشکر با صفهان کشیده انما بکت را مسخر گشته
و جمعی از صحیحین بکس بخار ایشرا برود آورده اند که وقتی ایشرا بر مردم زبید بکس حاسب بعد حرکت کرده و قریب بخاچی
روی با سیاه سلطان محمد خوارزم شاه بر خورده با ایکی با وی از شهنشاه فریض نبود علی الفور بر ایشان حمل کرده و ایشان را تفرق
ساخت لکن در آسای کرد و در آسایش سپرد آمده اورا گرفتار و سلطان بردند سلطان سبب حرکت بر سپید گفت سلطان را لشکر

ذکر اناکان فارس و لرستان

باسم

سلطان دبد و چند تنم جمعی از دشمنان نندیده این حرکت صادر شد و آقا سلطان ظاهر است که کسی با قصد تصدیر با
 بهادران مجید و تاجیساگر مقصود و پادشاه جهان چنین جهارت نتواند کرد و سلطان از امر است نفس و حسن مجاوره او خوش
 با وی در غایت تحمل و اکر ام سلوکش کرد و در اعلیٰ شایسته غنایت نموده ما هزار سوار بیست شیر ارکس نمود لکن غنایا
 مزبور به بدون شرایط موجود اناکان متقبل شد که خروجی را بشرط زنی بسزای جلال آید بر نرسد و پسرش کی طارم رکاب
 مواعظ جناب شهرت می باشد و هر ساله خراج مقررات اناکان فارس بخانه سلاطین خوارزم واصل شود با تامل چون بعد از
 قبول شرایط مزبوره شخص بنده صاحب شیراز رفت در عرض او با پسرش کی بر جوده پسر چون از محابده پدر سخن شد از
 موافقت سر باز نه جمع بر آورد کین که داشته بر سواران خوارزم حمله برد و بعضی از مقدمه ایشان گشته و حتی از متفرق ساختن
 سواران را چون حضورت غیر متوجه مسامحه اخذ و عمل بر عذر کرد از صحر بر سید که گزیده نقص جان دارد و سعد بر است و قومه
 خویش اناکان بوده و بر خاطر محاسن و سها محاسب پسر ستانده تا ویرانان عمل با دارد و پسر چون پدر است و پدر
 حمله برد ولی نیکو پدید کرد بر رخاقت افتاده گرفتار گشت و بعد از آن بنده اقلعه صحر فرستاد محوس شد و تا رجوع سلطان
 جلال آید بر نرسد براق در جهان چنین بود تا تامل اناکان سعدنا امر در سخن نمود دیوار دور شهر از پای اوست و همچنین
 مسجدی در شهر ساخته است که هنوز بر پا است اناکان ابو بکر بن سعد بر جای پدید بر آمد و او را الحی پسر می بود در هر جهت
 شایسته آن پدر صاحب زنته التوایج کوچک بود که بحرن و جمیع خرابی غلج فارس بفرست و وی در آمد در بدایت حال صغیری پدایا
 نقیبه بخدمت خلیفه خان فرستاده و هم زودستی و هو هواهی نزد حکمران را اینصورت خوش افتاده بدایمی ویرا قبول نمود
 لقب قتل عالی بومی فرستاد و بدین سبب در وقتیکه خرابی از اناکان محمول باطرافه و پارفار رسید آن جنگلت از بنی عام معاف
 ماند و این کار دلالت میکند که اناکان پیش منی و مال اندیشی غریب داشته است و در ایام حکومت او که طولی گشته مملکت دی
 روی و تنی داشت چون در افغانی در گذاشت پسرش سعد نامی که بنابر قول تیز التوایج کج در آن در لشکرها کو خان
 بود اختصار یافت بر جناح سنجان بجانب دانا ملکات موردت در حرکت آمد لکن پسر اناکان پسر سید پسر می نامی شد
 بدان در که ست پسر خود و سال برابر به سید بر آورده ز نام او را و هم نام برای ترکان خان مادر طفل که بچس طلیعت اصالت
 سب و سخاوت مضطرب است و اناکان حواله نمودن خرابی که این خانواده بسا اناکان جمع کرده بود و همه را با صدقای بکمان
 و لشکر و سپاهی کشید لکن بعد از دو سال بیم که فوت فرمودن کرد با نام سزای ساده رجای سرد شده رخصه عظیمی در بنیان
 حکومت وی انداخت کی از سلفریان که نام وی تخت بود با تاکی برداشته وی تر کار احوال کند وی مطوع فرستاده او را
 مقید نموده بطلا کو خان فرستاده و بر اردوی سلجوق را از بنی بیرون آورده بجاگرفت شانه سلجوق را چنین میاید که در سواد
 حال سیرتی نیکتظ هر کرده و ترکان خانان را بر سزای باز در او آورد و لشکر جدیدی بعد از سب بدین توایج کوچک و قتی که از
 مشرک شراب عراب بود فرمود تا سزای ترکان خانان را بردارد از سبب حکم سزای زور و جوار بر بریده و زشتی طلا بطرد می نماید

چون مراد بر داشته لعلی که در گوش داشت چنان کشید که گوش او دید و نیز مطربان انداخت بعضی اصحاب مصلحان
 بلاگو خان که حضور داشته بران مرا نگاری عظیم کردند و بنا برین علی القوه ققبل رسیدند چون این اخبار مسامح المغان رسید
 فایره محاسب وی بالا گرفت و فی الحال از دیوان پادشاهی حکم نقل برادر سلجوق شاه بجهت که در آن اوقات بود کاسته بر آورد
 المغان بود جاری شد و همچنین در لشکر قوی نیز نامور بجانب فارس گشت سلجوق شاه چون از حالت مستی باری آمده بر افعال
 حوس و واقف شده از کیفیت عاونه در اردوی المغان در کشته شدن برادر و ناموری لشکر متخذه گشته از عاقبت انتقام المغان
 پای شاقش متزلزل گشته جای درنگت ندید از نیز از کتبه بجانب کازرون رفت لکن لشکر عاقبت می آورده او را در لشکر
 کرده بخزای اعمال عین رسانید مدینه از وی حکومت فارس و متعلقات آن بایش خانقون رسید که نسب از سلطه داشت
 درین متکو تهور پسر ملا گو بود و در بیز در تبریز وفات یافته چراغ و در مان تاجکان فارس فرو گشت بطایفه از صد سال
 بخاورد بر فارس و حوالی آن حکومت داشته اند اما تاجکان لرستان که چه در افقه اربابا تاجکان فارس غیر سینه الا انکه مختصر
 ذکر می از ایشان نیز بی مناسبت نخواهد بود که لرستان این ملک از اوایل حال نشین مردمی و مثنی بوده است که هرگز کلیه
 در تحت حکم پادشاهی نبوده اند حتی معتقدترین سلاطین ایران نیز چنگی ابطایفه را در تحت طاعت ندانسته اند بسیاری
 از ابطایفه سلاطین سلسله از اهل ملکنند و زبانی هم که حال حکم میکنند تبعه از بیلوی قدیم است سلاطین لرستان نیز که فتح ایران
 کرده اند گاهی بدفعات لشکر کشیده اند اگر چه چنین کاری میکردند احتمال دارد که طایفه بران مرتب بجهت سبب اینکه اسباب
 ایشان حکم طبیعت فراهم است ولی با خود اینجا بر حسب اتفاق گاهی جزیره ای مانع امرای اجانب شده اند بعد از آنکه
 خیال تمام در اطراف عالم با سکا عده بد مشغول شده اند و بکل جمع از بلاد تمام با خود یاران رفته اند یا ایستادگی در
 فرساده اند یا که ایل سکا امروزه نمایه بر گترو چمنب ترا حسیب ایفایست که زادار ترک دارد که فراتر از او و همار لو و
 بسیاری از طوایف دیگر شهاب ایل ساطو هستند که همزبور که کان استام با بران بر داری صد خانوار از یکی ازین قبایل یعنی
 بگوشان لرستان افتاد در زدی یکی از امرای بگوشان میباشد که در چند نفر از جوانان بجای ایفای در مجلس می حاضر شد به شجاعت
 و در وقت عیدین بطل اول طرفه در از یکی از ایشان که ابو حسن نام داشت نهاد او بدین صورت تعالی کرده بار تعالی
 خویش گفت بعضی است که در ادبی این کرده با خواهد رسید برین سخن در احوال او که بعضی بعرض حسد در حرکت آمد چنین اتفاق
 افتاد که جبر و در حدایر که بجهت علی سپهر و بحسن با جمعی از طایفه مخالفه متابعه اتفاق افتاد و بصورت و یکی از کوهها در فتنه
 استان که خود را به صحرای کرده بودند واقع شده ایسان علی چندان بردند که از حسد حرکت افتاده او را مرده پنداشته
 و حسد و برادر فارسی انداخته سکت علی چون دید که کاری نمیتواند کرد و در دور مراقب بجاعت بود تا اینکه یکی از ایشان که
 در آن سکا در دنی فوید است اتفاقاً ختم سکت علی زحمت باقیه در حبس و در حلقه و بخت و حلقه مشرکان بدید که در
 ساعت عین مداد و در این روی بخاورد صاحب لرستان نهاد چون طایفه علی سکت در بعضی صاحب بدیدند استند که در ختم

ذکر اناجکان لرستان

پرس آمده بالاخره با شماره مسکت راه بغار بروه جسد علی را بنهم مرده بافتند علی صورت واقعه را بر ایشان نقل کرد و از محلی میان
 طایفه ایشان و لرزان و براد و بجز این شد که قبیل علی بن عباس مهاجرت کردند در شیراز پسر بزرگت علی آوازده شجاعت بلند شد
 ابو طاهر بر سینه او علی بن محمد فتح شاکاره در نظر اناجکان مستقر کرد آن اوان حکومت فارس داشت چنان جلوه کرد که اناجکان
 و بر او مخاطب نموده گفت چه می خواهی ابو طاهر گفت ای بی جوایم که در روز جنگ مرا بخوشی بکشند اناجکان گفت با خبری بخواه گفت
 اگر مصیحت دانی لقب اناجکی عنایت فرما اناجکان گفت با هم اگر حاجتی داری بگوئی گفت صدی لشکر من ده تالارستان
 جته اناجکان تخلص کنم اناجکان جمیع طعنه ها بر او برآمدند و او بر او طعنه ها می نمودند و اناجکان لرستان نشسته و او را طعنه ها می نمودند
 تصرف در آورد و تعالی او احسن در باره خبره این صورت را در اناجکان از خود زبانت و در بین خبره یاد کرد و سخنان
 ابو طاهر بود بر آنکه بعد از تصرف ملکات اقل کارش بس بود که ... حکام ظاهر و عجب بود سخن بر اناجکان گوید
 حاکم علی الاطلاق لرستان گشت در حدود می آبادی محکمه و در جوانی ایت حکومت اناجکان لرستان و محبت با او سبب
 فوجات و در نواحی محکمت جمعی از قبایله خویش را در تمام لرستان و وجود ایشان حکومت خویش را تمام نمود چون هزاره
 در گذشت پس روی بنگاه پای برسد نهاد و در وقتی که بلا که اناجکان خاندان ظاهر را بر انداخت اناجکان بود و بعضی مورد قهر
 اناجکان گشته اورد مقصد به تیر بر برد و در جنون خلاصه اخبار گشته حکومت برادرش الب را چون تعلق گرفت لب از او
 و اعصاب وی در خدمت سلاطین جنبه کفر خانی مشغول شد با بجز در قیام با ما نشان بودی و در سنه نوین ایشان
 یوسف شاه بهار است محول گشت که لقب بهادر با و از سلطان اناجکان است زنده بجهت رشادتی که در می در جنگ است
 کیلان ظاهر شده بود و همچنین سبب حکومت چندی از محاکمات محمود و در جوانی بر ستان با بجهت پیوستن تحصیل سار ۱۱۰
 وقایع این اوان قریب نشان بر روی من و با طایفه اید بود ... بر این است خبر به که معلوم بودند و اگر ضعف
 سلاطین بر روی کرد و با طایفه که اناجکان در شکست است بلا که اناجکان ابرانی را حال چ بوده است لکن طایفه بر نمر بر سینه
 در این وقت است که اناجکان بر طایفه بگردد و اناجکان را با حال مذکور شده جمعی بسیار جمالت و غنای بسیار در دست
 بنیاد و یا سستی آن نه حقه در جنان برخی در بیایع بقیه خویش و بر سلاطین در و لایحه کرده که با قریب است دست
 سال پیشت حکومت و بنیان محاکمات از ایشان در لرزه بود و پس استان که بتوان در وی اضافه کند که امیرزدان
 قطاع اصرار بر دو بر سر کوهی منبع سخام داشت و جان خلیقی در قبضه او زیرا که مردان شایسته حکم در ابر صورت و شجر
 میبندند و از هیچ نمالند و خطر می اندیشیدند و متجاوز از راه هزار مرد بنام با بینه و فدائی فخر میکردند و هر یک از این مردم چنان اناجکان
 میکرد که اوان چنان خویش در کشتن روان بگری نزد می گیسان بود اقول ای طایفه حسن متیاج است که متاعین در خمسی
 گویند وی در او ایل حال در خدمت الب ارسلان بود و سبب شایسته که ما بین او و خواجه نظام الملک وزیر روی داد
 دست از خدمت باز داشته بجانب می رفت و از آنجا میسر شایسته بخد متی کی از امر می بود و بینه سده مد بسط الظایفه

اعتقاد بر عقیده ایشان اینست که خلافت علی دو دمان بهیچ بن امام جعفر صادق است و اسمعیل سبزه زک جعفر صادق است که امام ششم است و بعد از او در وقت کرد و بنا برین از امامت موسی بن جعفر و نسلا و اخرا من ارند و همچنین گویند که امام امام موسی کتیر بود و کتیر زاده را امامت فرموده است بعد از قبول این ذریب با یران جمع کرده و لیکن از خوف نظام الملک خود را پنهان میداشت مسؤل است که در احضار و در حاضریش ابو العباس المصالی میریست روی با وی گفت که اگر دریا باشد بار موافق استم ملکیت بر برتم میزوم پیش ازین سخن که بدو باشد نه ملکیتی را که از نظر کتیر با کاشع میبرد میتوان بر هم زد و عجب نمود و سحاب نهد است چسین دانست که بطنی عارض نامحسوس شده و طبیعی درین باب گفتگو نموده و او اینی حاصل نمود و ازین در خواست کرد که دو روز استحال کس حسن جنتی کرده اران مجید بگوید که گفت و نمود باره در بست و اندکی بعد ازین کیفیت از اینجا اعلان مکان کرده برقی مر اجبت نمود در اینجا پسندیدند که با وی بمان کردند که از دعوت وی هیچ چیز از خویش نپوشیدند نمودند و عمده اینان سبب نخواستند که چنین بنیاید که از جبرین حکمت بوده اول مطلب حسن این بود که قلعه بدست بیارند و بالاکا حیل کرده قلعه الاموت که زو یکت فردین است بحکمت آورد و از اینجا شروع بنا حست و از ارجح ملاط اطراف شد و ازین عب لشکری از جانب ملکشاه سپهتصال او مانور گشت در آنوقت خرمینا و در ماحه کسی بود و زو یکت بود که گرفتار شود که سپهت را در می برد وقت بر او رسیده از قلعه سر روی آمد بر دشمن حمل برد و عینم ز مجبور کرد و تا محاصره را موقوف کردند و راه خویش گرفتند و در همین اوقات بود که عشار افکار ما من ملکشاه و نظام الملک مالاک گرفته و چنانکه مذکور شد خواجوا نزد دست در اینان بقبل سید اغناستی که بعد از قتل خواجوا بود وقت ملکشاه در ایران و اوقات حال موافقت با خیالات حسن داشتند ایشان دست جلاد است از سببین و حاجت بیرون کرده از قتل و درین و سبب و سر و تقصیر که در شرارت اعمال و استیانت افکار ملکشاه با اطراف ملاد و اصناف عشار از زود زو یکت و حرکت و مار بکت رسیده سببین عیان خویش این نمود بنا برین سلطان جهر قطع و قلع اطراف را و جهت ساختن ما بین از آنکه سبب است که در ایسا با شیخ برادر و دی چون چند نفر از طرف الاموت حرکت کردند و زوی با ما سارها سپهت بر داشته بیلوی خواجوا خویش جهری بر درین نام داشته نسته و گاهدی حسته بردسته است و با این صورت منجیب که نظر بران کاغذ یاد دست داشته بودند بان ای سلطان جهر بر پیرا کرد عایست خاطر بود و سستی که جهر درین سخت فرورد در سینه نرم و آرام تر و توانست در نارایج کرده گوید یکی از مدانیان را می یکی از خواجوا این جرم سلطان یافته پس کار را تا کام رسیده در عرض حال سلطان ششم که شیخ عزیمت نمود آه روزه اند که چه می قیل این و انور بن ابوالفضل با موت بدین حسن فتنه جوی و براب بدست کرده رسید بهج و او در بجهت علاج باخ موین جمراد آورده با قبول میکنی که اگر دو باشد مردکار و ان افغان کسکه طهر عباس و نظیر غرابی او آمده شد برش گفت عینت مرا بقا میست وانی تو کمالی عباد بود لکن هیچ در خان ندانستم که ایچم گروی از تو صورت با بر حسن گفت کار بود همه است تا آورد تدبیر ملکی کار مردم ازین بعد عبارتمز نسبت با بر حکمت امتحان جولام روزه تا چه شود اصول عجاب بود که حسن دره سبب احداث کرد و کتیر مخالفت ما و اعدای

و مالی ایران داشت تا قبول نامت در ساجل دلیل او با اسمی که افق بود لکن میان ما و او احکام تازه و از آن امری تشویق
و حکامی متالین اندک کرده با احکام شریعت متفرقه و همواره ملت داخل کرد و چنانچه گفت قرآن کتاب خداست لکن بر او چنان
سغانی تحت لفظان نیست بلکه تا بهج بطوان تواریات است و همچنین گفت که چهارست خجعتی بمروج است و احوالی
ارکان و انصاف و وضع مخصوص اگر سبب اشتغال است مبادت از مبداء نشود و قطعا مبادت در طریق فریت بود
کرد و همچنین از اصول آن بود که آموختن این بود که مردمان او را عقاب در اسال او را شجاع و مروج دنیا یعنی خویش دانند
و پیروان وی نه تنها او را بر بی جسمانی بل معتمد و وحانی شانسند از آنکه عقاید مروج و بختید حیوان است که اسباب شیخ
آن قوی بوده است آورده اند که چون بغیر لکشا نردوسی رفت حسن یکی از فدائیان را حکم کرد تا خود را کشت و دیگر را
گفت تا خود را از بندگی بریارید اخص و بعد با سبغ خطاب کرده گفت صورت متابعت از اچنانچه مشاهده افتاد
بهر من سلطان برسان صاحب رستان کویر که کتابی از حسن است که در آن قواعد مقرر و وی مندرج است و بعد از
مانند سایر موقوفه گوید که مرید باید با نسیب برسد کالتیب من بدی انفسال باشد و او امر و نواهی و برابطه و رتبه قبول کند
انتی و از جمله اسباب غوایت مریدان نوشته اند این که باستان انجون خود اینده جوابی سنگین بر ایشان نموده که در دوران
چو پیش او در قری طوکانه و با عناد و بوستانهای مملون و وحش آید و بدند و تا چند روز در آن اکنه خیالیه معنی پاشستی
و لافش و تمذبات همین صورت میافتد و بحکم دیگر چون انجون زور و نشاء شود کرد بر مرید چنان معلوم شد که مرید
وی بوی نمونده و با وحالی کردید که لذت بهشت جا دید آن بهرین نشاء در متابعت حسن مضمون است لکن حسین بنمایید
که اینها افسانها نیست که معاندین اینطایفه تراشیده اند شرب حذر در این مذسبب بشده ممنوع است و عفاف نفس
کفاف اکل نبات محمود گویند که حسن در اجزای احکام و حد و حدیث کرفنی چنانچه او پس ازین بجهت رعایت هر زده عرصه
بلاک ساخت در حالت نیست خود اربن حکایت معلوم میشود که در ایامیکه محاصره بود زن و دود و حتر خود از نو
رئیس مظهر فرستاد و سعادت کرد که در خط و حمایته ایشان ایماز فرزند الا اینک باستان نمد و لباس مذسبب که آنچه از دست
ریخ خود بافتن بارش کجیل کنند البته این قسم حرکت در نظر مریدان سبب طریقی در مروج در خاطر ایشان گشت حیدر فطنه
دیگر خالموت در زمان وی مفرح شد از آنجمله فرود بار که آنم نزدیکت قرون است و در آنوقت مالی مملو نموت بود
لقب وی شیخ الجبل است بعد از موت او کیا برکت امید رجای از محبوب گشت سلطان محمود سلجوقی لشکری بجز
او در شاد و سپاه مزبور بعد از چندی رحمت بجایمان دور رود با محمود ارجمت کرده مای مصالحه سید الطیچ کیا بجهت احکام این
امر با صفیان رفت آنچه لازمه احترام بود در بار با او مضمون شدند لکن رام بجهت تعصب حاجتیت با مخرجی علمای
مذسبب شورش کرد و بجای الطیچ بختند و او را یاره ماره کردید سلطان بعد از وقوع این قضیه سولی نزد کیا فرستاد برادست
دشمن خویش اظا هر ساخت کیا قبول مهادت بروی نمود و گفت اگر سلطان در آنچه مسکوید صداقت گشت کار را بسیار دانا

تا قیام آن کرم گن این امری بود همان بر آن خلقی بود، در این امر شریک بودند که ام پکت با چند نفر این امر ترکب شده بود
 معلوم بود و کیا نیز چون از سنجاق طلب خویشی می یافت کسی از فرزین فرستاده در لباس بتدین و مجتهد و در شهر کشته حمله نمود
 در آن مقدمه چهارده نفر از کشته و دیگران از استراحت فرزین کشته گشته میان آن خطیران مردم بر باد و سبب و بیخارفت و سبب
 شناخته با بن کباب سینه، و محمود سینه اتفاقا سلطان از بزرگان اوقات، و می میرای عدم بناد و لشکرش نیز از کباب روی
 کردن شده کار کباب فتنه گریست و کباب از این سخن نوره حاکم انبار اگر او با شتم میاید نه گشت و چون در روز و بار دست
 اجل گریانش گرفت پرسش محمد فایم مقام او گشت و در ریه انوار بیخ که بد که محمد بعد از سه سال از حکومت استخفا نمود، آن
 قوم ایلی از امرای اسیا علییه که حسین بن احمد نام داشت و از تمام بر و بار که نیت بود که داشت خود بوزارت وی اقدام نمود
 و همان اردو که نیت مصطفی و فتنه بعضی ملاحظات نه می این کار کرده با جمله گشتگان از بظانف روزی در چشمه نشسته نه هرگز
 چشم نه استند با او گشت خبر از این بر داشتند پاکت خطه را در جرد گشتند در اسد کشته را که گشته از اتفاق است این رخ آب کشته
 در بستر بجای از بقیه جات خطه اش کردند کار علی و اعظم خطای ایران از این معنی خوش گشته صورت حال امر و وضع سلطان بجز
 نموده از وی استخفا گشتند که سطحه مملکت را از لوث طاعه بیایک پاکت گشته آن سلطان خود بجز خود استیجاب خواش
 ایشان از روی بر و بار فرستاده تا از صادرات افعال امیر علیان استعمار بنا به حسین بن ابی سوکنه با و نمود که پروان همی بنا
 شتم شده اند و اسمعیلیه سلطان صحیح الاقصاد نه سلطان کی از رفتار امیر بختی این مطلب فرستاد حاصل این شد که بر سر
 معلوم گشت با مصلحت در آمد به که قبول که که ایطافه صاحب دیانت اند چون محمد بن کباب به پیوست حسین بن ناصر
 کسی ابرجای او اختیار کرد و از نام تمام را کلمه در بر افتاد خود گرفت و از افعال طایفه از کتاب مناهی دقیقه فرو داشت نمود
 حسین بن ناصر از اهل سماطیه مصر است که خلفای فاطمیین مشهور در سلسله ایطافیه ابو القاسم در سنه ۲۹۶ هجری بر سر نه
 خلافت عروج کرد و در سنه ۳۰۰ هجری است از عاصه که آخرین سنان است به صالح الدین یاقوب بنی آورد تا تمام گشت خطه
 و از ابو را حسین است و حکومت در پیش حکم کرد و مادرش ای انکورا برید که بر باد و پروان ایشان آب زرد لیه ترکب
 ما بجا جمعی بر احوال آن از پنج نمونه بالآخر بدست یکی از اقوام خود توفیق شد که ملا الدین بخوردی در آن گشت اول
 کار و تی عصار بطوس این بود که گسیل زنده اهل شهر سلطنته و قوی کرده خود به بیجا رود از آن است که در آن محراب
 روی معاصری بود بعضی کسان بر در که نام امیر سلطان و امام خود شهر شده و گشت از او استخفا بوسه رفت
 در اسمعیلیان گشت کرده ابراهیم صاحب خود مورجمی به این مقدمه سبب نامه در مجلس دین بجای چ او ده گشت
 در چند روز مواظب خدمت و در ماری بر صفت خود را در خلوت امام رسانده پس امام اگر چه خجسته و آینه
 او بود امام مضطرب شده از وی سبب سبب زوال بود امری گشت تو بر اسمعیلیان گشت کردی اول غلط کردم و توبه کردم
 که دیگر گشت سوکنه زیاد کن که نیز در آن اول کسی امام بر کشته عمل نمود و گفت حکم بقیل تو به شتم را از او رکنین خود انحصار

خود جایزه شتی علاء الدین بنجامین میرساند و سبکوید و دانسته ملاحظه افعال او را چنین نمایند و گیسند زدی در زرد امام نماده
گفت این سبکوید و شست و بار ز است که مولانا برای شما فرستاده است و هر سال همین مبلغ بشما خواهد رسید امام
سالها آن غلیظه را گرفت و زبان بطین سیمیلیان نکشاد و وقتی اردوی سبب پر سید نه چینی کرده کهنه چون بر بان طایع
ایشان زایدیم یافتیم که سکوت باین غلیظه اولی است ریاست علاء الدین چهل شش سال بود و امور سیمیلیه در عهد وی
روی در ترقی داشت جلالت الدین حسن سپروی بعد از وی بر سر ریاست ننکون گشت و او اول کسی است از سیمیلیان
که بالوکت اطراف بوسایط رسول در سیاهل در دوشی گرفت غلیظه جدا جدا بر مولوی در رعایت احترام و تحویل سلوک نمود
خاندان میر که به که سبب دوشی غلیظه با وی بن بود که جلالت الدین کار بردن بن کمان خود بود و جمیع کتب یغلیظه را سوخت گن
سیمیلیه بن قران قبول برادر علی ای عالی کیلان غلیظه بود که بعد از آن چون خود سبب در خواهر و بر اخطه کسب غلیظه
در جواب نوشت که این وصلت فخر نیکوترین خانه است که در دوره مملکت است شود جلالت الدین را در آن حکومت
بنکی اتفاق افتاد و مگر ایام که عراق و او نیز در جنگ اول خیا که تا نول بود و سبب در آن زمان سبب غلیظه کسب بر فرزند
چکیر جان در آن اوقات بود و جلالت الدین ایامی بود که در آن زمان در آن اوقات در آن زمان بود که در آن زمان بود که در آن زمان
سبب است که جلالت الدین مردی بود بنکت سیرت و کرم الطبع و همچنین گوید که وی در سن اندام و جسامت منظر زیبا
زمان خویش بنیاد داشت بعد از وی سبب علاء الدین محمد که در آن وقت در سن ده سالگی بود و در آن وقت سبب در کسب
بر سر بر فراغ و انی ننکون گشت جمعی از دو سبب است که در آن اوقات در آن زمان بود که در آن زمان بود که در آن زمان
اگر چه سبب بنیاد که بجهت رعایت سبب در عرض انعام در بیاید لکن عملی سبب غلیظه کسب بیرون از وی وی کرد
شد و در بدین سبب بنیاد ایامی صاحب بر وی طاری گشته اند از آن جهت که سبب غلیظه انجالت
خواجده نصیر الدین محمد بن حسن طوسی که از معارف حکما می عصر و در حکمت و در با صبی و بیات سبب با بنیادی روزگار بود و سبب
دنی طلبدارند و خواه در آن زمان در بجا از سبب است که در بدین امر رضی شد لاجرم حکمی علاء الدین بجا کسب است
صادق است که این کار با انجام رسیده روزی خواجده در با بنیادی فریب سبب غلیظه میمود که در بدین امر رضی بود و اگر گفته است
که در بدین سبب سوار شود و پیش از آنکه کسی چه بود و از سبب غلیظه غلیظه کسب بود و انی غلیظه با وی در رعایت توفیر و
تجمل سلوک نمود و بنیاد با سعادت از آن حرکت خلاف غلیظه و نامانی طولی بود و در آن زمان کاه داشت و خواه در آن نام
اخلاق وی را با هم ناصر الدین عبد الرحیم که نام والی قستان بود تصنیف کرد و چون علاء الدین در سن یکی از خدمت خویش
قبض رسید سپروی دکن الدین معروف بجور شاه جای او گرفت و خورشاه بعد از حرکت مذبوتی در تعالیه جلالت الدین را بنیادی
در آن مغول است که در آن زمان در آن وقت در آن زمان بود که در آن زمان بود که در آن زمان بود که در آن زمان
عرضه تیغ کردید تا بیچ سیمیلیان و طبع واقع ببطایع در اجتهاد از آن وقت که کسب اگر چه قدری از ایشان نامان شایع میرد و سبکو

مختص می دانند و والی گنجان نیز از آن یکی باند است و از آن مابین بازگای سمعیله ایالت و ریاست نداشته اند و طایفه
پره که بی نامی دارد در بند و ستان عالی تجارت رز کار میکند و از سمعیله هستند و اگر چه بنویز همان حمیده را که نام
عالم علی الاطلاق است دارد اما از یک به اجتماع طایفه نوی دست مرتب شد از مشی تضعا و کسبه که در وقت و نه گنت

ایستادن اتقانی سزاست میکند نامون و موع نیست

است و از دهم در بیان شکر مشغول ایران - و سلطنت بلا کو خان و اعیان و انسال در ایران

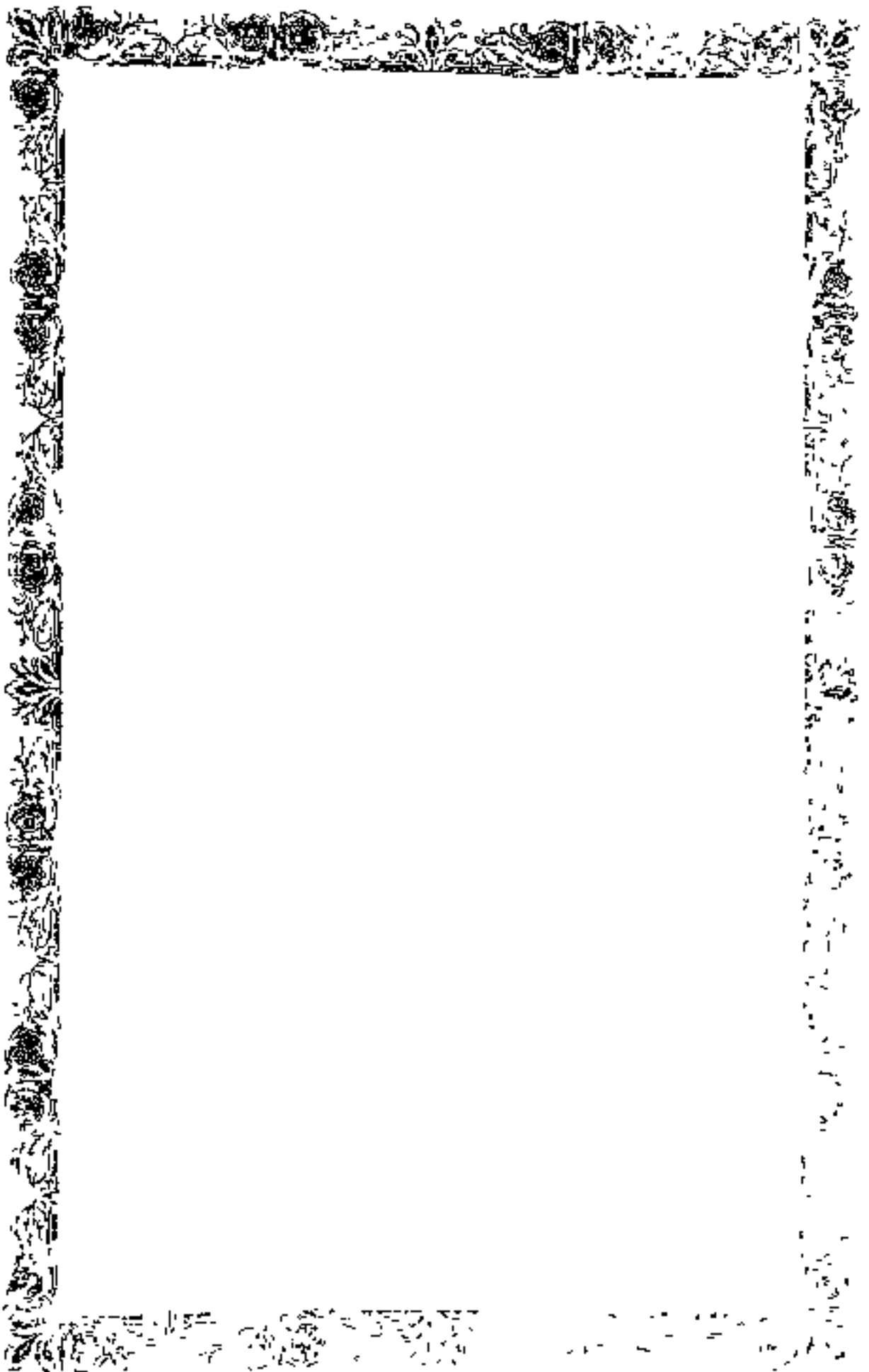
موجوبین سپری از خان طو بفضله مشغول بعد از تحلی متانی سار و کالیف و رحمت بسیار بر جمع دشمنان خویش طفرافیه و در
چهل و سه سالگی او گنت خان که سر بر طو بود اینست بود گنت داد و با اتفاق خوانین تا آمد بر مسند اخیست ممکن گنت د
او گنت خان پس از آنکه چهل و نه روز از عمر گذراند عودت گنت کردی از عمر که بر نامه سجده ایمان پند برد و در اینجا بعد
بلاکت شد در روز جلوس موجوبین در این محل در محل آمدی شریفی می برد و موجوبین بر دسته باز بانی صبح و جمالی صبح خواب
تا آمد مخاطب ساخته و بعد از تقریر خطبه بر نهی سیاه که بگفته می گذرد بود بدست پس خطی از جانب خلق بر پای مقام
دور و خطاب کرده اولوازم آداب جهاد می و رعیت پروری یاد اوری خود از آن پس هفت نفر در این موجوبین
بر داشته بر تختی برنج که در میان مجلس نصب بود نموده و بر روی آنجا خانیست سلام کرده و جمیع حضار مجلس از عالی و ادرا
چنانکه رسم آداب حضور خوانین بزرگت و اظهار اطاعت رعایا بودند و نه فرود آورده و او را جنگیز خان خوانده و جمله ساد
بر تخت پیر سایه بدست چنگیز خان نگار و قابل نامی است و ای چو شاه کویان برادر و پسر ایستادن پیر سایه باین
که گوید که آنکه سبب به بعد و در غان پیر سایه از شعاع انقاص حلال بر داشته و چنانکه جزو خبر داده بودند پیر سایه و چنگیز خان
نسب به بر بجز که یکی ایران پسران است سر سار و در حسب استبه مسطور است که لغو او خواهد بود که شخصی خود از روی
مسأله و آن نوزده دو گران نژاده بد و پسران برادر نژاد آن نوزده نامیده به با بجز شرح صا و است احوال او در داستان احوال
شبه خوانین و درین مختصر کج لکن که با سار زومی که این پادشاه بزرگ سببه نظم است که صحت کنور نموده است خالی از فایده است
اگر چه این ملک می پس از وی جاری نامد الا اسکواحه لشکری بر همان پنج که او احداث کرد و جمیع اعیان انسال او و جگر
نور خیزه عایای دی بر شش اصنام بود لکن بر همه حکم بود که ستاس صا صافی فریم و خلاق بدسکی قادر علی الاطلاق نماید و
وضع عبادت کسی به بجز بزرگس هر چه سبب به در این خالین چنین ایستاد بودی و پیچید بر بفرمود که محبت از این
امرای نامدار رسیده که در روز نام خانان که بر یک مجلسی معصده شود و در آن مجلس جمعی از روسای فیایان خانیست و در اوقات
ارادت و جناب خود بر جوس خود سزایع استند و قدسین کرد که بچکین بر خویش العاقب قرار دهد و او را نیز خربکیت لقب خان

با مخالفان باشد زیاد خطاب نکنند و امر کرد بافتی که قبایل نامدار بکند فوج جنگ کرده باشد صلح شود مگر وقتی که بقیه بنجد مناسبت
 آید و سرایت از راهان با نوحی بنجد است حکومت متغول اینه اما که ایون سیاه بگری طاری بودند در سال چهارم در مغربه و در کجکته
 فایده مملکت کله کنند و در هر نوبه کار بگردن و در حق پادشاه بود و در باب سرفت اگر متاعی بود که فتنی داشت سارق را
 بقتل میرسانند و اگر جزئی بود مار یا نه میزدند یا بیکه اگر در در ارضی میشدند بر ابرو بستنجیر را بیکر خند و هیچ مغولی از ملت
 خود شکایت نتوانست گذاشت و این یکی از قوانین هتمه است زیرا که هم بر جلاد دستند و هم بر عدد سیاه مبارزاید و همچنین
 سبب این میشود که سیاه بیان در محافظت سراسری خود بگویند با بکار خدمتهای بیست و هفتی به اراده نقد و در وچ در مدیس
 ایشان مایز بود لکن فرزندانی که ازین قولد میشد بر فردمان گیرند و همان پنهان میدادند اگر چه فرزند گیران را بر سر بر میداشتنند
 سراسری زناکاران قتل بود مگر یکی از قبایل را عادت همان بود که زمان خویش را با حساب برسم علامت میدادند و در قبول حکم
 اقرار کرده اند ایشان استسنا کرد لکن فریاد و ناکسی بنظایفه و احترام خود و با تخلف ما ایشان سلوک کنند و در حقیقت
 امور بسیار هتمه قطع رعایای بود که در میان قبایل نامدار اتفاق می افتاد و یکی از اسباب فتنه این بر موصلت و مناکحت هتمن
 بود و چنگر خان بجهت تقویت همی هر مود که در صورت فتنان هر مدعی عقد مناکحت با این فرزندان تبت به بد نیست
 فریست بر همان وضع که در حال تبت طرفین محقق میشد گویند تا هنوز این رسم در میان مغول نامدار جاریست هتمه نامدار نوشته
 در آنس میایدند و با این عقیده که دو دآن با طخال سیده و در عالم دیگر حافظ هم آید این است بعضی از اصول اولیه که در
 نهاده است قوانین دی کامل نیست لکن بحال جمعی که بجهت ایتان وضع شده است مناسبت تمام دارد و قوانین هر دو
 افعال و احوال دوی که بعد از و بجا رجا ریاست آنها هستند رعایت میورود و احتمال دارد تا مانیکه سلاطین مغول چون سلام
 دادند جاری بود با ساسی لشکر و می نبرهائی مدار لکن بجهت عساکر که در تحت حکم دمی بود و خوب بود سیاه ششم بر تو با ساس
 مستعد میشد و توان جبارت از ده هزار است و بر فرمانی داسر در می چین و هر تو مان ششم به و ششم مینند و هر فوجی از شش
 و همچنین بر فوج ششم بدو شده و هر دسته منقسم بدو جوفه که هر دسته جبارت از صد و هر جوفه نفر باشد و بر دسته دو جوفه
 یکت بر باشی دده باشی مقرر جمیع صاحبان از امیر تو مان تا ده بانسی نامتوان تبت و شکل امور بقه خود بود و حکومت
 برایت از چهار سیر خودار و دوشی مقرر بود که برار و وی منضم چین تو مان لشکر بود و در باب تبت که در صمیم بدست میاند
 نظم و نسق شده بود کسی بدون حکم غارت نتوانست کرد ولی چون حکم صادر میشد بر کس کجکته میمانند و دیگر برادران منضم
 و در غلی نبود و در این باب سرباز و سردار و سادای بود و عساکر جنگی عالی رتبه و سوار سوار بود و هر کجا که میمانند سیاه
 نامور و بیکار بودند با مشغول بکار و شکار ایشان را بیکار و دشمن صاحب زود می یکی از با ساق چنگر خان این بود که از مارچ
 اگر کور کسی بهیچ وجه ابر هیچ قسم نکاز کشد پس سالی در هیچ کجکته هیچ سلاح و دوشش میوزن برده لشکر است حد سهل در اطراف
 سیاهان معترف میکنند و چون که دایره برکت اعدا شده است و بعد از آن اوقفتند و اقطاع مقرر شد تا سرتان بر کجکته زار آمده

از وصفت دایره میکا کشند و بتدریج بر آرد عام جانب بر آرد سیاه و در چون قریب پنجاه گاه میشدند لشکر از هر طرف صف
کشیدند راه خلاص بر جانوران می کشند و این کاری بود پس شکل بزرگ بر حسب حکم خان بنویسند و آنرا از یکشنبه چون یکان
مستقیم بر سریدند و تخمی بخته خان بر بالایی بلیدی نصب میکردند چنانکه مشرف بر شکار گاه بود و جوانان هر قبیله بخته اظهار حرمت
و جلالت در آنجا حاضر میشدند و چنانکه خود خلیفه خان دست و پتبه بخون شکاران می آلوده و الا میفرمود تا وقتیکه با سایر پادشاهان
مشوای شکار نمودند و تمام فصل زمستان بدین نوع صرف میشدند و درین دو خایه بود و یکی آنکه مردان بر شکل مشاق و مصابرت تکالیف
عادت میکردند و دیگری آنکه خلیفه خان با بدین سبب معجزه و جلا دست و مقدار خرد و رشادت سپاهیان و ارا را معلوم گشتی
پس صحنی از شاه را در کان معمار و دای بخت خان نالون نذی را بقای بنایان جانوران را در خواست کردند می خان پلوس
استار با عادت خردن را شد جان سا بر جانوران وجود می و علامت ظاهر شده و صفحا از هم کشاده گشتی و جانوران
هر هفت که تخم می اول قصه خلیفه خان بعد از بلوس بر بر رخا میست و شجر جمیع ممالک تا نانو بود و آخر بعد از چند جنگ
عظیم بر آرد فایز کس بر آرد آن شجر ممالک خفا و وجهت ساحت آرد بناد شیر بعد از دو جنگ که در هر دو فتح و بر آرد
مفوح شد و تا نانو از زمین اسلام عبارت است از هفت یا هفتاد یعنی پنج پرگانه که در شمال چین واقع است و حاصلی است
که تصرف بکنند یکی از آنانی که در قرن سیزدهم مسوی آن صفحات مفر کرده است بنویسد که کبالتو ای بخت خفا
و سهری عظیم است و بیست و چهار میل دور است که در آنجا کوه شایان باغات عاقان و در آنجا هم هست
خیال گو سترن بود و بر کنار رود می که در وسط یکی بهترین ممالک است چنانچه پس میگذشت شجر بر زمین است و عمل میکند که قبای
خان نهر خلیفه خان بجای شهر خان بالغ که است و همان بالغ جمع عالی خان نامی است است اگر کبالتو خرد است خان بالغ
باشد یا بگشت که این سهم در اوقات مختلفه با کس نموده شده است مع الحدیث تحصیل خرابی خواهد آن خوار از شایسته
رژیم است و جنگ بزرگی که ما بین خلیفه خان سلطان جلال الدین در کاتاب سند و افغشته است چنانچه آنجا نوده و انگیل کرد
زیر آنکه در آنجا سلطان افغشته در آب دریا انداخته از آنجا دور کرده و در جوی که در موجود و خوار شاور بود با تیر خوار
سکانت و شمشیر است میا حنت خلیفه خان از آن جلا است و حسب کزیم که در کبالتو و خفاست کند و روی نهر ندران خویش
نمود گفت موسی حال سهری که است بر است در که این ممالک است پس از آنرا کوه و دیگر باکت نادر و عاقل گیس است که
باجیه و پلوس در داخل کشند از دست لشکر خلیفه خان تمام ممالک ایران رسید و خلیفه در او افرایا حیات از رود آنک
نادر می بود و در داخل نهر نادر خفاست پس در آنجا عظیم شجر بر جمع داد فرمان روا بود و در آنجا می روی در اطراف
سیر بر رود رسد و حسب کزیم خلیفه خان از آن اساه مورخان اهل اسلام اند و خلیفه نیز از بدین استبان خارج است
حساب بر رود در صحن خالی را عراق با ساند نوشته اند که چون بخار انصرف لشکر مفضل در آنجا و نادر ملت شد و اینجنگ کار
اداری خدام میفرمود هر یکی از آن لیس که بد آنجا بنامی شهر اصطلح بیان نمود و کجا بهار در معرض تلف و تصنیع در آورده

و قرار داد زیر دست و پای اسبان انداختند و گفتند که این کینه چنگیز را و افراسیاب را کرده پیمان شده و اراده کرده که بتیمور سبب یاری برساند
 که پایمال عسکر قیامت اثر وی شده بود و در او دلگن بری و ضعف که دو علامت است صحیح و معمول از دم آلوده شده و او را باغ آلوده
 چون ناموت در خود یافت فرزند آن را غار ب خوش اجمع و با اتفاق با این جور مایست یا سواد یا سانی که نمانده بود در
 فرمود گویند یک تیر با ایشان داده فرمادند تا بشکستند چون یک تیر سهولت شکسته شد پس چند تیر منتهما با ایشان داده
 همان حکم کرد چون از شکستن اینها عاجز شدند فرمود اتفاق و اتفاق گشت ای همین مثل است که چون اتفاق بود به سهولت و چون
 مصایب شوند چون آفت از دست خطی از اعدا ایشان گوناو باشد همه در طاعت بر زمین نهادند و مغفرت از صاحبان
 از اتفاق بخت پس وی چند تیر و ناچیز شد بسفحه جهان گفت گویند همه آهسته آهسته سال عمر یافت و بر یک از چهار تیر
 مملکتی بیع میراث گذاشت که چون چنگیز با اسیران و کلبه سواره اندلکن جایزه برود نام حیات وی میسبب و بعد
 فوت سعادت سلطنت از غایب شد گویند سبب بیرون رفتن او در زمان فرزند آن رحمان داشتند زیرا که در هر جوانی مخفی
 با حواد و ارم و قیاد و آشنه و در آن هیچ بر نه چوین و خردی توان که این چهار اسیر وی بودند برید غنایست و رعایت
 مخصوص بود با بچه چنگیز خان ممالکت داشت تقیاق با بر سر زد که خود جوی خان گذاشته لکن جوی خان چند ماه قبل از فوت
 بعالم دیگر تاسان در سرش با تو خان و ارش نامت گشت بعد از آن شیخ با او در اجتهاد و در سن و بخار و استخر کرد و لشکر
 بعضی است فرنگستان کشید و در بولند و مراد باد الماطه خرابیهای بسیار نموده بخمال شوق غنایست بجانب بلاد سمرقند
 لکن لشکر یک بر سرش تاسان بعالم دیگرش فرستاد بعد از جوش چنگیز خان پسر زنگش او گشای در بلاد نامار و ممالکت شمانه
 چین بر سر غنایست منگن گشت و او باد سانی بود بعضی است حمید و ممالکت بسید و بر صوف و برافت در موت
 و سخاوت و قوت معروف بر مردم در و بهای هسته که از تیر پیدا دیدش مجروح بود در هم نهادی و همواره در ایام مطین
 تخم است در زمین و لبا کاشی و او او بکنج بر وادی و مجاری امور و همه در از برای زمین و تعلقش من بر نه خود چنان
 که بجز امانت و دیانت و در فوضا ط از ایزد ایزدانی چنگیز خان ایزد است سخاوت جسی و اگر چه حکم بر سبب چنگیز خان
 فراد بای بلاد و راه اله و طبع و بخشان و کاشی و کاشی و در حق و اولی از جاسوس خورشید آسید بدان را ارضی فرستاد
 خود سخاوت و مرافقت او گشای به بر بری و او گشای و آفرینش است احترام چنانکه تمبذان است با برید ایزد گشای
 گزینی و در زمین و تو قیامت شرمناک نه تنافس آن بگشای نامار نیست به تنافس و مفاخرت است در ادب و در ادب
 رئیس قومی بر بعضی انگیزه کار خبا نام دی و جز نه ده نوقس از این چهار جز در همه و هم ناموزن بران نام معروف است پس
 صحیح زو نیکوترین زبان از آن است اینچنانی گویند از آن که وی سبب بیخ زباز بود و دیگر از آن بر زبانی سبب
 نمودنی بجز ممالکت ایران و خراسان و کابل و بر چهارم حکم بولی خان خرد در سن بعد از سه سال بعد از فوت چنگیز خان
 متغایب در روز چند پسر یار کار گذاشت که از ایشان دو نفر است که سواره و در نیکو مگوغان که بعد از کوبک خان

بسا و کنایه در ممالک تا آنجا برسد خانیست برآمد و دیگر بلاگو خان که بعد از فتح تمام ایران بجانب مغرب در حرکت آمد به بقعه
 دولت خلفای عباسیه را برانداخت آورده اند که چون بلاگو خان از جانب منکو قان متخیر ایران نامور گشت یک صد
 چاه بزرگ حصار کرده و در کاسب دی بود و از جمله اسباب تهیه سفر و تخیر حکم بجزار خان و از منحل از آباب حرفت و وسعت
 بود که گاه زمان ترفیب و تقویه الالاست حرب و اعدا و استعمال ادوات حرف بود و اقل کاروی در ایران چنانچه مذکور
 شد منتهی حال ملاحظه به عیله دستخلافه خواجه نصیر الدین طوسی است که از این معنی صحیح ابالی مملکت را قرن سن و اطمینان بین
 برواقمان ساخت گویند که در خلاصی نصیر الدین فرجی بروی دست راه دور و بصاحبت خویش نگاه داشته و همواره
 در ناست اعزاز و اعتماد با آن قلیوف بزرگوار سلوک نمودی منقول است که بلاگو بعد از متخیر ایران عزم قسطنطنیه کرد اما
 بصیرتین در این اراده مانع آمده و فتح بعد از کهر بغیر بود و چون نخی مسنور بود گفت حکم کو اکب است که ریاست ازال
 عباس بخانه آن خلیفه فعل شود بنا علیه فلانک شیخ بوقت موده ریاست اقبال بی بجانب بغداد در امیر را آمد و برودی بهمانه
 سجه جنگ یافته شد با معنی که گفتند بر مستقیم لازم بلکه واجب بود که در سهینصال ملاحظه که دشمنان خدا و مطلق بودند
 لشکر تا موده رسیده و چون معنی آمدی صورت نکرش لیاقت نامست تو زمین نادر و بهادران همچون بجانب بغداد
 در حرکت آمد و چنانچه همی از زمین برانند مستقیم فریب وزیر خود را آورد در ستمداد حرب نکوشد و خواست که شد
 از لغت در مقابل حرفی که هم بروی و هم برودن و بی بجهت بدید و عادات نامور خان هر ملک از دست رفتن مملکت را
 نسبت بجایست شخص میدهند نه ضعف حکومت تغریبا جمیع متولین اهل اسلام برانند که ابو طالب وزیر مستقیم
 بود و سبب تقوی و جفائی که بر بطلان میرفت با خلیفه عداوت موزید و خلفه را خواب خرگوش داده تا وقتی که شد آنچه
 شد ولی بر یکسکه ندرت در امور دارد واضح است که آنکو نیز بهر با اسباب خرابی بغداد در دست سپاه مغول نمود و فتح بغداد
 و قتل کز نمکنند آن ملک گشته شدن مستقیم و پس از آن متخیر بقعه بلاد ایران و جزیره العرب و شامات که همه در یکسال تقاضا
 اقامت سلطنت در آن خلفای حرب با امرای تا نادر نقل کرد کاین دولت و مملکت میرود دست بدست در باب عد و قلی
 در واقعه بعد از ایران از طرف غربی جزیره از مقصد تا مقصد میران منقول است که بعد از مقتولین سپید چنانچه از سوح خون
 و علم ریاد شده در حکامه کبره در آن حوالان در جزیره العرب هر کس هر کجا هست سخت کرد و با همی متجاوزت پیش نهاد چون
 و سبک گشته بجهت بی دریا ملک کردند که مریدی بران تصور بود از جمله قلعه میان فارس که از اضلاع دیار مکر است چون در
 مصرین حملات مغول در آن قلعه بای تبات شتر در پس از آنکه سبب فتح و عدم آوود قلعه مفتوح گشت با اراغلی
 انوار از متخیر گذر آیند بدولت حجاج با بقولی ملک شرفه عالم بخارا تا چند روز شکلی و محبوست میخوانند و بنکام ندر
 گوشت از بدن وی بریده در دماش میخارند اجبار بنگونه اعمال در اطراف بلاد منفر گشته و دیگر کسی را برای مقاومت
 نماند و قلعه با بود که بدون شناخت مفتوح میشد الغصه بلاگو بعد از فتح مرزوره عزم بلاد تا نادر کرد و از آنرو که خبر فوت



برادرش سلوک خان بدور رسید تخت خانیست از وجود خانی نشانیته خالی بود اما بسبب شگفتی عظیم که یکی از امرای لشکری که
 بیلا و شام فرستاده بود از ملک مظفر سیف الدین امر بر صرب سبب فتح هزیمت او شد و بعد از آنکه او را شام با بر خفا
 داد بجانب آذربایجان منتضت کرده مراغه. محطه حال و نامن مجال ساخت مراغه شهری خوش وضع و در زمین خصیب
 واقع است و رود کوچکی که منبع آن کوهستان سهد است از قریب بدو رود میگردد و در ریاضه او زمینیه که در همان کوه
 است میریزد آب آن رود خانه صاف و گوار است و تا هنوز مراغه بخوبی آباد است و در آذربایجان بعد از
 تبریز شهری مان محبوبی نیست در دوازده ضعیف نیز که از کوهستان کردستان بر بخیزد از نزدیک مراغه مسافت چند میل
 گذشته بدریاضه زمینیه میریزد و اطراف آن رود مشتمل بر انواع خصبه و چمنهای خرم و مرغزارهای پر آب و علف است
 بلاکو و اصغر در چندین جای خوبی که تا است خواص عظام است بیابان بسایند و ارضی بلا و مالکند و حکما و اصحا
 نجوم و حضرت وی جمع بودند و از آنچه از آن رئیس خواص نصیر الدین بود که در تزیین و تقطیم و مصالحه نمودی
 ایندین وی خواص و مراغه رسیده است و مفر رسد بر بزرگویی خود در قریب بهتر است سر کوه را سطح ساخته در آن طرح
 رسد انداخته است بنیان آن هنوز باقیست و استخراج نیک المغانی از آنست برین صاحب در باب رسد نمود
 در خصیب آری فغان میگردد در طرف شمال را غده بر زمینیه ربع بر بنای رسد خانه شغالی نمود مشتمل بر تماشای مکان افلاک
 و دیورات و جواهر و دوا بر و حومه و صورت و در او دره خانه و اوق رسد بر وجهی ساخته و برداخته شد که هر سبب
 بر فیز عظیم از نقشه قبه بالا بر سطح قبه میافساید و درج و دقائق حرکت است سبب و کیفیت از مصالح در حصول
 و مقدار بر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کرده برین تقسیم ربع سکون بر اقالیم سجد و طول ایام و عرض
 بلد و هیاسته جزایر و بحار جهان روشن و مبین گردید که هیچ چیز شبیه نماند به واسطه حرکت اوج افان میان
 ربع المغانی و درجات مشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رسد تا تمام بود که گوشت طالع ملاکو خان
 بقاطعی رسد و اجل موجود از رسد تقدیر یکمین گشاد استی ملاکو در مراغه و بقول صاحب خصیب است از مراغه کوچ کرده و منزل
 جتوخت بدیگر مسرای کشید بهر ش با فغانان بحکم داشت صاحب تخت در این گشت و او پادشاهی بود که غفل و سجا
 و رحم و عدالت با هم عهد داشت اول مطلب و این بود که خراسانی که در زمان پدرش از دست اندازی سیاه بعباد و بلاد
 رسیده بود باصلاح اردو باین سبب قانونی بر جهت حرکات عساکر عداست و در اجرای آن فدیمن اکیه فرمود در ایام حکومت
 و در جنگ بزرگت بالشکر نامند کرد یکی با بر که خان که از نین جناب و دوازدهشت فحاق بالشکری کران کوهستان رسیده کنار شهر
 که اسفرب جنام ساخت لکن پیش از آنکه طرح جنگ اندازد و پیکت احل گریانش گرفته کار بروی تنگت ساخت دینه
 سال بعد از آن واقعه برق او فلان که همه از راه و جغرافی بود با خود می نامد و در آن بیون عبور کرده اضلاع خراسان را برادرسب
 و یغداد و در نزدیک مرآت باین او و اباج جنگ سلطانی واقع شد شکست بروی افتاد و سناست در گریز و پیدایسته شد

در روزان و صفر تا نیکه باین سبب از کار عاقل ماندند و طغیان سالیانه بجهت ایشان مقرر شود که از خاک و خاک در یافت کنند
 و چنانکه پاره مرع سخیل در آن غلای چه بختانی نوشته در بر طرف آن کلمه شهادتین و لفظ ایران می رود می گویند که بنا بر قول
 جناب آبرو صاحب تاریخ و لکساجین بنیاید که العالی است که باین نام سلاطین ایران را آن خطاب میکردند از وقت
 در میان کاغذ دایره کشیده دوران از نیم درم تا ده درم بنا بر اختلاف جا و مرقوم و ابضا سطر می چند که مضمون آن تاریخ ظهور
 جا و وایکه مرکز آن از عایاق قبول کنند چنانکه باید بیاسا چه بر سید سلطو بود این کیفیت در سال هزار و دویست و نود و چهار هجری
 واقع شد و بیست سال قبل ازین تاریخ یکی از امانی فرنگستان که در دربار خاقان چین بود می نویسد که روح مملکت بول کاغذ است
 و این علوم می نمود که در وقتی که در دربار خاقان بر آن ملاذ زمان بود و بوده اید عا و رواج دانسته است لکن چنین بنیاید که
 بعد از چند سال موقوف شده است و بیست و نه مرتبه در سال این مقدمه علت کفایت در مملکت بختی رسید که خاقان بر این
 تا بجهت بدین رسم کند و بی هیچ چه از پیش زشت چنینان گفتند که اخضای فهم ریزین و متعل شریف آن نیست که مصلحتی ظهور بنیاید
 پاره قرطاس خفیف بود استود با بجهت اجزای قائمه کاغذ بجای و در مسکوت در مرد بیکه در غایت تربیت و ترفی و حکومت
 که در نهایت توام و افتد از است مطلقا موقوفست با اعتماد علیت پس سخاکام باید دستفراوی و اعتبار برویات و کلمات
 حکومت نه در غلبه حکام و انبیه این مقدمه معلوم میشود که اجزای قائمه اگر چه در حکومت قومی و قومی و مملکت از ادوی سبب
 سهولت در معاملات و در دست در بخار است ایامی در سلطنتی که بنیان منزلت از خزانة انجالی است اختیار اینگونه امور بد
 زین هیچ تدابیر است رطلتی باشد مردم مملکت پس که پادشاه از تزیین پادشاهی میرساند و وضع قوانین بیشتر بجهت
 رعایت سلاطین است در محاسن رعایت و در مملکت سبب تربیت خود را بنده بیدار پیغام اجبار مثل اینکه اگر کسی قبول نکند
 عاقبت نه بود احتمال ارد تا جدیدی بگوین مردم فرود و دیگر در مملکتی مثل ایران که همیشه اسباب حکومت ناقص بود و وضع
 بود مردم همیشه در طبیعت نوع آزادی دارد که هرگز از سر کشی شورش خالی نباشند و خطا افکار چنین مصلحتی کفایت است که پادشاه
 بسیار مقتدر در انزاع کسب پس جای بجهت مست که گنجان که بالطبع تن آسان و بی ثبات بود چون جز نبودن مردم بدست خود خفا
 و هراس بودی استند باید با بجهت مردم بر سر بجهت و اینست زشت و ناسته روز بیشتر قائمه جاری بود صاحب دلگشا که بد که مظهر که
 سبب این بدعت بود و پاره کرده که در جراتش بود که مورد خیر و خیر و دوست است لکن سبب بی اعتمادی و وضع و ترفی است
 سلفان گشت و بعد از چند ماه باید و خالی که از بارها که سبب از شمی که روی داده بود بروی مخرج کرده گنجان پس از هر کتی
 مروج مانده اسیر گشته چه بی از امر که از اعمال بی نامی از خود بدست از این سوره کلید قفس از پای در آمد هستند باید و خفا
 فقط چند ماهی سلطنت بر آن کرد عا و انجالی بن عرس عا و مخرج کرده از سر بر خا که گنجانند بر آن معاصره می گویند که تا
 قصه می کرده و او بجهت حفظ خود این کار کرد و در هر صورت چون صمیم زمین بر جارت در روز تلوس می قرطاسی جمع شده
 چنانکه در هم نماند بزرگت از بنا کان ادوار سلطنت می اتفاق کلمه و اختلاف جمله بود و روی در همان مجلس از مخاطب سا

بصدور تهر بر و اعطاد لشکر بخاطر نشان ایشان کرد که اراده وی است که چون حاج حکومتی نماید و در اصلاح امور رعایای
 کند و امور مزبور بصورتی که برخواهد بود مکرر در معاوضت ایشان و اگر کسی علی خلاف اراده او ظهور کند بصفت
 شده و با ساسانی سخت محاقب خواهد گشت الحاصل از فوت پادشاه که باطل من عازان حاکمیت در قبضه افتد و جمعی از امرای
 بود که فی الحقیقه بر یکت دعوی سلطنت میکردند و بنا بر واسطه متصلان و مرجع بود با ساسان و ترک نشیکر عالی بر طاق نشان
 شد و آن نگهبانی در جزواری حکومت و نظم و منقش شده که موجب حفظ رعایا از فتنه می و تطاول دیگر است و بدین واسطه شخصی
 سلطنت ظاهر را در اوق اینان که او را در در ملک ایران کجای از میان برفته از سلطنت بحر نامی نموده بود و مقدمه قوانین
 غازی که بجهت اصلاح مفسد بود که در ایام پادشاهی و بابت سلطان صحبت العقل بر پادشاه بود نوشته شده است بهترین شاه
 که از آن پشیمان توان کرد که مایه فساد نماید پایه از نفع یافته بود این پادشاه عاقل عادل احیای با ساسانی خنجر نموده و قواعدی چه
 تا ظر و جامع ترجمه عباد و نظم بلاد و هجوم و اید بصفت و همول عواید عدالت بنیاد کرد و در ماب جمع ماله و انعام
 ارضی بجهت اقتضای و بد و معاش مساگر و بنای کاروان بر راه برای مسافران و اصلاح چایار خانها بجهت صاحب نصابان و
 چایاران حکومت در جمیع اطراف ممالک محروسه و فتح و فتح قطاع الطریق و تعیین عیار سیم و زر و نقدی میگیل و اوران قوانین
 نیکو احداث نمود و همچنین جوانان بسیار که عنوان در سخت بکت اصل محکوم بجهت صلاح و سعادت و عزت و قوام در ساد حکومت
 وضع نمود بعضی از بهترین جوانان ایران قوانین غازی را اصلاح کرده و سلاطینی که بعد از وی آمدند نیز این امر را بر او
 ترقی بلاد و راه عباد استه اختیار کرده اند چایار خانها بهر در بلاد عثمانی و بعضی اطراف فرنگستان بر جان فاعده نام نام که
 اقول در ایران وضع شده است مافی است و مکن در ایران حیت شاید بسبب اختلاف است که در این او اواخر سلطنت این حاکمیت
 رویداد چایار خانهای ایران حال مندان از ابلت که در هر بکت جدا جدا است و بر کس حکمی داشته باشد با وسه مبد و فساد و سکو
 پوسا حاره اگر نظم وضعی چنانکه باید نه داشته باشد یا چیزی باشد الحاصل جنگهای صلیبی از آن زمان با سلاطین مصر بود و در این اوقات
 با قضای صلیبیت و نشت با سلاطین فرنگستان دم و دستی ده از ایران بدد عا سته و با پای می روم که لقب به نونیا است
 است بواسطه رابطه که با غازان خان قهار میمو و امزای طست میسوی استجهاد و بگریز عیب نمود و کو با سلب هم از مناط
 پای می روم و غازان خان بود که غالباً متحرکان فرنگستان انقضد است پس مد که غازان در دین اسلام آوار خود و حاکم ای هم که غازان
 علی الاتصال با سلاطین مصر داشت که در آن ایام ایشان جمعی این چنین حربه بود مدامت عصبه ایشان بود اگر تهران اسلام
 صدق عقیدت و روح ارادت فاران خان استکذارت تا همین میاید که حق این است که امر در در که سری بکنت بحکالت
 و حلاقت محروست مابین طبقات نام و منو تیره و ناصر و عام بود در غازان خان از سار یام احمد دوی گریه نمود دای گشت
 که اگر دین سلطانی اینها که عروج وی بر سر سلطنت ایران شکل بود در این حال رسید به معقه پادشاه اسلام
 گشت و فریب صد سر را به ساسان علی میرد قول نه بس حدید با خود شریکیت ماحست و انواقه در بعد هم ماه چون

عیسوی در نیرنگوه اتفاق افتاد و در محبتی که در روز طوس در فرطیای داشتند صدق عهده و خردین اظهار ساختند اول بادشاهی است
 ازین سلسله که از اطاعت ماندن تا آریس بازنده ز نام ایشان را که ازین بین بود و با نیز نقش میکردند از شکر بر انداختند و بجای
 آن فرمودند تا کلمه شاد بین ثبت گرداند و قیامین عمل آن بود که لشکری کردان از مثل بخراسان آید و در آن امیر فرزند آن لشکر
 مصافحه داده بعد از آنکه حسی کثیر و جوی غنچه از ایشان در وجود جانش عرض خنک اجل گشت فرار بر فرار و کریر نیز اختیار کرده دوباره
 در جوی خود فرود آمد و حش کشته شد بعد از این جنگ کار امیر و روز بالا گرفته تا بالاخره بجای رسید که خاندان خان انصرکات می
 متوجه شدند و با سبب خوف یا ظن به با ستمهای می برداشت بعضی از تواریخین سبب قتل امیر فرزند و کفران جنتی که از خاندان
 خان در این باب سردار این طور می نویسند که ما این عهده امیر فرزند را در ضمن میداشتیم بجهت اینکه او را قبول بین اسلام مجبور
 کردیم و او قلباً از اسلام بیزار بود و چون منی سبب جنگ خاندان سلطان مصر بود و دلیل این منی و عده بود که بیت المقدس
 بقدر عهده میبایان به لکن عهده و عهد با شکر خاندان خان با ادای شست عیسوی کرد و احتمال آمد که سبب اقصای مصیبت دولتی
 باشد از میل به حبت به بی با امانی هر یک در داشت و در جنگ است در سلاطین فرنگستان ضرور بود و از اهر چه میداشت
 که باعث میدانج لمر و بعد سبب ظهور این زمان میشود و اینست که داشت که عده کند مورخان اسلام برانند که جمیع از امر می
 قبول که سوره نیز شربت عیسوی را به عهده دیدیم خود یا این بود و در هر چه کار اسلام بالا میگردند و عداوت ایشان با این سبب
 را در هر یک شست اعان کرد و سبب قتل فرورد شد و در جنگها بشکر و در شام نمود و در مسادی امیر حضرت در نوری بدیدار بود ولی در
 او بهر یک شست نام مار حال شکر آورده امیرین سبب اندوه کثیر و صیر می سستند یافت و سبب قطع رشته حیات او گشت
 همه از آن گشت تا در شهر کربس سر رسید و نام از شام خاندان نامه بود برای بدیدان گشت از نام شهر مرور معلوم
 مسوده که حاجد جمال حج بلا شام رحیمه بین سوخ یافته بود خاندان عامسی قضیه صورتی بجایست گردید است و بی صبرش خزان
 گشت که زمان و صبح نکات اهالی بود بسیار کلی از قبیل نصاری که تندی در در باروی خامت داشت بعد از تحقیق و قانع
 یکی از عمارت با ست وی سلطان مصر عرب گطایی داد و دشمنی با هر که از وی در اسکاکت ظاهر شد میباید که تحمل حجت است
 که چگونه این همه حاصل شکر و بزرگت در شخصی چنین جورا جت و در المصطر حبتده است تا بجله خاندان خان به سبب حبت جاه و بخت
 حبتده قناده سر حبت اسلام گشته لکن عترت در دوستی نصاری و دشمنی سلیمین گشته و ازین سبب باید چه طایفه را بر وی
 اخصا داسد زیرا که عیسویان مشکل است که عداوتی کنند که بجهت جاه از این رکشته باشند و همچنین سلیمین بطریق اولی بدین جهت
 که سلوکت از باد ستم از ایشان عیسویان علی زوس ازانها بود اما با وجود این صورت عرت گشت که خندان مشرق اوردان
 که اکثرین مسلمانین میباید و سلطان عرب بر فرستاد و انون مجور در این سبب که عداوتت و ستماند سبب عیسوی بر
 مساند لکن کویا این نفوس ستم از این باید که از اهر مسلمانان بود از این که علی انظار در دستردا فلسطین با مل سعادت بود
 حبتده سبب بود عداوت ازین عین که ستم بر بردن سلطان خنجر خنده که نام یکی وی الحامی تو سلطان است و بعد در تمام

سلطنت وی صحت جنگی و خراسان اطراف خجندی اتفاق افتاد و مؤثرستی هم در کبکان و قوشه ناما بارز شکست لکن لشکر که
کبکان فرستاده بود بهر سبب یافتند و در بختگ قتلگ شاه که در عهد غازان خان سردار کل عساکر و در بختگ شام ادرت
حج ماه مدد موقوف بود و کشته گشت گویند سلطان محمد پادشاهی عادل و اول پادشاهین است از ایران که نه سبب شیعه
اختیار کرد و فرمود تا امام دوازده امام پاکت را بر وجه دنا بپوشش کنند تا روز نام او در ایران بچیزه کور است لکن گویند بیشتر
به سبب نه سبب همی باشد بهر سبب جدا گشت بعضی شهر سلطانیه در زمانهای دست از اجبار نهاده بانی تخت سالک است خویش
نمود و بعد از وی جانشینان وی نیز آن مملکت را در آن مملکت معزز نمود و عمارت خوب در آن شهر بسیار بود و ملی بهتر بود
و عالی ترین اینجه بانی نامده است قریبانی است و آن شهر درین اوقات بخی خراب است و از آبادی سابق آن قبلی مانده است
صدنی از قریب خدایه هنوز بر قرار است و از اینجه بر قرار است معلوم میشود که عمارتی بنیکو بوده است قطر عمارت در عهد با
پیش است و از عمارت کسبید بجهت صحت و سبب با میشود قریب در وسط کسبید است و قدری از کسبیدای رخام آن قریب نموده است
لکن هیچ از حال ظاهر نیست فحشلی شاه که در این اوقات با دسایه است مسزای کویکت است نامی ده ایجا ساخته هر
سال بال لشکر حاجب بخت در سلطانیه بجهت خجندی آب و هوا مسزیر و بعد از محمد خدابنده و بیشتر او به سبب که لقب مهادرخان است در
سن ده از ده سالگی بر تخت برآمد و اوایل سلطنت او سبب نزاع با بن امر که مقدم ایشان امید جوان و امیر خراسان کویکان
بود اختلاف بجال مملکت نامده بود چون ابو سعید صغیر السن بود در نام حل و عهد نمود و چون کفایت و قدردانی است
جوان مخصوص بود کول بود و امیر جوان خواهر او سعید را سجده از روح در آورد و جوان زنی کرد که غالباً افتد از او با او سعید
هر دم بخدمت میرفته اولی که سبب تر زلزله کان حلالست و بی سبب ایشان بجهت نامی میر او بود که در آن اوقات است
شام دانست امیر جوان سزای کران فراهم و مدح و تهنیت کرد لکن بهر بوسه لشکر ناید در میدان مردم متعجب است که در
کرده پشیمان گشته خود را بر پای او انداخته از گناه معذرت خواست و در او را مقید نموده سلطانیه برود و کتف از او سعید ست
جزای عمارت را بخواطر احوال نمود ابو سعید این اظهار دلخواهی جان خود گشت که خمیره نامی اخوه موده دوباره ایالت
ممالک شام با و او که از نمود جدی بعد از این امور بایز بکمال از داد اندازد و پس شاهاده در حیره بعد از قانون را با امیر
که از امر می موقول بود و حقه است بعد از قانون را بجهت صحت مظهری مام و ابو سعید زور داده و در جوانی از او پاره شده
و ولید چون عشق بر عقل غلبه جست همه کشته زنی که در میان مغان و کوه که دادها سخن را بنویسند و نظایر که در آن زمان ناید
ظان گویند کشته بجا است کار بعد از قانون فرستاد لکن نیدر و نه تو بهر آنکه همین رضی بود و جوان سرده و نه بیلان عمارت
بود و بجهت کردن بستان لکن بود چون دید که این صورت سبب جوانی در جوانی است است بکمال بجا بود است جوانی
دختر از سره سعید بیرون کند و در آن است که بجا است عداوت حرکت کرده میر نسین با عداوت بجهت مراغه
پرگشته است در بخت چهار روز از سن مرستاد اما حقیق ابو سعید روز روز سهم از یاد می ناید که در آن روز

بخوابند و ایامی در آنجا می ماند و او را با لاله و او را مجبور کرد که حیوان کند جنگ واقع شد و چند دفعه سخت یاری
 چو بان خود را با لاله از پای در آمد نه با یکی از امرای خراسان برود او چو پازا گرفته بقتل رسانید امیر حسین دید که چاره نیست
 که ایگه دست از لشکر خود برین بشود بعد از آنکه از آنکه سندان بد ز سباب غموسی و خنجر فرزندم آمده پانی محرم سلطنت گذاشت
 و چنان سوخی در مزاج سلطان پیدا کرد که خرابی بسیار سبب قتل پدرش بجان دزدی سید بود و تعمیر کرد ابو سعید که بریه صحت العقل
 تا آن زمان بود اما جین مجاید که تجارعت و نهان می آید الوصف داشت چون شنید که لشکری از دشت قنجان بفرم نداشت و
 آن حاکم از دست تیغوان در حرکت است بر جلی استخوان من خود شسته اند لکن بوی آن طرف باز جیش موافقت نکرد
 بی ماضی نشسته ببارگشت و هم بدان بد که دست جسد او را بسلطانیه برود در مقبره پدرش مدفون ساخته میتوان گفت که این پادشاه
 از سلسله ایست که از سلسله سلطنت کرده از چند نیمی که ازین خانواده بعد از وی بر سر بر سلطنت پانی نهادند فقط از
 پادشاهی نامی داشته و بعد از او امرابروفی مصلحت خود بر گریه و سینه بر کلاه می نشاندند با در خاکت مسکنانند معزالدین
 از پادشاهان در ششمه محمودی پنج بر سر نهاد و پنج ماه سلطنت کرده در ششمه چنانکه او در آن گفت موسی جان در همین سال تخت
 بر آمد و ماه پادشاهی کرد و غزل شده محمد خان در همین سال تخت نشست و تقریباً دو سال پادشاه بود و در ششمه گذشته شد سالی
 بیگت خواهر سلطان ابو سعید از پنج پادشاهی در همین سال سلطنت برداشته و او را همچنان مجبور در ششمه عقد بیست جهان بنویس
 در همین سال تخت بر آمد و سلیمان خان بر جایش بر آمد و او نیز در ششمه ملک را گذاشته به یار برگشت و در همین سال
 سال صاحب سر برگشت جمعی از مورخین که تفصیل قایم ساخته امرا را می گویند ازین سلاطین بگردد و زه ذکر می کرده اند معظم
 ایشان سیران جوان حسین که چنگ داشتند بود نه حسین بدست زن خود که هر صیف او را قید کرده بود از قید حیات دست
 اشرف نیز خرد داشت را در جنگ حوی با جانی بیگت خان حاکم دشت قنجان که بالشکری کران باریان ناخته بود باخت چو
 بعد از وقت ابو سعید ظلم و ستم پسران چو بان نسبت بکام او داد او را حاکم دشت قنجان از ایشان سلاست در فرار و پند انداخت
 حسین بزرگت بر این خون همه سال بعد از فوت ابو سعید بیخه در رفت و آن سمرقند تصرف آورده بنیاد حکومتی کو چنگ نهادند
 سخته اینکه حکم بر اضراف بعد از او استود در جنگ و جدل که شست در قتل از آنکه به عقده خایر شود و در گذشته سیرش او پس
 فتوحاتی که بدین شروع نموده بود تمام کرده بر جمع بعد از دستخطات آن فرمان بردار گشته و بعد از او از ششمین پادشاه بایگان خراسان
 رسید بخاران فوت او پس امرا بجهت برع راجع در آنجا اتفاق کرده سیر ز لشکر حسن را بقتل رسانیدند و حسین برادرش لقب خلیل
 القدرین بر خود گرفته و سندان است منور است که حسین اسیرتی نیگو بودی و مدد آن اصراف دوست و استی تا بجهت
 احمد برادر دیگرش به دعوی تاج و تختت حسین بر صاف داده او را سید و برادر طحی ساخت و ملک آن صرف شد احمد
 حاکمی پیدا کرد و غدا بود و با لاله اعوان استیغ وی را بایار مجبور کرده با میر تیمور نظر برده استخاص خود را از وی خواستند
 و چون این سبب از ملک آواره گشت تا امیر تیمور در حیات بود همیشه حرکت مذکور میگردید تا بعد از فوت امیر تیمور حاکم

کوششی کرده ملکات اردستان رفته را بچنگت آورد و ای پیش از آنکه در من مقصود را در گناه کشته چنگت اجل کربان گریستن
 کشته فرایوسف که از امرای بزرگه قراقرم بود و او را گرفته روانه ملکات و در ساختن از زمان به جمع کواکب انبیا را
 بلا که تا به کام فتح ایران بدست میز بود برکنه فارس در قبضه تصرف جوی از حکام بود که ایشان آل مظفر خوانند از آنکه آن
 الدین محمد قطب مظفر سلسله ایشان بود این سلسله بنیاد و هفت سال در فارس حکومت داشتند و هفت نفر پسر
 پسرانیت نشست اول سید الدین محمد مظفر دوم سپهرش شاه شجاع بیوم شاه محمود بن مظفر چهارم سلطان احمد
 بن مظفر پنجم شاه منصور بن مظفر ششم شاه یحیی بن مظفر هفتم زین العابدین بن شاه شجاع و او تفرقه فقط جدا می
 شود ستادند بر گزینش ایشان فایده منزه نیست زیرا که بر غایت محمود قتل است و جنگ است شاعر شیراز خوانده است
 که غایب است به شهادت غایب است در وقت که امیر مجبوران ملکات را از تصرف شاه منصور سماع نمود و در شش از خود
 امیدورفته با حاکم و نوادش آن بزرگوار برکت بمقتضای این تاریخ آل مظفر میان علوم هند اگر از آن سلاطین
 ضایعه در گناه او بود بلکه غایب از فارس رسیده بودند و شاه از طرف ابو سعید مساند به نظر از آن زمان
 سبب ضعف با پسران کشته غالب بر سلطنت است علی از امرای مقتدره و ایضا شقا ابرج بر پسران و سبب در جیس سارک
 در مقابل شکر آرد او شاهی مانند امیر تیمور که مبارزی چون او در گزینش است معاهده است و معاومت در است

**بسیار و رباب حاد است اهل آن واروا. حوال میر تیمور که در کان
 و فتح آواران او در ساری که از نسل او درین ملک سلطنت کرده از علی الاعالی**

امیر تیمور بسبب نقصانی که در خلفت داشت تیمور لک کوشید و کشف تاریخ را در آن دوره در سینه بوم بوسه
 در حوالی تبرک بر پدید آمدن از ملک ضلعه است بهمن نام بعد از ایلوس برنده ساجانای بنو آذربایجان و چینی و هند
 پیش فرار او و آرایش بر سر نام گذاشت و تا که درین نام آتش بار داد و کجی آب مساحت کبک در این است شرف
 بخار او قریب سی سال در طرف جنوب و مشرق هر قدر دفاع شاه در دی میرفت بیایند تا او بفرمان بود که آن
 حکومت خانان ناما بود و اما واحد ۱۰۰۰ در می خنثی می خنجران بود و در آن زمان شاه را در میان آن
 سرخوای سلسله است او درین قوم بود که امیر تیمور بن ترغای بن امیر کل بن یسکیر یونان بن امیر کل بن قرا
 یونان بن امیر کل بن امیر کل بن قرا یونان بن امیر کل بن قرا یونان بن امیر کل بن قرا یونان بن امیر کل بن قرا
 یونان بن امیر کل بن امیر کل بن قرا یونان بن امیر کل بن قرا یونان بن امیر کل بن قرا یونان بن امیر کل بن قرا

استخوان انتمشاشی که بعد از او لادو افتاد و جناسی در حاکمیت ماوراءالنهر برپا داده و شمار غارت و محاربات امرای امیر تیمور حاکمیت
 و نور بع سلطنت این خانزاده با ترقی تیمور نشا سستی تمام داشت چون تعلق تیمور خان که امارت به خشان و کاتمند داشت
 با دعای فریبست بنخا زاده چنگیز خان ملاد ماوراءالنهر را بر داشت جن خود سید استبان صفحات لشکر کشید امیر تیمور در آن وقت
 جوان اول ظهور جلالت و کفایت وی در بنوا فقه بود شرح این مثال آنکه عمده می حاجی بر لاس که امیر قبیله بود الی کش بود از حسرت
 حرکت تعلق تیمور خان بر اس برومی ستونی گشت که بجانب خراسان گریخت تیمور خرم کرد که با خان کا شغز طاعات کرده
 اخبار اطاعت گت باری خمال که با جنا که خود در زوگت میگو به بجهت بسحلاص ملکت از تانست و قتل غارت با با نیدیکه
 سبب اطاعت بدون محاربت دوستی قومی برای خود ساخته و در با س در زوگی که از وی منقول است بنویسد که در
 این امر از برادر دگر گان جو اتم ایشان در جو اس من و ستند که اعلیه تمام با مثال کرده که هرگاه آسماها کمانها کردند
 و در میهار زدن کمانها نمودند و حوادث پیرا نمودند و آد مسان در ف آن تر با کردند و تیر اندازند ای باشد جل و جلالت آریا
 کما بگر برده اند در جو اس فرمود که آد بسیار است که در خد اکر بدین است که درین وقت در تعلق تیمور گریزی و تیر
 شمار از دست دق آری و آد مدین این جواب قومی ال کتم و در تعلق تیمور خان از ایدم انتی در هر صورت این تیمور
 سبب ارتقا و پانیه سرب و اقتدار نایه دولت آگشته و در آد گشت و می تعلق اعتماد تیمور خان واقع شده بار قول مؤلف
 تاریخ وی حکومت گن و بنا بر قول خود چنانکه در روگت بنویسد حکومت ماوراءالنهر را با و مسلم داشت و خود سبب جز طبعان
 را با که بوی سده بود کمانب حاکمیت جوین پیشان و کاتمند را حاکم بود لکن جدیدی طول کشید که محاربت نمود جمیع
 ممالک با این سجون همچون را تفریح کرده بیدر بین لباس خواجه بران ملاد فرمان و اساحت و تیمور را وزیر و مشوروی
 سفر رسانده سرداری لشکر آن صفحات را بوی تفریح نمود لکن بعد از چندنی سرب اطاعت وی می مجبیده و سنوات عدیده
 علی الاصل و معروض محاط و ممالکت در آمد و ارتکاب سداب و شفا سناست مجبیه بود و بعد از آن اوقات تجاری که حاصل
 کرد و در آن تجارب مالکت نیزه وی بین گشت تفصیل مشاق و احتیاج بگر بوی سید اگر چه مختصر ذکر شود باز مجلدی مخصوص باید
 که بجهت تفاوت و امت با و انب زمان از ماوراءزاده بود همان رشد حکمت و عقل و تنهاست و شجاعت که سلطنت و پرا
 اختصاص هم در ایام جوانی سبب اعتبار وی از دیگران گشت و تفریح را با با اوله کی در اطراف ملکت خویش سکینت و
 از بر طرفت موت در عقب وی بودیم اتفاق میاها و که با وی ار صد عرض بود و بسیار که با وی کی غیر تمام نبود لکن در هر
 حال امیر صلیله بود و دوست منالی بسیار داشت و در ستمان وی سید استند که اگر بطلب وی اقدام گسسه یا اورا بدست
 در سمن قومی بسیار مدخون او بدون اتقام نخواهد رفت با بجهت در جمع و ممالکت و ستان چنین میاید که هر گز باس بوی دست نه
 دوستان وی هم در وقتی که در نهایت سختی در پستان بود مردمان برکت بودند چنانکه خود در روگت گوید و یکی با این چهل سواد
 بود در آن صیقل آورد و امیر زاده بود و دستگری نقالی و لشکر گنم که در چین بر شالی نه چین در می زده بی آد سده آمد

بهرای اطاعت مرا قول میکنند و با خود کفتم اندک عالمی را پس که بسیار است که این نوع همسر را بیع ساخته بعد از وقت خلق
 نمود چون امیرش الیاس مجبور شد که کاشغره و دکا زیمور دی به بودی بنام بسیاری از دوستان افارس وی بوی بپوشند و هم
 کیفیت منضم شدن بعضی از حساب خود را از وقت جنوسه گوید هنوز از دعا خارج نگشته بودم که فوجی از دور نمودار شد که از برابر
 بسدی سبک در دهن بوار شده از عقب الفوج درآمد تا احوال ایشانرا معلوم ما بهم که ایشان چه مردم اند و ایشان یکی بخداد
 سوار بودند از ایشان پرسیدم سواران شما چه کسی است ایشان گفتند ما نوکران امیر تیموریم که بطلب او میگردیم و اینک ویرا
 نمی نامیم من به ایشان گفتم که من هم یکی از نوکران امیرم چونست که شما از امیری کرده با امیر مسامحی از ایشان است خود راخته
 در قه خبر میبردان برود که راهم می آید که ما را با امیر تیمور سازد ایشان چنان بیان خود را کشیدند که حکم مختصاری نمودند ایشان
 رفیع بودند سردار فوج اول خلق و اجبر لاس بود سردار فوج سوم تو بکت سوار چون نظر ایشان بر من افتاد بخود شده از اسب
 پیاده شدند بدو آمدند و لودکان را کاب من لوسید پس هم از اسب فرود آمدند و هر کدام را در بغل گرفتند و مندی را خود را بر سر خلق
 خواجه سادوم و کمر بند خود را که بسیار کارمند داشت بود بکرا سرخس آمدن منم و جامه خود را تو بکت سوار بپوشانیدم ایشان
 رفت کردیم در هم رفتند و وقت نماز رسیدند جمعیت نماندند و اگر دم سوار شده و آمدند و صورت روح بودیم مجلس
 ساخته طوی دادیم استی نمودند با امیر حسین که یکی از امیرای عهد ما و اله بود فراتی نزدیک و نودانی تمام بود و منظور مردوان
 بود که دشمنان حاکم را از میان بردارند چون الیاس مجبور شد که کاشغره و دور در اجبت با وی مصالح داده ویرانگست
 داد مکن الیاس چندی کند که معاودت نموده و امرای مزبور را انگشتی فاجس او چنانکه سلامت جز درگزیند بهر آمانها
 و نبات انالی هر چند و حرکت و بر این اسبان را و اولیاس مجدداً مجبور ساخته بطرف ممالک خویش رفت و از رفتن وی بلاد
 مابین بچون همچون اظلمه امانت عالی با چون پای الیاس از میان در رفت سراج مابین چین و تیمور اقتاد و مصائب مایه بسیار
 با هم دوست ساخته و قرار بست آن دوستی را بحکام داده بود زیرا که خواهر امیر حسین در جلاله مجبور بود تا امرور که دشمن دفع و توشیح
 دفع شد اتفاق و طبیعت متضاده از قبیل محالات می نمود امیر حسین زخوست طبع انجیل و صرح سنج رواج استلا داشت
 میخواست که جای ضرر باینکه بوی سید بود از حد خط بطور نقدی بکند کسی را که این عجب عهد و فاقه و احتیاج افتاده
 تیمور بقدریک در خیر امکان داشت بختند مدد معاودت بخواست می نمود مشغول است که مجبور خواهد آت است و زینیه که مشغول بود چه
 خود خواهد امیر حسین بود بعضی از اشرف و اکابر ممالک که از نظام الیاس حسین کمال اجازت افتاده بودند بخدمت تا بعد از آن دفع صورت
 و احتیاج خویش نمایند و امیر حسین بسیار از امریه کرده آن خواهد امیرای جرمه از ایشان گرفت ازین قبیل وقایع اتفاق افتاده بهم
 اختلاف طبیعت طرفین گشته بحسب از باد وحشت مابین بند تیمور را با ندیده نطلب منم کرده و او اگر چه چنانکه ما به از آن
 قسمت ابراهیم حریف بود تا آنرا از خاطر وی بچو گشت و در همان اوقات دوست رونه تیمور که خواهر امیر حسین
 اعوان افتاده بخی ممانه مابین قطع کرده چندی بعد از آن قصد نمود سمانه دفاع لاسکری بخدمت جمع کرد و بکشت مابین متروخ شده در

و حامد انچه در حال نیت و لشکر باین مجوسان نداده و طهرین چنان غیر مناسب بود که محال میشود که به ارانی که قطعه را بدین
حلا دست و مردانگی گرفته بود. خوانندگان بزرگوار که در چنگل بودند لکن همه کرام و بهادران بودند امیر ایشان تیمور بود
حکمران دشمن را بر دایگی و کرد و در هر روز علی الاطلاق جمعی از بهادران از قطعه بیرون آمدند و او مروی میداد و به نوز خنده روزی
نگذشت که اختلاف و نزاع در لشکر امیر حسین پیدا شد یکی از امرای با فوج خود از ایشان جدا گشت و دیگران نیز بزودی صفای
و بر اجبند و به نوز خنده می گویند از اسباب ایشان بخت بهادران افتاد و درین باب تیمور که به تخریب زمین رسید که عا
سندین بنامند و در بیست آهسته آوازه تیمور برین فتح بلند گشت و امیر حسین به جلیه خاست حرف خود را ابدام آورد ممکن
شد که با غره با تیره چو طهرین و مخاطره که بسبب عداوت ایشان بوجه ملکوت بود امر مصالحت بخواسته منظور است
که قبل از انجام این مصالحت تیمور چو بنکت چشم خود نموده و در همه فیر روزی ویران بود و یکی از آن حکما است که گوید نموشکر باریا
خطاب کرده گفت بهادران امروز روز و چه در نفس برداشت برم سرور مردان میدان رزم است و بهله اطلاق و مفرد
کوس و گریابی آورم و سقار و شراب خون دشمن با بجز این مصالحت چندان طولی نکشد که باز بنار غمت و در یاد است
و با ناصرو و فلان امیر چو بنکت منظور است که چون امیر حسین را در لجه کار از خبر بدید که نشت و نیم بروی لب شد در خوا
کرد که او را کنداره تا بقیه عمر را بجزت کرد و از تیمور سوال بر ابا است نمودن داشت شرف الدین که تیغ نایب تیمور
میخواهد پرده در کار تیمور در باب قتل امیر حسین هم شد لکن پرده که او بود و شد بسیار نارگشت که گوید که چون امیر حسین
احاطت نمود امر مصالحت نه بدند که بسبب این رحم ملک را عوضه مخاطرات گسند و بخت ملک و مصالح خلق را در قتل
و می و بدی یکی از امرای که برادرش امیر حسین گشته بود و قتل او بسیار است خود آنا این خود پیدا است که اگر چه امیر حکم کرد و در این
مورد قتل و مثنی که از نیت او بادشاهی ملکش بودی منتقل شد بعد از آنکه ملک او را از الهه او منگول منصفی گسند خالی از اینها با جو
ملکت دست در آغوش کرده پای بر سر سیلطنت نهاد تا یازده سال و پنجگام بدین حکومت و نظم و نس را در وصی و بر بزرگ
و تیمور همچنین بجز ملایکان و حاکم و حاکم است بعد از سرانجام مطالب برود و غرم تخریب خراسان را بهاد و برود ممکن
خراسان بدان و طاقت در تحت حکومت ملک جنایت الدین بود و ملک خلاصه کرد و از آنکه عراقی که لمبوج کرده خون در پای
مقاومت نداد و در اطاعت بار آمد تیمور بر جان و می خنجه و لکن در مراتب و سایر محاکمی که در قصه نصرته می بود. سست
بمال هم در راه کرده اند که گشته که امانی باید انقوست یکروزه بخواج ساهنده بعد از آن قند مار و کابل سخوی گسند لکن بعضی
از قلاع مستحکم در این بلاد و در اطراف و حوالی بود در محالیه می تباست و در زبده با سست بر آنکه چهار سال از اطعامی باریه بخسان
خراسان و فتح بستان و مار در آن طول شد و جمیع بلاد مروری به جاکت کسان شدند و از آنکه سوز قتل و نماند معالان با ما بهار چنان
کن بود که اطاعت ابالی اندیامیر سندی توانم در انج سده بعد از آنکه از قتل و تخریب و نسیب و تقدیر بیزین محاکم بکار برده
بمزم بجز ایران همچون وجود کرده باسانی نسل ملا کوراک ضعف و تقاضای آسانی افتاد و بود از میان برداشته سلطنت

که سفر سلطنت ایشان بود و عراب کرده پس از آن زرد و ارس گذشته کورگان را که در آن زمان و خان از کی و حاکم شیروان بود با آنها
 کردن بنام مدد در همان اوقات که خود در این صحافت تخریب و تخریب بلاد و تعیین و تخریب جبار مشغول بود و سرداران بی
 گوستان لرستان و قبا ایل الیاده که در آن اوقات قافله حاج را نمانده بود مدد و بگردید و در همین اوقات بدفع ترکانا نیک
 بطریق و قتل و غارت و صحافت ایمن و پوی گرفته و دست تقدی و نظاوان ایل جان غار برین سبیل کشاده بودند که
 بسته فراموش کرد سردار و امیر نظامه بود و سلامت خویش در گریزیده شهر و آن که مقرر ریاست می بود متوجه شد و ساد عادت
 رفته زبان این عزم شملای حرات عجم و فارس و اصفهان نمود و حاکم آن بلاد و آن ایام سلطان بن العابدین بن شاه شجاع که یکی از آل
 مظفر بود که بر فارس و اصفهان و بیشتر بلاد عراق فرمان روا بود پدر وی شاه شجاع در ایام حیات با تیمور در امر موافقت میفرمود
 در ضمن نزع سمرقند از اجماع وی سپرد و فرمان با خصم او فرستاد و نیز با حاکمین بعضی متابعت فرستاده او را باز کرد
 پادشاه محول همین را بهمان کرده شکر نامه صمدان گشته بود و نیز به مضرب خیام و محسوسه پناه سنده چنانکه ساخت حاکم اصفهان
 عمومی بن الساید بن بود چون ظهور کرد امیر را به سلطنت رسیده است ندیده و اخبار اوضاع نمود میروا بصورت پسند
 اخبار حکم کرد تا کسی مغرب ایلانی شود و لکن ایلانی تشریف ایلانی حمل کرد که توریج نموده و جوی گشته و محصلان تحصیل و تحصیل گشته بودند
 قدری از سلطنت بنیان باقی مانده بود که او آفته اتفاق افتاد که سه جزای ملک و بلاکت خلق شده و آن بیست که جوانان کنگر
 شیخی سببه تفریح بود و طبعی که پاکت میخواست جمعی از ایلانی بکمال انبساط و شادمانی است که باخت و تاراج شهر میزد جمع شده در آنی جنر
 منتظرند خلق را اقس غصب از رخ گشته بر موعولانی که در شهر بود جمله بره ند و بهو صبح طلوع کردن بود که فکر باخته شهر از نظر آن
 ایشان فضل سایند ند و در آن روز از چهار استیجاطت خویش منتول شده لکن بنام دست مجال بود چون تغییر میورد
 نایره خشمش چنان بالا گرفت که چمنش میر و عفتس نیزه گشت بطاقت سلطنت و در آن بیست که چون ابتدای فتوحات این است
 یکت شهر را با عبرت سایرین سلطنت و حال بهانه بجهت اصفهان زرد دست است سهمایان بچاره میداشتند که با انصیت
 اندازید و استند پایداری کردند و ایلانی فاسد بران تهر شب گشت شهر ویران و غلبه گرفته و حکم تعقل عام و تاراج شهر صادر شد و
 همچنین امر کرد که بر سپاهی باید بجد مخصوصی سر بیاورد و در نزد کت کوی چهار شتر سائیم در ایلان اصفهان اعتماد کرده و بعد از
 ایشان سپردم و ایشان یعنی بنده و دارد و خنده که بر ایشان تعیین کرده بودم با شتر کس تعقل آوردند من هم حکم تعقل عام و با
 اصفهان کردم انهی تها که شکان مجال بود لکن بنام و برادر سر بشمار در آمده که رسیدان کتیه سار ساخته شرف آیدین علی که هم
 متوجه بهم متعلق میور است میور از کت این ظلم کند لکن ذکر قتل عام در اجلا نموده فضیلتی در باب اثر اسکیه تیمور نسبت بقبور علماء
 و فقها نمود میور نسبت لخالص تیمور بعد از قتل ایلانی و تاراج شهر جوانی اصفهان چنان غرمت بجانب تیر از اعطاف و درین الحاح
 را با ایلانی هزاره نامان تاراج به شهر زد و تمام هارس شتر سار کام برد کرد کرمان لرستان و نیز طار ایلانی و اقیاناد نمود لکن تیمور بنزد از نظر
 نصف حکام و نظم دست و راه مظهر طلوع شده بود که بهر حرکت توختس نشان و الی گشت قحان نسبت در راه التهور سده از رد

ضرورت با نوبت فرصت فرمود و بحال کبر بصفت و بطن مالکیت خود و وسط حد و دان چنی بلاد ناما و سبخال و برز بلخ
منصوره اتسجی بدیو ازین بون پورش برده و برخی و سواحل نهر پامیرش در دو دو لگا شورش افکنده بد چون در کرباره ایران می ماند
سودانز راه مانده اندمان بقیه حکام آن اطراف فوجی استقامت و حکم و مطیع فرمان می بود و از آنجمله خوانی که بر جرایبهای او مرتب شده بود
ظایفه بود که نام خدائی بود که آینه در مالکی که با این سجال مغرب ایران واقع است بقتضی و فساد و فساد استغول بودند
هیچ شکست نیست که ظایفه مرید از سلسله اسما علیه بودند که شرح او الشان در ابواب سابقه مرزوم گشت در ابتدا می سالی دیگر
عطف عنان بصوب بغداد و او جمعی از سپاه را از دست آذربایجان و کردستان فرستاده و خود از طرف عراق حجاب حرم ناما
و شوش در حرکت آمد فرم آباد تقریباً ما که انشا الله سبیل سافت وارد مقام امرای گرا و فیللی است و پای کوی افتاده است
و قلعه سنگی در مسه شهر بر سر سنگ چنانکه شرف بر اطراف است ساخته اند عرض ثالیس می رسد و در حدودی بود دقیقه است
و طولش از جانب مشرق چهل و هفت درجه و چهل و سه دقیقه القصد بعد از آنکه بلاد مرزومه قلعه بغداد که ذکرش در شرح حال سیم
مرقوم افتاد و کسی جز سیم از افواج محمود بود و سخن کرده صاحب سزای عنان بر گشت شاه منصور بر سلطان بن العابدین بعد از
رفتن امیر تیمور با واد الهه حاجی پدر گرفته و بیشتر مالکی که در سابق در تخت تصرف آل مظفر بود دوباره شکر کرده بود چون خبر
ورد و حسا که بمواری کوش زدومی شد قریب سه چهار هزار سوار مسلح جمع آورد می نمود و مقابلت دو دور تبه بر
قلب لشکر محمود حمله برده و کلی شترانه نظم استان از هم کینجه بمتفرق گردانده استغول است که منصور در آن کید و در خود را تیمور
سایند و هیچ خواهی فرقی دی کرد لکن شمشیر خود او کار کرد با مدولی چون بخت موافقت نکرد بر مساعدت توانست بود
و وقتی که خود با جمعی قلب میا و تیمور حمله بر و فرمانده و نا افواج جنابین نیز در حرکت آید تا ایستان که کجی داور در میان سپاه
دشمن که اردند تا بالاصره اریای و داده شاه رخ نیز امیر تیمور سرور بر آمده و در بر د شرف الدین که خود در آنجنگ
بوده میوید که شاه منصور دستگیر کین کند چون بی حتمتاک بیباکت میآید و بر چند فرود حواس ایدیش هزار زبان باد
میر ساینده که بنزین اچره تیر می شتر انگنان و لیری کن مار لیر انگنان لکن حکم سابقه کبکست اجل ده غرور بدیده به نصیرت او
خود گذاشت و در کوه پاییز وقت نماز جمعه بر قلب سی هزار سوار نکست بر جانجوی حمله کرده و قشونها را هم ده صغف سپاه
بگافت و بگویند که در حجب لشکر او داشته بودند سپه دانا که عطف عنان کرده با سزای دمای دمان برو می بچنگت آورد
و اچره دی معلوم بود که امید از حیات قطع کرده تیمور با جمعی از خواص سبتماده نظاره جلادستی می نمود شاه منصور بر او حمله برد
تیمور خاست که در با سر و بمغابله او ستا بدو لاد چوره که سر و داری بود نیز نیست نموده و تیمور با آنکه چنین بارده کس را او
نمانده بود در جای خود بجنب سپه نامنا منصور بر سید و دونوست شمشیر خود او رسامه لکن هیچ صرری بد و ز سپه دیون کوه
را سنج بچگونه تغییر موضع آورده با همت عادل الحجابی سیر الای سوسی گرفت و نمای سیاول شششاهی مرد او بود و دشمنان رحم
تمشیر کار ما دستی و بچو گوید که آخر الامر میرزا ساهن با آنکه صد ساله بود نیز منصور حمله برده و سر منصور را برده و تیمور

ذکر سلطنت امیر تیمور گورکان

باب

مردیست که نهاد او ده هزار گن تا چند روز علی الاصل نخب بریدن و کوه کندن متخول بود و نذ این میوان قیاس کرد
 که استحکامات نگریت چه قدر بوده است باهم چون کار نخب نون قریب با تمام رسیده با این محصورین و محاصرین از نخب
 سختی رفت لکن صورت نگریت محاصرین را در گرفتن قلعه اجتهاد داشته اند و یاد پذیرفت تیمور حکم کرد تا نخبهار را بر زمین
 افست کنند از تواریخ رو میان معلوم شود که این فرخ نخب کندن بجهت گرفتن قلاع و در استان بوده است چنانکه با نخب را تا
 میان قلعه برده از سلطان حسی در شب سر بر آورده بدون خبر درواز با میکشود و لشکر منتظر داخل کرده قلعه را میکشند
 یا اینکه زیر دیوار بار خالی کرده جو بهای قوی سون بوده و نخبهار از زمین و نخب پر کرده آتش سوزده اند و سرودن و نوس کوی که
 در عهد اردشیر پادشاهان این شوره را میباشند بعضی از مصنفین فرکت از اعتقاد است که مردم که یکت نخب دن از با با
 شرف فرایند از نخبه در شب سیم محرم شماره روز بعد از شروع محاصر نخب با آتش در نوبه می سیاه آورده و بر حالت
 نایب آتش بچو بهای بکوه در زیر آینه سون کرده بود نذر رسیده بیکبار تمام آتش می جگر کافس نموده کوهها و دیوار با و سیاه
 از بروج مستحکم بگذرند بر زمین افتاد و نایب یان بدون توقف حمله برده پاتی جلاد است بدون قلعه نهاد و خکی صاحب برید
 چنانکه صاحب نظر ما که کوه محاصرین از با تمام محصورین اینهم جان آدموی و بهادری دادند چنانکه ابالی قلعه با در
 کرده که در آن حلقه فتح قلعه عبرت تیمور حکم کرد که بغای می دید با نخب زده آتش زنند با سیمانی که نومانهای آتش در
 آتش در آن کار میکردند از بروج و بنا و بر آینه حسن مجتهد با بقیته یازن خود بقلعه آرگند که آن نیز در غایت حصانست و بهوار
 بود پناه برد از می جلاد است شمار از افزوده خصمت طلبیدند که پوش برده ان قلعه را که اخرین طلا و دروان بود
 بضر و غلبه بگیرند کار با تمام رسانند امیر انصاری شده فرمود انحصار از نخب حراب سازند در وقت ان قلعه بجا
 فرستادند که اگر امیر جان ایشان بچایا قلعه از تصرف و بند تیمو را این طلب سر باز زده گفت اگر ایشان خود را بسیارند
 یا نهار ندمن بچون انصارین شماره دروان را با خاک یکسان خواهم کرد بسیار از این سخن عرق عبرت پیش ازین
 در حرکت آمده بجد وجد هر چه تا مشرط کشتالی که سینه دور نیست و بچه ماه محرم کا شیخ با تمام رسیده حسن با میان
 وی نظر تیمور رسانیدند بنا بر قول شرف آله بن تیمور رعایای بکلیا را جدا کرده فرمود تا ایشانرا اسیر سازند و لشکر
 بر امرای توان قیمت نموده فرمود تا بشکوه و خوبت برسانند و این تمام قیمت معلوم است بجهت آنست که
 تا پدار بر فرجی چند نفر و جنگ کشته با مجروح شود و چون دشمنی بدست ایشان افتد تمام خون مردان خویش کشند
 گویند از دوس کشتگان قلعه بنا را ساخته و بر هر یک نوشته بودند که این ستم جرای بر زبان و هم شرف آله بن علی بود
 گوید که چون فتح نگریت با تمام رسیده تیمور فرمود تا بعضی از غلبه با و بر جبار اسبالات خود باقی بگذارند تا بجهت علامت
 آن قلعه بر صحنه روز کار بسازد کار بنام بعد از تیمور کربست نامار یازنده اطراف عراق و جزیره العرب ز کردستان کردستان
 منتشر شده جمیع آن بلاد و بقطعه تصرف آوردند تا شمس خان و الی ایشان چنان حجاب است کرده سپاهی بجهت حمله

شیران فرساده بودند لشکر بر سر طاعت وی کشیده و او را نه مرتبه دوازه آرتاج و تخت بر انداخت یکی از مصعبین گوید
 که درین جنگ سپاه تیمور بسبب عدم ذخیره و قلت مدد چنان با پی عزیمت از جای برده بودند که نه مرتبه تمیق بود تا شکر
 محیل علمدار لشکر و قشش خان را رفته داده در عین جنگ علم ز سرنگون نمود و لشکر بجایان بیکه سرور از ایشان گشته شد روی برگرد
 آوردند بعد از آن لشکر بجایگت روس کشیده تا مسکه دست و اسب را گرفتند آراج کرد و شرف الدین علی کو به سپاه تا مار
 ازین جنگ مدوی گشته از زمان و در شان بگو تا میل آوردند سال و یکتره آستان را خراب و کرجسان و بلاد هر کس را غارت نمودند
 جمیع طلاع محکمات را صفات را منصرفند بعد از فوج مزبور به مرتبه مراجعت نموده غم بخیر بند و سنان بنود اغلب امرا
 بر طاعت یعنی با نیتی و کفشتند که اگر چه بنده امیر تیمور لکن اگر اقامت نمانیم نسل ما ضایع شود و اینداد ما بسبب هوای گرم
 مزاج گشته و ز نام سید است تیمور که بد که در این باب است بخار و از قرآن کردیم این آیه را یا ایها النبی شاهدنا لکننا
 ذالمساکین و درین سبب امر اضعی شد زود تم او که چون جمیع لشکر من فود در هزاره بود نه مواقیع مطابق حد
 اسم تخمین حدود را فعال بنام و سادگت کریم القصد نموده در جمیع سالیک بنده و شان لشکر کشید ز کزانی بجانب مملکت
 سیاه پوستان بنامه بلاد اطالیه رده که سنان در خشان سب و نه قدیم الا ایام سرا طاعت میج پادشاهی فرود نیارده
 تیمور غلام ایسار از بهر قتل گرفته و قاسم ایسار از سلا مثل طاعت آمد و در آن زمان شمه گرفت که درین اسلام قبول
 گشته کن بعد از اجتناب از است برین و بر آن مرتبه هزار نفر گشته محالکت خود را منصرف شده تیمور بار و بکران بلاد
 از مسخر ساخته تا با بوزار یا الله زمانه بسیار جدا کرد و جمیع مردان اطالیه را بقتل رسانید لکن این همه قطع نسل
 طایفه شده و اطالیه درین زمان نماند و ما امروزه با استقلال با عادت و زبان مشربست مخصوصه بخود نیست بنیایند
 و در آن زمان با حوا و حوا در شکست مسلمان ایشان بر رعب و برانند با جمله تعقیل طالع بنده و شان فر فرطویل
 کشار با هم بسیار بیست فیل از خود در گشته که سرور از آن بیست فیل افغانان و اکثر بلاد فغان بیست آوردند و تا
 با بیست و نوری بیست بعد از محاصرت تمیمی دیلی را نیز منصرف از در آتش سیاه از آن دوران مالکت فرغند و خواصه جوان
 قیاس کرد چون لشکر تا در فریبه بدینی سیرر با ده بر صد هزاره سزای سده دستان در لشکر بود و بسبب اینکه مساد
 صیف ایشان حکم با بر همه صفت ساسان بود حکم شد که جمیع فیل را بقتل رساند که از محوای این امر سرور از سرور
 بیست شده به سه شرف ازین علی که بیکه و فیل را تا مالک از شتر در سیکه و ما خوانه عددی بجهت بگشت سیکه بدو جوان
 صدایه چاکیت میگوید که سلا تا اصلان عمر که از بزرگان علی ایام و دیگر که گشتن کو صدهای رسمی بنیست درین مقدمه مجبور
 شد که بعضی ازین غرار معانی بود که در مدینه است که در آن قصه یکی از گشته با بل جان بدین بزرگ نام پنج ستر ازین شمع تر
 ظلمی نشان داده اند لکن کسی را از آن کجا با عهده در آن سوره عاویضه او را فریب بر تبه الوهیت برسانند و
 فی شریکه که در صفایا بر و در و شل سبب است که در کتار و در حجه بار شکر از بهر استایند بلکه با ناله در ضعیل متباه

خصوصاً حم و انصاف و می نمایند حاصل شهر میرت را نیز که بلذیست قریب بدلی و با این روزگانت و جمادات واقع است
 خلیفه گرفته اند و بنام تیمور ابالی کورستان حرکت کردند چنانچه که سطح همه و ستان چین بترسید می در آمده بود و شرفالین
 علی در واقع میرت گوید که مردان کورستان بدان بدید و در زمان و اطفال ایشان در قید سار در آمدند چون آنرا میخواستند و شرف
 برداخت میرت را بجهت نمود هنوز از رحمت مغز سایش نرفته که خبر رسید که جمعی از امرای ایران بسبب بی اعتمادیهای کورستان
 میرانشاه که شرفالین اور مصرع میخواند علم طمان برافراشته و احمد طمانی دوباره بعد از آنصرف گشته و الی کورستان
 کردن باغی گری کشیده و بنابرین اخبار خوش محبوباً لشکر بر سر کرجان کشیده و باغیانرا که شمال او بود بعد از قتل طمان را با پای
 ساختن و خلقی از امانی اندیاند استر می کردن کسی از بار سر فارغ کرده و قریب به بین اوقات عزم تخریب شام و مصر در و م
 نمود یکی از قبایل نام برکت است سلاحه فوئید در آن دیار در عمل اقامت انداخته بود و چون اوقات دولت استر شد که رود
 بر و ال بناد و عثمان نام برکت انقیلا و در آن استقلال از ده یکی شهر را که قریب بر برسا واقع است محل سلطنت خود ساخت
 اینطایفه و عثمانی بسبب نام وی خوانند اول اقله از این سلسله را میتوان که از سده هفتم تا هجدهم است که بر او میسر و صیو کا
 و اعتقاد می صاحب اقله راننده و با زید بفرم منجر قسطنطنیه که نسبت آنرا خبر گشت تیمور با و همانند که با در حفظ جان
 خود بگوشد و از ملکت در کوران چشم پوشید با زید بنیره همانست و پادشاه چهارم عثمان بطون مزاج و ظلم و بداد مومسوف بود
 لکن در بعضی از محاربات ثباتی و افزون شجاعی با بر نظر بر نموده و چون سبب باری از او و است در نهایت سرعت از یک صلکت
 خود است که بدیکر صبر و لقب ایدم یافت و با پدر مرد در ترکی بعضی برق سستی یکی از سولات تیمور از باری بدین بود که فرجه
 ترخان که با و سپاه برده بود بجاکاشکان او بسیار در چون با برید از اقبال سولات وی هر باره و جنگ شروع شد تا بالاخر
 در محاربه که در نزدیکی انگوریه افشانه مغولان منصور و ترکان مجذول شده کار بر با زید ما گشت مردیست که زنگار پس از
 آنکه بگریز اندام گشته از برج سحر و شفت عطش سجدی رسیده بودند که قیادتش نمود و در آن عمر سینه با زید بنیره وقتی
 بجهت آمد که دست لشکران از حرکت اعداء و کارشان از دست رفت و در بالای لب می که بجهت ملاحظه جنگت گاه
 رفت بود پاهن نیامد و وقتی که کار لشکر از چاره که تیره بود چون حالت با بر بعضی غلبه کرده زادریسان غنیمت اندامه بعد از نظر آنجا
 پیوده گرفتار گشته زود تیمورش بردند بنابر نظر خان ایران تیمور در نهایت تعظیم کرده نوازش نمود و فرمود تا اسباب سبایش
 و پرا داده سازند تا یکسال بار پاده که در سنکر گاه بود با احترام بادی سلوکت بودی که بنه سبب همت با بریدانده و زیاد
 بود که سبب این مصیبت بر خاطر وی هستیلا بافته چون جاری مصعب بر مزاج وی طاری گشت و آنچه در او علاج روی
 عرضه نمودند قبول نمود و ایحکایت بنا بر قول متوجه جابلوس او شرفالین بن علی بود دست لکن این غریب است که او لقب مانع
 تیمور است در غربی برخلاف این بنویس و سکود که تیمور با زید را در نفس اینجوس بود القصد نیز بدست است
 مخالفت وی بصرف مغولان در آن وقت پس از فتح احکام تیمور بر زبان تمام و مصر در سواد بر باری در دم و بغاوت طمان

یافته بود و بر شهر که در مخالفت معاومت نمودنش پیدا در آن افریغ غنچه و نوز من عمر الهی از ارباب شمشیر شهاب سوختند
 چون سباع تیمور رسید که دولتی عظیم و ساز نیز جست در غنچه شیر آن بر آید گویند در عرض نازده روز ان شهر فتح شد و عالی انیکه نیکه
 بهشت سال در شیر آن شهر پنج بود و این فرق این لشکر مغول از نکت را بر جوان قیاس کرد و شرف آن که این طایفه این محاصره را
 تفصیل نویسد و گوید بجهان فتح کرد و فتح کربت لقب زدند با این شهر نیز همان نوع سلوک کردند و اگر چه حضورین غایت
 جلالت کابردند اما لاجرم لخته گشت لشکر آنها را منسوب گشته بجز محدودی که بشمار خود را بگشتی بارسانند همه
 تغیر سید چون تیمور از بنا و شام مراجعت کرد جمعی کثیر از قبایل از آنکه را که در آن سرزمین توطن داشتند که چایند
 بعضی را با خود و انهر برتی اما بران فرستاد با بخله بدو از قو حاست فروردیه چندی از نظام ممالک محموده ششغال نیز بد
 چون ان امور با تمام سید مجدداً خواست شیر ممالک که مانده سایر جزو ایشامی انسانی که بر چه پیشهای آن بردند از دیاد
 باید از سوادش بر بردند اما با حصار قریبای فرزند او چون امر حضور یافتند اظهار کرد که خیال شیر ممالک همین حد در خاطر است
 ظلمان یافته چون مسلخ شیرخان از آن دیار برافشاده بودند تیمور گفت بزودت هستت قبایل آنها را بجبات ملاحظه نام و نکت
 لازم است که مملکتی که در برابر او ایام در تحت تصرف انسان بوده است دوباره بچک را از امیر تیمور در انوقت مقرر
 کند بر طرف اعظمی کرده بود تا جاده رسد اما حد این در حد رسد است که بتیمور مدارک با سبب سفر بر از تیمور هر یک از
 زودت خود را بگفتی که بجا می آید و نیز از او بدندان بر و بجهت زودت فرزندان و در نزد او کان خود ما بهای ملوکانه
 نموده بار نیست مراد از این کار برده و سرداران جنگ از موده توجه خوب مستمدا گشت شرفنا آید که گوید چون
 طرفنا بی هیچ تنه اینها از مخاطب ساخته گشته که شیر ممالک است و سید شمس الدین از جانب تیمور برده از جانب و خراب
 جمعی آید از مسلمانان با کت افکار از تیمور بکار بیخارج بود که مستحالی عم کرده ام که عملی نیست بر رکت کنم از این حسن
 تارک سبب است اعمال بر نمود طبع و کفا بجز بر زودت است و شایا اگر رفتی من در اکتا مار من شریک بوده اید بجز
 عمل سیم من خواهد بود و بجز ای که از شایسته مسلمانی را در سیر بر مذکوریم در سبب بجا می آید با کل جزو سایریم از این که در بار با کفا
 ما مضمی قرار گزیده ما فاست بود که او در زودت از آنکه آید و یقیناً بالذات چون ان تیره سبب جمع شد
 از خلیل در داده در روز چهارشنبه در دهم جمعی ششصد نفری در کت آمدند چون در نکا میکس پنج بسته بود که ششده قلن
 چون از راه بر طرف حیدر علی ظاهر می شد به دراز بند و در او از حد رسد نیز از دنیا از خلافت می تاریخ گشت در بدین
 موسم بجز آنکه در سیر محمد کبیر از بعد خود و قضا عزم نمود از سفر و سیر این از راه و او شسته اند در بدین می سرانجام
 او را نموده اند به شش گشت و فضایل او را بدین گونه کرده اند و فاسخ از راه او را برده اند اگر تو شسته اند
 در شایسته یکی از شهر در آن زمان که فضا گشته بای او می کشد مقرر سه مانیکه تیمور به کجا کار بود و کجا بگوید که
 یقین است که گمانان او پیش از دست آمده بود در روح او این در او در نا با بصری سر راه او را نقل کرد و این صحیح

چاپوس خوشام گو احمد بن محمد بن عبدالقدیر شافعی الافشاری المعروف بابن دریشاه است که بر خلاف اینها میفرمود
 بطوری که عداوت شدیدی در حقش پیدا کرد و چون ازین عداوت فوت او نوشته است معلوم می شود
 کجا اینها است که شرح عواصم و بیست و پنج موصی و اوصاف و اقامت علیهم السلامات صبا و حکم و هم در غایب
 صبا و در محل بنادیه و طفق میادیه مهملایا میباشند و درودها و نظوم الغنوم علی می بخیزد القلوب
 بسادک و ناهب الاکا و ادمات و اوارک فان کت لحد صبح هم فلانانی النفس و سخن غسان اصفوا
 فی اصصال الیلاد و العناد بلخس بران الحسین فان کت تودت العوص و بونت لافاس قحانات
 زمر روی منک ابود اوکان فی جراتک من جرد السلیب العدا صاهم و اصمهم می یامی بعون الله ساهو هم
 و بعد خوانده اجماع بیات حمد ما انذات و والله لا یخینات یا صبح من نود در سبالمون لواغ حبر حنجره و لا دایح
 لعلیب کانون لکن نساعتن این مرد عریب ز موقوف بر مع خوشام گو یان زبرد و در تهمان وی بلکه بر اعمالی است که در
 ایام حیات از وی ظهور رسیده امیر تیمور بچین اندام و کشارکی و در بیاض چهره و صلابت آواز انصاف داشت و در جای
 راست نکت بود صفات مخصوصه وی قابل ملاحظه است زیرا که در افراد بشر کسی مثل او صاحب صفاتی که در طلب بر کسی
 نوع من رفور مقصود و حصول ارم باشد نموده است شجاعت بیراث داشت زیرا که امیر زاده یکی از قبایل نام آلود و علی در
 نوبی که در ایام جوانی بومی رسیده در نقش اثر حکاکه و نجربت آموخت که حکمک و در باره است و در سیر و بر تهمیر و حمان سب
 و چپین در ان ایام بود که دانست که در اسباب نیل بر او و ظفر مقصود و اینجاست که بسیار کرد و در نظر نگه کرد بر زبان حکمک
 روی کردن نماید و در عطا و خورد در اسرار و در نوزاد خوشام افغانی نام بر میگردد و در هر معلوم کرد و بدین سبب بسیار
 در اطراف وی بود و آلات و ادوات نری خرید ساخت مشکل است که بتوان گفت که در مزاج این مرد خنده بود و با چهره
 که حرکت ابرو در سمت راست و چپ و ششمان خویش را مسخر ساخت و در طلی که او بود امر می پسند با وی تعلق داشت و مردم و پرا
 بر یکی نام میبرد و هر چه میخواست میخواست از در تمام عمر مقصود میفرمود چنان بود که علی الاصل این در ضمنی را صورت و
 همواره بیخ در مزاج ایشان نبود و حرکتش را یکباره در در حقیقت و بختی میگردید و در هر حال در آستانه بر وقوع سیر بسیار
 و شجاعتش را با انصاف با دوش میداد و عطا را ملاحظه است نشان صحنه بود بر کسان نشان چشم مقصود و اعراض بر سبب اتصال
 او با پدر غریبی در مزاج این قسم مردم داشته اند و هیچ آباء و اولاد وی نشان ندارند و این بود که سبب تکی و متابعت برای پسر خود
 سکونت در دریا هم پیری و بزرگی نبرد و درین زمین هم می ایستاد و من از همه پسران خود در نزد او که در
 جامه سلطنت در بر نمود چشم سلطنت و آرام پوشیدم از نسبت ساکنی کسین نهاد و ویست که پس از پناه سازم منم
 حضرت که گفت که یاد و خاطر بود با حمار در میتوان گفت که در بخار سبب سبب سببی مثل او بجا است نهاد و بود و قدر
 دیگران را نیز از زبان صحبت کرده در یاد بود و جاس میگردید و چون که زردت گوید و امر مردم که حق بسیاری را ضایع

شاه نند و هر سپاهی که به پیری رسد و بر از علوفه و مرتبه محروم و معزول گردانند و کار سپاه را پوشیده نماند و مردم
سپاهی که حیات باقی خود را بحال غالی میبرد و شسته سخن جلد نگاشته و لایق انجام و تربیت کرده و بر از انعام محروم سازند
و کارش پوشیده و در نهانی انصافی کرده باشند و یکی از خصایص بزرگ او ثبات رای و استقامت بود چنانچه در هر کار
که شروع کردی دیگر هیچ گونه مشکل ستراه و بی انگشتی و در او تمام آن باز نداشتی و خود شیکه در دیگران صورت یاس میشد
و روی بوجوب عواطف و تحریص بود و در چنین مقامات عادت وی بود که حکایت میکرد که وقتی از دشمنان فرار کرده بجزایر
سپاه بروم و چند ساعت نهادم آن جزایر بسیار بودم و در حال بیستایی خود فکر میکردم که تا کجا بفرم بر روی افتاد که در آن غلظت بزرگتر
از خود را گرفته و از دیوار بالا میروم و من محروم که از بیست و هفت و صد بجاکت افتاد لکن بوجه از آن دست نداده تا
بالا حره آن دانه را بر سر دیوار بردارم و دیدن به صورت در ساعت فوجی دست داده قوی در من پدید آمد و مادام العزیز
فراموش نکردم با بچه این قسم سردار باید سپاهیان برستند و او با شش با هفت هزار نفر ازین قبل متعلق بود اعتباری بخان
سایر ناس نداشت مقصود او بلند می نام و فتح بلاد بود و بجهت تبدیل اسبابین در و مطلب پر و انداخت که ملک با خاک
یکسان با خلقی با هیچ جیان نبود چنین را نمود که که شریعت میخواست و در اجرای لوازم مذموب استقامت و استقامت و علمای
احترام میکرد و ایشان نیز در عرصه با وی میگفتند که خدا ملک سلاطین میگردانند و او است و از گفتن خود این عبارات او همه
با معلوم نبود که یا خود متفقد بوده است یا میرانسته است که اینگونه صحبتها در خاطر باالی اثر نخواهد بود و در شاه رخ پسر علی کاظم
بخان چنان بنویسد منقول است که تیمور فرزند چنگیز خانی اسخ و شریعت محمد بر او ممالک خویش جاری کرد لکن چنین نماید
که بسیار که قواعد لشکری که چنگیز خان نهاد تغییر داده است و ترک وی در دست است بنیت مطالعه کلیات قواعد
حکومت که اینست خوب تیمور سیکو به که داشته است لکن یکی از قواعدش است مید به که قوی بسیار بصیبت امیرنورمان و
بینکت باشی و روز ماستی دره باشی بای لشکر به منصب تصاو و عدالت و تحصیل مالیه ممالک مغز و معین شده اند این قسم مردم
که صداقت سپاهیکری و جلا درت فخر بنیست که بنواسد دعوی کنند البته بجای این قسم امور بخورند علی الخصوص در مملکتی که
مقصود آبادی است علی نماید که در اینگونه مناصب منصور است این است که برای مزبور بسبب ظلم و جهالی که میوزند
همیشه باالی مملکت را یا نایل و جیان نگاه میدارند تا پادشاه خودشان بفرمانت ببلاد دیگران ناخت و مانده که بعد از تمیسه
مقامات مسوره شاید جوان گفت که تیمور اگر چه از بزرگترین ابطال است لکن از بدترین سلاطین است در قابلیت و
شجاعت و جوهر مردی او حرفی نیست لکن جبار و سنگین و ظالم بود حیات و عاقبت جمیع افراد بشر او در محال بود قوی و پیشفا
خواستن خود بر پرگامی نمی جنب جفا که از و فلایانیکه ویران و عوسمی که صاحب ساخت معلوم نبود و شکاه حکومت او اگر چه
صحنی بی اندازه داشت و از اینکه بنیادش بر آب بلکه بر باد بود تا حودامی داشت سلطنتش فوجی داشته بود و شسته حیاتش
کمیچه بود که بیا و مملکتش از هم فرود بخت اگر چه بعضی از اولادش بر برخی از اطراف ممالک سلطنتی کردند لکن فقط در هند و سنا

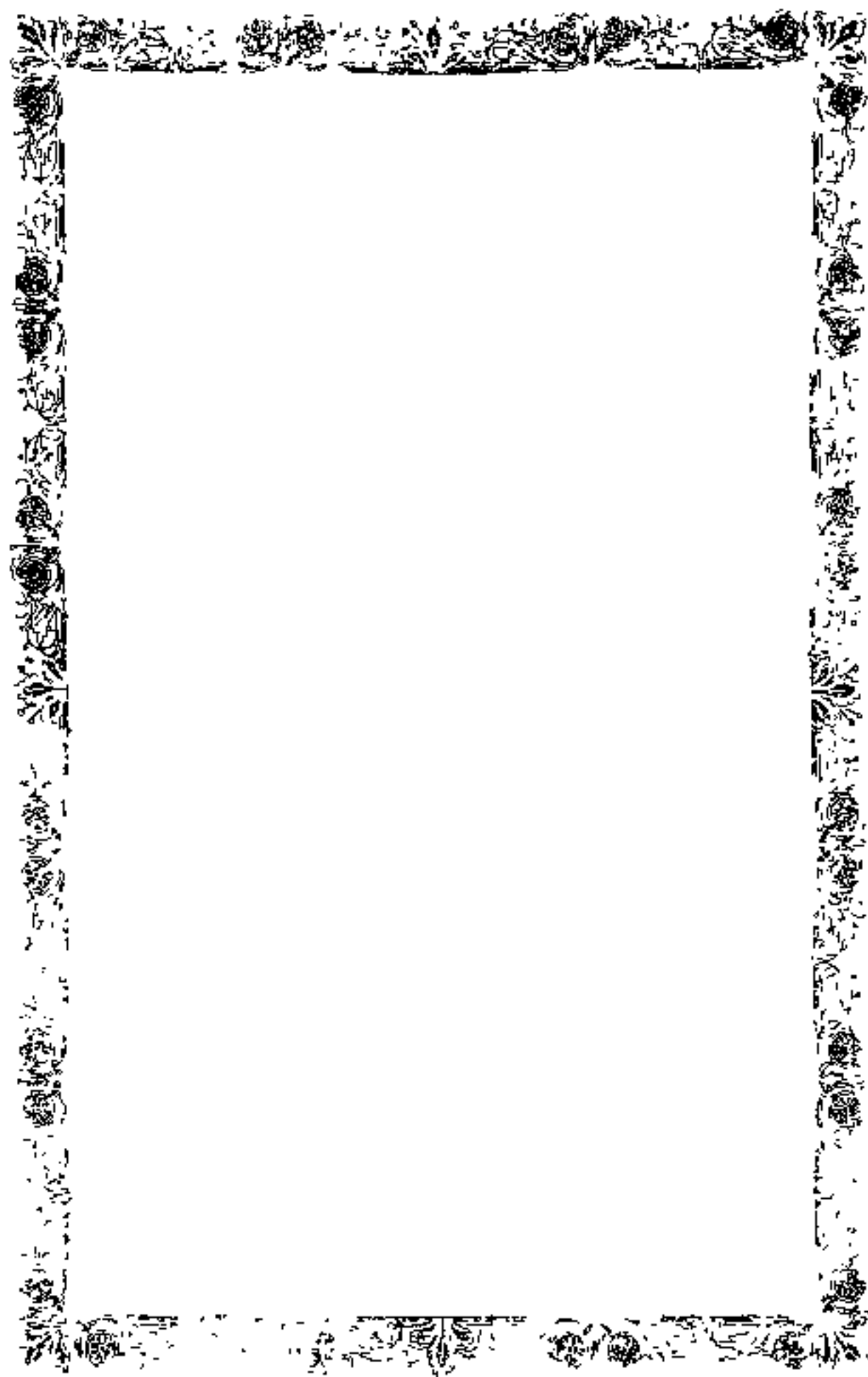
سلطنت ایشان طول کشید یکی از ایشان بنور ناند بجای عمارت از هم فرود بیختر به پشت بانی دولت کمر ز بخت دلی
 نشسته و نامی از پادشاهی بر خویش بسته دارد و حمل عبرت اصحاب بخت است تا حاصل نمود و در مرض موت پسزاده خود پیر محمد را
 و ایوب جویش ساخت لکن در فوت امیر تیمور پیر محمد در قند بار بود خلیل سلطان یکی دیگر از فرزندان زادگان وی که در آنجن در
 اردو بود و جمعی را با خود منفق ساخته سهم قند را که پای تخت مملکت بود منصرف شده بخت نشست جنگ شروع و بر حاکم
 مراد پیر محمد حتم شد و بعد از آن جنگ طولی کشید که بسبب خیانت وزیر خود قتل رسید خلیل سلطان صاحب صفات حمیده
 و حسن طبعی پسندیده بود و شاید که در حکومت و داعی مینمود اگر عین شاد الملکات سبب خرابی وی نیست این زن قبل ازین با
 یکی از سرداران نامآرایر سبست و تیمور دو دفعه اراده قتل او را نمود مردم را حاکم این بود که در حقیقت بعد خلیل سلطان در آمده است
 طاعتی تعذیر جهان بود و در مزاج عاشق مضمون خویش پیدا کرد که دینی برضای او در نظرش واهی نداشت خدا نایک تیمور از شیر
 روی بین فراهم آورده بود در مخارج شاد الملکات که اسراف و تبذیرش احدی بود صرف نشد و بسبب بخشش امرانیکه
 سلطنت وی اتفاق کرده بودند شده و شکایت خانوان محرم تیموری که بر یکت از تبار بزرگ و خاندان کبار بودند
 وزیر دستی نیکه و دانستند در دولت حسب شهره بود بر خویش هموار میباشند نمود منتقم گشته با تعاف طیار اگر تبه و
 مغبته با کاشف فریادند و بچاره بروض انکه جسده می خورده ملک مورد شاد الملک ساز داد و داشت خود را بکفین شوری مفاست
 تخوی بود و صرف نمود و از آنطرف شاد الملکات را در بجزیر کشید و باز از سمرقند گردانیدند مردم سمرقند که بسیاری از طلبها
 که در ایام خلیل سلطان بر ایشان شده بسین او میدانند و بعد از سبب خرابی سلطنت خلیل را هم نسبت بوی میدادند
 ابو افه فرصت صفت دانست انواع و اقسام فصاح بخت بوی بطور میر سایید و چون خیر عزال خلیل سلطان در خراسان
 گوشه سلطان شاه رخ گشته بجناب سمرقند رفته بدون نیازت بخت بر آید جمیع بلاد ماوراء النهر حکم او را کردند
 نهادند خلیل تا به مغارقت مشغول بناورده تو مسلم بدزده خدایات شاه رخ گشت پادشاه کریم الطبع فرمان داد تا شاد الملک
 بوی سپارند و مملکت خراسان را بوی گذارند بعد از چند سال خلیل سلطان در خراسان نفس اخرن کشید و شاد الملکات بر سر
 نعش وی مختری بر سینه خورده بدو طعن کرده بر دود او ریخت قبر در شهری دهون کردید سلطان شاه رخ پسر چهارم امیر تیمور
 در وقت فوت پدر بچکومت خراسان اشغال داشت و بعد از فوت امیر تیمور چنین نماید که خواست بر سر ملک ماوراء النهر
 نزاع کند لکن بعد از آنکه خلیل سلطان در چنانکه مرثوم گشت از سلطنت بیرون کردند صاحب سر بر جماعت محروسه گشت داد
 پادشاهی بود که کریم طبع و بیخاع لکن بوی نفس و خست بجا و نام در مزاج داشت در سنی هشت سال سلطنت جنگی که کرد با دیگر
 مردم بود که سرداران ایشان فریاد میگفت که از تیمور که بخت و در ایام حیات وی بجهول بود که بکند ایند بعد از آنکه خبر فوت تیمور
 در اطراف منتشر شد دست تقدی از پشمن بیرون کرده جمالی که از دست داده بودند دوباره بچکات آورده دست علب بر
 صفحات آذربایجان نیرو دار کردند شاه رخ که بنا بر مورخین سترقی در بهادری مثل سایر صفایا سر آمد این عصر بود با فریاد

سده و نهمه مصادفاده و در سرایه در برابر بیت نمود و بعد از فوت فرایوسف با پسران وی جهانشاه و اسکندر رحمان سلوک
 نموده تا بالاخره جهانشاه منقاد کشته از جانب وی حکومت آذربایجان یافت و خراج سالانه بر گردن گرفت و اسکندر
 از ملکت فرار کرد و این همه شاه شاهرخ را میل نشیر ملاذ بود. متابعت او گنای آن پسر جنگیز میجو است که خرابیها نیکه در ایام پدرش
 با طرف بلا و در صناف جهاد رسیده بود و تمیز که جهاد شهر است و مرد را فرمود تا دوباره بنا کند و غالباً جمیع بلادی که
 در مملکت وی بود در ایام حکومت او روی نیاوی نهاد علما را محترم داشتی و تحصیل علم در حقیقت و تحریص نمودی با سلاطین
 معاصرو با سلطت سفرو و مراسلات بنیاد مراد است و دوستی نهاد و خوانده امیر حکایت فری از سفارت تا بین وی با خانان
 چین میسکند با بچه چون جهان و یکسال انحرش که شد از کانی را در اع کفست و ملکت از پسرش از غایت که است و الخ نیکه
 جهان تحصیل علوم مشغول گشت که امور سلطنت سهل و محفل مانده جمیع سخن طرف بلا و در حضرت وی صحیح بود و در سراج الخ سبکی
 که نتیجه جمعیت و زحمات ایشان است منوب بدوست لکن این کار را بخت نه داشت از پسرش عبد اللطیف خرمیت یافته
 بهم بدست وی گرفتار گشته بعضی رسیده و عبد اللطیف نیز بعد از گشته شد به رفته شستاه پادشاهی کرده بدست سپاهیان
 خود گشته شد جدا می شود است بعد از فوت الخ یکدی می بینم از جمعی از پسرش توبه بر سر ملکت بهم افتاده اند و مرد را با این جا و دره چنان
 اعتماد بود که هر کس دعوی کرد که از سلطن نمود است خلقی بر دور وی فرایم آمده نام بدست یا بختی با ملکت یافت با قری با قدرت
 با بر سر زاده شاه رخ بر خراسان و بلاد اطراف و در ایام آن ملکت است بلا یافت و چون در شرب خمر افراط میکرد و بهما
 حال بجهت شکنج خاطر اسما سه دور بر تمام رضای توبه کرد و تا چندی بر ایام آن از ملکت و لکن بعد از چندی حکم عادت
 عیله کرده بار بر سر کار اول گشت تا بالاخره و سبب بیماری صعب شده در عرش را با خزر ساینه ابو سعید بن میرزا سلطنت
 بن میرانشاه بن امیر تپو بر جای با بر بر آمده وی در ایام شاه شاهرخ حکومت فارس گشت و بعد از فوت آن پادشاه در خدمت
 الخ یکت روزگار بر سر سپرد تا در خلال تغییرات و تبدیلاتی که در از زمان واقع شد در از یاد واقعه ارگوتیه و تا در فوت با بر
 خاست که سلطنت را مالکت و مملکت از والی موه و در مبادی حال صورت ظفر ز آنه مرادش ملوه که گشت و لکن بالاخره در
 یکی از حربه سب با ترکمانان فطی در لشکرش پیراسته در شکام مراجعت از در باغ او و احقوب کرده و در لشکر نموده زو امیر حسن
 سیکت پسر ترا گمه برده او را بغیر ساینه ابو سعید باز ده پسر با و کار گذاشت ولی عیبت قال ذکر نشسته مگر عمر شخ که در عهد پدر
 و والی اند جان یکی از اصحاب ما در راه اله بود و او پدر با بر شاه است که از غایت شهنشاه از تعریف مستحق است و با بر شاه
 جنگامی طویل و مردانه باشاهی خان از بخت آخر الامر خود را به بند و ستان کشیده و بخصایر است و مکارم صفات طو کانه
 در آن مملکت بنیاد سلطنتی عظیم نگذرد که اعتبار و انسانی می سالهای در از زمان بهره در بودند تا جنور نام پادشاهی در آنجا نمود
 بعد از فوت ابو سعید سلطان حسین میرزا می بقیر یکی از اخفا و تیمور بر سر بر ملکت از تعاجبت و بجهت فتوحات بزرگ که بر دشمنان
 و خصمین بر او ز بجان او در دست او با غازی طغیب شد و ایام حکومت وی مردم بزرگت بسیار بر صده ظهور آمدند و شاهرخ مشهور

خوانده امیرانده غایبی اوست و در کتاب خود ذکر جمیع صفات و فتوحات ویرانگیها و فضیلت سید بهر گنج در فتح دولت دی نیردر
مقابل آفتاب اقبال محمد بنان پهلوی که با برادران ملکات موروثی آورده کرده بود از فرخ آفتاب سپرد و لیکن دی بهر گنج از آن
که آخر سلسله تمویست که در ایران پادشاهی کرده اند چون سایرین تاب نظام اول از بنگان نیاورده شاه سمیع صفتی که در آن
اوقات بر بلاد شرقی ایران سبلا یافته بود و در تبریز مقام کرده چون سلطان سلیم عثمانی آن ولایت گرفته بود از بهر غلطی
فرستاده در سجا با پای خویش ملحق گردید که زوم که ذکر می آید ایشان دست برداشته بودند قراقرق و قونیلو و قونیلو و قونیلو
که سفید سیاه و کوسفند سفید بجهت اینکه شکل حیوانات فرورده را بر پرچم علم نقش کرده بودند قراقرق که سلسله طایفه اول است
جبری ملکیتی داشت و پای تخت او مشردان که در راه میباشند بود پس از وی سپردی فرایوسف اقتداری نام یافت
در مقابل ستمش مورمی پایدار می توانست کرد بعد از فوت تیمور از مصر مراجعت کرده و با احمد المغانی خاکم بغداد مصافحه
دو بار و شکر سلطنت بخل سایه بعد ازین فتح لشکری نیاده برصد بغداد گسیل جمع آوری کرده بفرم مقام شاه زنج میر و حرکت کرد
اما چون قریب بر تبریز رسید بغتة بسیار شده در یکی از دهان نفس اخضر کشید هیچ واقعه مثل فوت قراقرق کاشف از
بی ثباتی پادشاهی که فقط بر لشکر است نسبت بوزیران مردمزده بود که نظام لشکرش از هم گسخت امرای او هر یکت بخیال
خود را می میردند و جسدیکه چند ساعت قبل با احترام سلطنت با وی میریستند برهنه و با کوش بریده بر زمین افتاده بود
کوشش سبب آبروی قومی بدند تا بالاخره جسد متعفن شده را یکی از صاحب منصبان در محم کرده بخاک سپرد و میر قراقرق
بعد از پدر برادر خود ابو سعید را گشته جای پدر گرفت و چنانکه گفته شد با شاه رخ مصافحه از بهر میث داشت و شاه رخ
ریر غنیمت محالکت خویش گردانیده تبریز را به جهان شاه برادر او داد و اندک مدتی بعد ازین وقایع اسکندریه دست
سپرد خویش گشته گشت و جهان شاه در تبریز استقلال یافته که جتان و اغلب بلاد عراق و فارس و کرمان را نیز فتح کرد بعد ازین
فتوحات عزم شجر خراسان نمود لکن چون جز غنیمان سپران خویش در بغداد و تبریز سفید لایه شده بدفع دشمن جانگی مراجعت کرد
یکی از سردانش سپردان خان که در بغداد دوم از مخالفت میرد قدری در مخالفت آن مترشاست در دیده لکن او را در شکر گشته
مقتول شد و جهان شاه بهر از غایله فرزندان خود فراغت نیافته بود که بدفع او ازین حسن با حسن طویل میرزا که قونیلو که
در آن اوقات قوه گرفته و بر دیار بکرو اطراف آن سوزی شده بود و مجبور گشته جمع آوری لشکر نمود هم در جنگ اول و بیت
با جز سبب سپرسن حسین علی لشری کران فرایم نموده بخون بدرخواست لکن بجنگ بدخست یعنی او سبب از او زدن حسن
یاخته دستگیر گشت و با تمام منوبان و قارب بقتل رسیده یعنی از خود زین کوبد که قتل جمیع سبب انتقام حرکتی بود که اسکندریه
قراقرق نسبت بقرا عثمان جدا بر حسن بکیت کرده بود و آن ابن است که چون اسکندریه را شاه رخ گردان گشت بحسب
اتفاق قرا عثمان بجنگ دی افتاد و اسکندریه را در از زنده از هم مجوس ساخت عرق عثمان در سجایانان بهر چون
اسکندریه آن ملک گشته تا قرویرا شکافه و جسد بر ایسوان در زنده و گردان زنده میسوزد با علامت فتح و رسد آن صرا

بر تئیب برکت مندر شاو و شهرت زید و یافته مردیست که سلطان بن ناصر خان و صدر الدین آمد و شد میگرداند
 چنانکه منقول است که امیر تیمور یعنی بدایه بی غایت و در گفت که اگر حاجتی بس از آنجا آید آن معنا بقت خواهد
 صدرالدین گفت امران روم را در این است قول صاحب زید التواریخ اگر چه غیر از نسبت این حکایت را به
 شیخ صفی الدین میدهند بر سر تقدیر تیمور بنا بر خواستش مرد حق باطلاق امر حکم فرمود و هر دو میکارند قیام نامه با منی یافتند
 شکر در سلطنت مریدان محبوب گشتند و سزاوارست بر اداست خدا که بر همه بیست فرزند او که در سجای سب که امیر
 تراوگان روم بر و رایتام امیر زادگان گشته و پیر زادگان خود را گنجهت در مانده سلطنتت و هم رسایان بد با بجز خواج
 بعد از باران کلمه بیست تقدیر و از آنجا مقصد اصلی پوست بر او نمود در آن شهر باقیست و امیر شیخ العجم خواهد
 چون خرقه و عمامه بر حسب و رانسته بجنبید رسید اجتماع مریدان سجای رسید که جهانشاه از او گفت که از ترکم فراتر
 دوران او ان بر او با بجان عظمی بود از اجتماع ایشان تویم شده چندی را از او بدین میرون کرد و بنیاد بر پایه بگردید و امیر حسن
 بیگ که از ترکم آن فرستاد و با و درون همی حیل مشهور است و شمه از احوالی در او اراق مایل بهمت سخن را بخت باقی
 در غایت تجلیل و احترام پیش آمده در نهایت رعایتت خاطر عهد داشت و خواست خویش را بجا آرد و او ای در دکن بد است
 سن و حماست بر او توانست کاری بکند که دوباره در آنجا مست در او بدین بویک اندازد و بر شده بطرف سوادین
 دوران ملک در محاربه که مابین او و عثمان گشته و فتح شد بر غم خبری ترکست چنان است پسرش سلطان حیدر که خواهر زاده حسن بود
 و در کشت و سلطان حیدر با است امارت و راست و ولایت با هم عهد شده و چون ز طرف ما در امیر آمده
 و سلطنت بود حکومت پیش رفت و جلاد است آغا نهار و او درون جس خاری آر کرد و آن او تاست جهانشاه و سلطان ابو سعید
 از میان برداشته سلطان با بد سلطان از جمیع ممالک است بود و قدر خود را می داد بنا بر سرور خان اسلام نام از خیره علم شاه است
 لکن یکی از خردان فرنگستان گردان آقا شده و در دیوبند بگوید که ام از خیره با ساو مادرش محمودی دختر پادشاه
 بود علی امی حال سلطان حیدر از آن دختر سر برود آید سلطان علی بر آید هم بر او شاه اسمعیل چون سبزرگه از سن
 بعد شباب رسید حیدر جمع آوردی مریدان کرده با تمام خون پدید آید از آن کشید و با حاکم آن مملکت مصافحه آید
 یافته بقبل رسیده بخش بر او بدین بر او در فون در پایه گاه مریدان با حاکم و سلطان علی بر او از آن یکی از قلاع اصطخر فارس
 مجوس کرده نهاده بر بند بر او از آن مجوس بودند تا در وقت بقوب دست بچکات آورده از جنس سجدان بافته بجان
 از دیوان شافیه جمعی از مریدان ایشان سخن شنیده سخن با از آنکه گفته است که جمعی فرام آید شایعی دیده و سلطان
 علی بقبل رسید و برادران و حتی تبدیل کنان سلطنت کرد که در آن وقت بود در بام و در آنجا است
 اسمعیل بر که چنانکه حیدر طغیان بود تا آن حد که در آن روزی خیزش کرد که همه متقابل در کرده و در میان جمع
 آردی مریدان خود با آقا و آنرا با طرف سردان در همه سردان و شاه را سلطنت چون بجز آله بیگانه از آنجا

آن قوتیور سید مضرب تنه پنهان می لشکر کشید لکن او نیز مانند حاکم شروان بر سر میت یافته شاه اسماعیل ملا و آذربایجان
ستولی شد و تبریز را در ملکالت با است و شرف سلطنت و امارت خود ساخت سال و یک لشکر بر آن کشیده در نزدیکی همدان
با سلطان مروی یکی بر آرزو می آید قوتیور طرح جنگ سلطانی انداخته او را نیز سزیم نمود و بعد ازین فتح بزرگی بر جمیع عراق احکام
و می نفاذ یافت و هنوز چنان از روزی که کیلان را با کرد و کشته بود که ختیر کج خاقان امیر کج و بارگاه شد و سید حمید در پیش
پادشاه علی لاسفلال ایران بی کم و بیش گشت با بخت فایده بزرگی که شاه اسماعیل را درین باب داشت که از خاندان ایران بود
و بدین سبب طایفه مروی نیز معرض عداوت کسی بر نیامد و غالباً جمیع رعایای مروی در می بچشم عقیده و ارادت یکنواختند
و شامیر آباد اجداد مروی همه تصوف و وحد بودند که اعتقادشان بلاشک اعتقاد خلافتشان است و بوده اما چون سر شاکر
از شاد و حدت و آزادی از خلافتی گشت مخصوص ایشان و دست او با هم اختیار از ادوات آن مقامات کوتاه بود لاجرم
مرویان را در امور سبقت داد و کنجایش حوصله پایه شور می باید و بجهت این امر حث علی که هم نسب ایشان بدو قتمی می شود اختیار
کردند همه مجانبین عشق احمد مرویان حال عربی بود و اهل حث علی بود آل علی صاحب و پسر عم و داماد پنهان است
چنانکه معتقد بالای ایرانست در چهارده سالگی اهل کسی است که به پنهان ایران آورد و تا اتمام حلیت بر عقیده خویش ثابت بود
ارادت از سچو یک کم بود در شاعت از همه پیش بود پسر عمش و پسر او است و این سبب محبوب ترین دختران
خود را بروی او آورده و هشی خویش ساخت لکن با این همه از حق خویش محروم ماند و تا خلاف در امت و واقع شود شمشیر از فلان
کشید و بر رویی که در ایام خلافت بوکر و عمر و عثمان بومی سید صبر کرد اگر چه بالاخره پای بر مسند خلافت نهاد لکن خلافت
در چندین طول نگهید و بجهت اینکه قطع سازند با پسر پنهان و با عیان خود فضیله امر حکومت را بشمی حمل است کرد و قبل از آنکه به
نهاده در مسند و پسر از خلافت خلع کرد و سبب مصایبی که بر روی او آوردیم از صدر اسلام سلیطن بدو فرقه شدند و این
اختلاف سبب مدنا فریب است که کجس بن علی اده او را ابوای خلافت طلبیده اند و در کربلا بخواری تمام کشند از آن
بیزیت و همچنین سبب بلالی که بر برادرش رسید یعنی دشمنان دینی او را فریب داده و او را ستموم ساخت از زمان
حدیث این وقایع تا اکنون ظایفه بوده و هستند که عقیده ایشان است که حق با علی اولاد علی است و بجهت روی در دو بر
خلقه و خاصه این حق اولاد است میفرستند لکن چون غالباً ریاست در این سنت بوده است اینطایفه معتقد بر سبب بوده اند
و مکر ظلمهای سید بر ایشان شده است احمد سنا اسماعیل به از اند سبب شریعت معتقد علی اسم مقدسی بود که علی لاسفلال
و ر باها مبارک گشت دشمنان را در خاندان در فرقه و دیواره در خاطر با خطر داشت و لابد در دست انجیالات و
موجب است این عقاید بالطبع سرشت عداوت دشمنان می و بهین قسم موجب عداوت کسانی است که به دشمنان مروی میگویند
از نجاست عداوت شیعه دستی در هم از اینجاست که مرویان صفوی سنجاح دی و بخت حضرت را در بعضی دشمنان علی
سید منتقد بنا برین هیچ اسبابی مثل انگونه عقیده بجهت ترقی مملکت ایران مکن بود نهی بود که در هر سینه شعله ور شد و تا آنرا



پشمال فرودشت بغداد و طبرستان و قزوین که از قدیمت حکومت آزادی و عدل انصاف مستخضره مؤثر افتاد شاه
 اسماعیل عظامت را الکت ترقی دولت ساخته بحد اقتدار بکار برد و غایب نه چنانکه باید تحصیل کرد هفت ایل ترک
 اساطیل و شام و نیکالو و بهار و لوز و آذربایجان و قفقاز را که همه اسباب ترقی و ظهوری بودند بکلاه سرخ و لقب
 مزبور در اقطاع و ایشان نیز جاری نماید تفصیل جنگهای می نمود بل باطل غل خواهد بود پس از جلوس تا چند سال پیشتر
 بلاد می کرد از ایران سلطنت او کردن نمی نهادند استخالف است و بعد از انجام این امور بعد از اطراف و حوالی از ارض
 ساخت و در سال بعد این فتح با اوزبک در خراسان مصاف و ایشانرا شکست داده سردار نظام شاه سیبک خان
 بقل سپید و بدین سبب جمیع ممالک خراسان ضمیمه مملکت و تیمه سلطنت ایران گشت بعد از آن عطف عثمان به سبب صلح نمود
 آن و بار از تبریز کرده مراجعت بلده قم نمود و آنروز از پنج سفر آموخته بود که خبر رسید که لشکر اوزبک بمکه آمد
 ناخت آورده اند بنا بر این مجدد لشکر با نصاب کشته و اوزبک از ابرو بگریزیت نموده جمعی از ابطال حال خود را بجا نداشت
 آن اطراف امور ساخت و تا این تاریخ ظفر و بر روی طازم رکاب و ظفرم جناب روی بود اما در این اوقات سلطان سلیم
 رومی بالشکری هزار و کارنامه از غنایم با ایران روی نهاد و بنا بر مورخین ترک سلطان سلیم لشکر اصلاهی جهاد در داد
 این مجاریت را غزای باعدی دین تمام نهاد چنانچه در وقایع مورخه در آن اوقات از شاه اسماعیل سلطان علی تعبیر میکند و یکی
 از مؤلفین فرنگستان که تاریخ اسلام را نوشته است نوشته است که سلطان سلیم شاه اسماعیل فرشته است فعل کرده است در سیاق
 عبارت غایت بجز و غیره تاریخ را در دو همچنین پیش از آنکه لشکرمان را در این جنگ اعلام و بنده غلامی ترک فتاوی نوشته است
 داد که فعل یک شعبه ایرانی فضل انگشتن جنتا دیسویست القصد در عهد و آرزو با بیان جنگ شروع شده شکست عظیم
 را بر ایرانیان افتاد و از بزرگان با مر میر سید شریف صدر الصدور در واقعه بغیر رسید مروست که در آن جنگ اسماعیل
 الغایه مردانگی و هتور بطور رسانید چنانچه گویند که سلطان سلیم فریاد و ناله بهار اباد بجزای قوی و حکم در برابر صفوف بجهت
 دفع حملات سواره دشمن سقناق آشنند و پادشاه بهادر با ضرب شمشیر بخیران استحکام راز حکم سلاسه دنی با این همه فایده
 مترتب گشته ایرانیان بر زمین ناخت بافته و اردوی ایشان تباران خصم رفت از این شکست و ضمیمه شاه اسماعیل خان نقش
 بست که بغیر العرکسی رویانند از اندر سلطان ترک را ازین رخ خزانم و سینت که از لشکرگاه حریف بچنگ ادا و ترقی حاصل
 نشد و سبب علت ذوق صلاح در مساوست دیده تیمه ریا و یک از آن بعد بجهت فتح ایران سرانجام داده شد بکار مجاریه صبر
 و طایفه هر کس منت است بکار چون بعد از چند سی سلطان سلیم فوت شد شاه اسماعیل نارس که شده که حسنان شمشیر خود در این آخر فتوحات
 وی بود چندی بعد چهره زیارت بقبره و اول خود بار در میان دیده از در بیان حال آنکه شناسان ایرانیان در مدح وی شناس گشته
 و او ابالی سلطنت تویم و حامی مذرب ششم ایران شناسند در کتب و تاریخ او اسباب بیان خواهد کرد که احتمال دارد که او از
 آن همه عراق که در تجدید و تحسین می میکنند نیست لکن شکست که او با دشمنی بود و قابل بهادر و در جمیع عمر بگذراند شکست

از دشمن یافت و سبب حقیقی آن نیز تو چنان بزرگ و عالم بود که سبب بر او است و مخالفت با او بی فتنه است
باید که گرفته باشد بود الحقه و فاش در دو شهر نوزدهم جنب شده و سی از هجرت واقع شد و چهار سپه و پنج در جزایری اند
نام سپه روانی نام سبب میرزا و سام میرزا و بهرام میرزا و القاسم میرزا اطلس در سن ده سالگی حکم و راست بر جای نشست
و چنانکه نامول بود و شش ماه امور در کف کفایت در آنها و بنور تخت وجود او آرایش و او از حضور بر تخت آسایش یافته بود
که حکم جبار پنی دفع عید الله خان اوز بکت لشکر خجستان کبک لکن چون شهید که باین دو طایفه فریباس یعنی شده بد شده
در رفع نزاع حفظ موقوفه بجهت پادشاه است و الا سبب بر هم خوردن مملکت خواهد شد باید یکی از امر را بجهت مصلحت سرحد
که آتش تفرین که تفرسایست بود در جهت مود و بعد از قطع مایه راع علی بقول خجستان باخت در عیاست می امیر بکر برای دفع
ترکمانان در آن سرزمین کند و بود مصافحه بهر میت یافته بود لکن عساکر پادشاهی باین جام و مشهور با ترکه دست درگزرد
ایشان از یکی از جای کرده از پای انداختند بعد ازین فتح بجانب بغداد حرکت نمود و در وقت انظار طان بکدر که دست تغلب
و تصرف بر او ادرار کرده بود در کف تغلب سبب با تخطا اگر چه بر عادی خاجیه در سر طرف مظهر و منسوب گشت تا چنین بنیاد که
در او اهل سلطنت علی اتصال بسبب بکبر و تجر امرای فریباش نزاع ناگه در اثنای شب طلوعی داشته است و از جمله وقتی قبیل شامو
با اهل کلکو مشارت آن و اخذ و جهان سلطان را که امیر ایشان بود نقاب کرده تا اینکه از نیم بانه شهید پادشاه پناه برد
بالا فرود جنگی بر مانند و در بین شان شامو و اریا اعداد گفته شدن اسیر شامو و جب حرارت مملو گشته مستعد قتال با اهل شامو شده
و بیخ چیز آرام نمی یافت مگر اینکه پادشاه را با ایشان بسیار نه با عماره احراری چون پادشاه جوان بدست افتد امیر ایشان
سلطان ایران بود و نام سبب در آن سال در ده سال از عمرش گذشته بود و این نخست چنان بخرکت غصب می کرد که بکلی
با حضا جمیع امرای لشکر و مایه از ایشان برسد که آباء اسی سیزده که پادشاه ایشان امیر نظامه تا بکار متوجه چون امر از پادشاه
خود بکمال باشت فرماند و تا بر اهل کلکو حمل کنند و اگر چه ایل مزبور قدم حرارت و جلاد دست قهر و تا بهسولت عساکر شاهی
بر ایشان غلبه کرده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و بقیه تیسف سلامت در که بزورنده اخبار این قبیل اقتشاش علی چون با
اطراف رسید اورگان فرستت مهمت دانسته دیگر باره بمالکت خراسان تاخته و سرات را تا به بیجه ماه محاصره کرده
کار را با اهل نهر جهان تکمند که بوستت سکت و که بر سده حق میگردد لکن در سبب در ایشان رفت و او از بکت دست
از محاصره گشته روی بجا خود نهاد و چند می بعد از وقوع این کیفیت خبر حرکت سلطان سلیمان چنانی به شکر ایران در احوال پیوست
باین سبب در پشت و اضطراب مردم شد تبیین این مقال بلکه با حکام مزبور اند با بکان جمعی از ایرانی بخت ایران سلطان
سلیمان را به شکر ایران تر حسیب گردیدند و علیه سبب با و زکات جلاد ایران تا حقیقت جلاد بکه در مهمت علی ارس و باین دجله و
در واقع است مصلحتی از خواجی که در آن شهر رسد آورده و سر نیز از همه آن موجود است مصلحت و از آنجا سلطانیه تمام
لکن سببی هوای مسلمان بکرامت ارس و آن محمد شد به بمان بعد از جمع نمودن آن ملک در تصرف آورد و سال که ایران به عاود

شود و آواز و بجزورتند که بمالکت خویش مراجعت کند چون سلیمان جهت نمود پادشاه ایران بجانب ارمیتیه لشکر کشید و و قریب
 جمیع بلاد که در دست ترکان مفتوح شده بود استرد او نمود و طینان سیام میرزا سبب انقراض صحاحات خزان شده و بمیدان خزان
 اوز بکت با زبان صحاحات تاخت آورده هرات را گرفت و چون بجز حرکت طاهب استیبه شهر را غارت کرده و با غنایم خود
 از بیرون گذشت پادشاه کاتب قدر بار در حرکت آمد و سام میرزا که آن ملک را بطلب گرفته بود خبر توجه و خبر بدگفت
 شنیده فرار از قزاقان است و حکومت آن ملک بر پیر باق خان قهر گرفته شده شد اما کمران میرزا میرزا باکر که در آن
 سلطنت دلی داشت قدر بار یافته نموده از تصرف پیر باق خان امتناع نمود این اقل دفعه ایست که اسم میرزا باکر که حال
 سلطنت ایران در خانواده ایشان است بجز سه داور این سید است لغرض بیاور شاه پادشاه هند و عثمان در عهد وی
 از هند و عثمان بگریختند و بیاد شاه ایران برد و باقی ایران در سر عهد و او این رهروی نان و سفره و عیانت خراباد و مرآت با جوی
 کرده اند و در دجله و در سیلاب خوبی بجهت انظار این صفت بود شنیده شده است که یاد ستاهی را بعد از آن برده این سکنت
 باین فرام بازی حرکت کرده و در بان مردمش با وی ساوکت نموده و با آن عزم و جهت در استخلاص می گویند و با سید جمیع خزان
 ملک در اعزاز و توقیر و ساجیدن او کرت و بکرتیج و تخت خرد و سعادت شد این رهروی در این هر دو ستاد است و
 و در میان شود سز است مع الحدیث العاص میرزا برادر طاهب سبب بجز حرکت برادر شنیده و بدون اینکه تحقیق صدق و کذب
 مستطاب کند علم استغفار این اثر است و چون معلوم شد که خبر تحقیقی نداشته است دوباره در سلطنت نهاد اما بعد از آن بجا
 خود اندیشم کند شده کما سبب روم شناسند و با سلیمان بفتح سعادت بی در میان نهاده اورا بختی از این فرعیب کرد و القاص
 و در میان بیاید و در اگر میخواست بر سعادت با سلیمان برقرار بماند شاید بظرف عظیم مقهور میشد ولی بخت بر او حق سعادت بود
 بچاره و نصیب بر بر وسط مقال که چون العاص با بصفهان رسیده لشکر زکات جمیع ممالک آذربایجان امتصرف آورده
 سلیمان عزم کرد که العاص را بگیرد و القاص را همی بجزر شده بگردن آن که بخت و در سر خاب بیگانه از دلان که در امر می بجزر
 آن ملک بود و در شهر و در قاصت داشت طلب حمایت کرده استعانت جهت سر خاب بیگانه جدا رانده شود اورا
 شاه طاهب سبب سیزده طاهب و در اید کرده بنور سالی گذشته بود که در جیانتن آن خرد سید و حکمان ناس این بود که اورا گشته بود
 که سر خاب بیگانه چنین طلب هرج و مرج که ما بین برادران اصلاح خواهد داد و بالذات من مصالح نامشود که در آن طاهب است بدل که
 بود که حکومت شیراز با العاص گذارد لکن فونت العاص در شهری سالی هزار تومان از خزان شاهی برای سر خاب بیگانه
 کاشف عمل شد با بجز خبکت با تراکت که چه تا چند سال طول کشید لکن کسرتی واقع در برادر که قابل ذکر باشد طاهب سبب که در میان
 و چند شهر که بیگانه از در میان گرفتند آن چون لشکر بیست و مو اهل در در سبب است سپاه ترک است و چون بعد از
 اندک مدتی آراکت و باره بقتضای العود احمد عمل کرده پادشاه ایران اراده و معاوضی که باقی که در میان با تراکت
 کرده بود در جنان در چشم رفته که دوباره آن ملک را لکه کوب سبب آن نبود می هزار نفر از سکنه آن بار با میرزا رود و سپهر

اوقات آفتشاهی در ممالک روم روید و بسبب اینکه سلیمان فریب یکی از زندان خویش اخذ کرده فرزندان خود را محفل ساخته بود و چون بخرموش کوشن ایلی ملا دگشت بسیاری از اصناف حاکمت مراد اطاعت مجبیه کردن خود سری برافروخته و بصورت سبب این شد که جبهه بی ایلی ایران را آذمی حاصل شد و این آرام باسن و مزاج شاه طهماسب بزرگ آفتی داشت و شاه طهماسب در فرزین با سیرت مشغول شده اداره سپاه را بعهده امراد سرداران موقوف نمود و با برید سپه سلطان سلیمان از پد کر خجسته بوسی پناه رود در ابتدا می امر شاه طهماسب با وی در رعایت مروت سلوک کرد و لکن آخر حرکات نامناسب او ملازمت شاه پادشاه ایران را مجبور ساخته پسین امر مامود و چون معاهده مابین او و سلطان سلیمان صورت یافته بود او را بر پد رسید و تقبیه جهانی معاهدت نمود از بیست سال آخر سلطنت طهماسب اصول قایمی که در کرده اند یکی آنست که از سالها از بیست با طرف بر اسان و دیگر طایفه خط و غلام است که در تمام ممالک روید و گویند کار کمانی رسید که مردم بکند بگرد و ندوی که اولاً معتبر گوید که بعد از آن ایام از آسمان چیری بر پد شبیه بدانند که م لکن گویند مردم از با قدری آرد مخلوط کرده سبج میگرد و از بر عدلی صالح تر بود و با این واسطه از خط سبجانه یافتند و دیگر طماعونی بود که در بعضی از صفحات روید و از آن بخل در ر و پل سی بزرگس آن نکرده تا بود شدند ایام سلطنت طهماسب زیاده بر جای دو سه سال بود و شصت و چهار سال عمر کرد و او پادشاهی بود بزرگ و سخاوت موصوف و محترم و عزم معروف و اگر چه صاحب صفات برکت که سبب آتیار سلاطین است بود مگر اینکه از جوبلی هم که لازمه مکتب و ممالک وی بود بری بود و اوایل عمر جاهلی با کتاب ملاهی و سناسی اندام میبود لکن با بر قول صاحب زنده التوائنج در بیست و نه سالگی از بواقی اعمال با دم شده لو ش و در سن هفت و بیست و شصت و حکم کرد که جمیع مشرفانهای مملکت را حرا بگشاید و تقصیب عربی در مذنب دانستند و ما بچه از هر کتی که با یکی از مشرفانگریز کرد و معلوم بنمود بلکه آنکه ایست میل است که در معنی در دایره تجارت مملکت خویش دهد و بعد از آنکه از تجار در از رعیت سخن با بران نمود و مکتوبی مبنی بر مغارش با جرم بود و کاستف از اراده خود پادشاه ایران نوشته و بر زبان صوب کسبیل نمود یکی از مشرفان مکتوبی که در معنی با جرم بود از حضور طلبیده نه پادشاه یکت حبت کفش فرستاد که بوشه بجز دست پادشاه رود که مباد پای صوب زین سرای پادشاه مسلم نجس کند و چون بحضور پادشاه رسید سوالی که کرد از این بود که بچه بر کار آمده بلکه پرسید که او کافر است یا مسلمان چاره گفت نکافریم نه مسلمان بلکه بیوی ام و احتفاد من این است که هیچ بزرگتر از سایه پهنیران است پادشاه گفت ما باید و کفا حاجت نیست و در اجرت داد چون آمد بیرون رفت شخصی در عقب وی روان شده تا پسر در سرای سلطنت بر جای بای و خاک میر بخت این عمل معلوم بشود که پادشاه او را جقد بجنس میدانست الغرض طهماسب فرزندان بسیار بود لکن پسر خرم او حیدر میرزا از سایر فرزندان نزد وی عزیز تر بود او را همواره نزد خود برادران نگه میدار و در حسن صورت و با شکوهت بلاد دور دست مأمور میداشت بعد از فوت وی حیدر میرزا فرصت غنیمت انفسه سرای پادشاهی و خزانه را تصرف شده خود را پادشاه خواند در سلاطین بختیوریه هم بود که بر یکت از فرزندان خود را یکی از امر

مقتدر میگردند و با بنوا سلسله اختلاف با این امر حاصل کرده آن اختلاف سبب دوام سلطنت میباشند و چون بعضی از
 بزرگان مشرب میباشند از سود نداشتن آن اندیشه داشتند اهل شایستگی که چند میرزا بجواله ایشان بود سلطنت می یابند
 اهل ایشان در چگونگی نظر سبب میرزا امیر چهارم طهماسب بودند و اسمعیل میرزا در وقت فوت پدر در قلعه کوهک در حبس بود
 و چون چند میرزا بعد از فوت پدر حاضر بودند و خزانة ابد تصرف داشتند اگر میداشتند چه باید کرد سلطنت بروی منقرض
 لکن بر بخت طایم که یکی از خواستین حرم شاه طهماسب و بصاحت منظر و قاطینت نظری استوار داشت او را فرستادند
 روز کار بروی پناه ساختن بر بختان خود ظاهر شحالشان چو کس بود و در ایام حسانت شاه طهماسب در حرم اقتدار می تمام داشت
 و در وقت بیماری شاه طهماسب حرکتی از وی صادر شد که چند میرزا باید بدانند که او با وی دشمن است بر بختان او منجی
 اندیشمکت گفته بود بدن پادشاه سرداشته بود که گرم گرم دویده خود را بسای میرزا انداخته بروی منقبست و سنگ
 کشت و درنده عاگرد که او را یکی از بدکان صادق و بردگان ششخ خود اند چند میرزا گفتند که اگر برادر خود را از طرف من
 رنجیب کنی چنانکه بر سلطنت من اقدام نماید از تو این جوایم بود بر بختانم او را خاطر جمعی داد و بطلب برادر بیرون رفت
 و بار آورد بدو بست خرابی و بر آورده پس از آنکه دوستان وی جمع شوند چند میرزا اقتضای و علی العود قاصدان بطلب
 اسمعیل میرزا فرستاده او را از زندان سلطنت باوان سلطنت سایدند از ایام سلطنت وی که طوفانی کتبی چیری بر وصلای
 اعمال و قباچ افعال وی مشغول نیست خروج یکی از قاریب او سلیمان حسین میرزا و الی قندمار مدعیوی پادشاهی چند روزی را
 در متابعت نفس خبیث شایع بود تا وقتی که میان چگونش بدان سبب منفرزل گایر که خلاف رصای رعایا مانند بنفوانست
 کرد تا فوت سلطان حسین رفع مانع نموده جاست نظرس روز که جمیع شاهزادگان که در قزوین بودند بغران وی نقل سید
 که علی میرزا که او را گوگرد محمد میرزا مسرر بکت طهماسب بجهت ضعف طبیعی که در نهر داشت او را قابل شعل خلیف سلطنت سید
 در ایام جویه پداریالت خراسان بدو مخصوص بود و بعد از آنکه او را شکوشت تبر از فرستاد طهماسب امر کرد که پسر بزرگ خود
 حمزه میرزا را همراه سرد و پسر که چکت خود عباس کرد در وقت ظهر در بغن لالا و دیه بود حکومت خراسان بوسوم و علی علی
 شاهور که از امرای معتبر بود در تربیت طفل و تنبیت ملک نامور سار و چون اسمعیل بر تخت برآمد سلامت خود را از سبب
 محمد میرزا و خاندان ویانست نندارد و در او از دم رمضان حکم شد از فرستاد تا او و شوهران او را بقتل رساند و همین نوعی
 بخراسان در باب شعل عباس یعنی او را خان صادر شد صاحب زبده التواریخ گوید که حکمی محمد دو سو که بخراسان بجهت کشن
 مغل فرستاد تا ماعلی علی خان چون ماه رمضان بود اجرائی حکم را بچوین بر داشت روز آخر رمضان قاصدی از قزوین بهر
 رسیده جنس حوت اسمعیل را آورد که در میرود هم همان بار برگرداند از حرائی حکم دست اجل که پانز گرفته بود و همچنین میرزا
 فرستادند که ساعت اجل را که محمد میرزا در سلجان در بر آمد و در قاصد حرم خجانت آورده که بصفت دست اسمعیل
 سیاق و روشن بد کالی و بر بادست سید به مرو بست که بجهت عادت او این بود که در لباس سیدل مسند و حرس کرده

شکر درش کردی در بوق سی طو افروشی بر چشمت سگت نام زنی حسین اتفاق افتاد که تا زدیگش صبح با یکدیگر درش کرده فریب خج
 جنگی بر شاه بلبه موده بجای حسین بیگت سفت ددام که عادت از سینه منتقد چون صبح شد معلوم گردید که شاه کجاست در شاه
 طو افروش جمع کنند لکن چون در عرصه از اندرون بسته بود کسی بجز آنست ایگت در وقت آوری دبد موده چون وقت بگشت
 دیده افروخته متوجه شده و او را در امر کرده و او را برش فی الحود آمده حکم گرد تا در از اینست که مدح و داخل شده مدیدند که
 اسمعیل مرده در فتنه مسک بهلوی از شاهاده است طو افروش راست کرده حضورت و انهدا استخار کرده از نظر و می خنان
 معلوم شد که شاه علاقه بر شاه اسب منافع عادت محمود صحرانک بان معاد و خورد و همچنین گفت فوطی معجون را که آوردند بار بود
 سخاوت همیشه که سر بسته میآوردند من با دی بدین معنی اشارت کردم گفت رد است یکی از زمان چهارم در حضور من آن در
 کشود با برین صبح را اخفا و این شد که او را هموم ساحتند لکن سگت را را سگت از جنگت حسین ظالمی بیاکت استخار صبح شده بود و بگوش
 سده و فتنه حقیقت حال بر نیامد و علی العود محمد میرزا با سلطنت برداشته و او اقول که یکصدار بطوس کرد فقل امیر کس و جوهر
 او بود که هم اتفاق چون بر او در هم طالعش خود اقصای آن راست یکسال بعد از بطوس او سپاه او زد کند و ترک و لشکری از
 دست بیخاف با طرف مملکت تا دست آوردند و علی کاری از پیش نبردند سر در سپاه دست بیخاف که ناد خان نام داشت و کلبان
 ناحیه بود شکست داد و سپید شد و این بعضی سیده تا سال دیگر در دست محمد مانقام لشکر نظرند سرورن کشیده خاکست
 گرفته تا که جمعی کینه از سگت با پای بگشت سلطنت محمد چون میدست که در عهد امور باوشای کجای معی بجهت است بر آید
 سر رشته تمام را طبع کفایت در وجود میرزا سلیمان جوانت کرد و او ایل سلطنت میرزا سلیمان چنانکه با بخت است امور
 مود و سده ای فتنه مگت را بیرون کرده دهنده و اصل آرام ساخت و فتنه و احوالی این بود که دو هزار و مائت تاس در دو طرف
 مگت است آهوشا اسمعیل ثانی برود نهاد جمعی بر کرد و جمع کرده و هوای سلطنت سر بر کرده اما بزمیت یافته فصل رسیده و این
 ایوان دانست که در ملکیکه بار اول صاحب رده الواریج دو نفر دروش که با اسم حسین بادشاهی خروج کرده و جمعیتی فراهم
 آورده و اعانت مسعود و حوس ملکیت نوزاد نام نیامده بود لکن سوز آید و خفا سده مزبوره فرو شسته بود که فتنه عظیم برخواست
 ازین میزسان سوزید بگت محمد میرزا عباس میرزا بادشاهی برده شسته و از اسان حرکت کرده تا تیشا جو برین فتنه چون خبر
 گوش زد محمد میرزا گشت علی العود است که اسان کینه حکمت اول گردن زینت و دوی کاری خوانست که بعد از آن هر از امضا
 مود در ایام محاصره مراست امرای فرانس که بغیر میرزا سلیمان بسته و میرزا سلیمان و او کاه گشته شاه سیاه و شاه مرد دشمنان بر
 غصب کرده و رو با و شاه و دهنده و گفته که فی العود سر بر سلیمان بر باستان و او که ای مود ما در می انتقام گشته و آقا بیرون
 مرد خراسان است در دست محمد مجاهد روانی را بر خط رجحان داده و زبرد باستان سلیم موده تا ویر گشته و مرا عیگه بسبب این معده
 در مجلس شاه ماهین امرا و بهداد علم مراد است و می شده و بقیه خروجی جمع یکت سلسله معانست و او اسب بود صاحب زینت و کوچ
 میویسه که در ایامیکه محمد میرزا در تبریز بود او فائق شغال سانی از کتاب طای صروف شده بنا بر این محمد خان امیر ترانگه کلو

زبان نصیحت می گوید و بگذارد از قراط و در نه سبب استعراض و سایر عراضی بواسطه نمودن پادشاه ازین سخن غافل شده در صدد
 قتل می برآید محمدخان در اول بحیث لکن نزدی مراجعت کرده بمنشنه در لوزن خرد در بهر پادشاه رسامه در گناه خویش
 افتد از حسرت دستها کرده و چون مردی بود جلیل القدر در خاندان بزرگت و باین فرخ پیش آمده همه ایقین بود که پادشاه
 او را خواهد بخشید تا عین توانست بخشد که در درخت سلطان محمد جهان درامو و کرد و با بچیند و حکم او را در این بران
 لکن بنار و اول صاحب رسد انوار خج بعد از آن و بر ایقین رسانید و بسبب این بیقرانی و امر وی جمع ایل کلور با خود و ستمن سنا
 سلطان بروم از غناش ابراهیم خرد خج طبع اقا عثمان ماسا که یکی از سرداران سوز عثمانی بود با لشکری لزان بحاکم ایران
 کسبل بود و عثمان پادشاه رسد بخاور کرده سر بر ز کشت و در او قاتل که این همه خواست در پادشاه رساند و در والی کوه سهند سابق
 کرده بگویند که زالی مغول و چون جبرای خود است بوی رسید متحلاً بفرید و حیر امکان بود و بعضی فرایم آورد و با هیچ که بجهت که چلی
 فریب سر بر شافت و خود و ستم را گرفته بای دو جور و کشت تا اینکه سکر نقد کعبه است برسد احکام اطراف محاکم بجهت
 احمه رساه فرستاده شد لکن امر چون حرکت ستم از روی شمای گرد زنده را از ای درون برداشته در دایم که در آن نشسته
 بیکدیگر گفتند و اتفاق کردند را اینکه اگر پادشاه جمعی از دربار که ایشان شایسته سیادت است نمودند استوار کار بر طرف
 کند از راه در گنبد و الاطلا تا پادشاه زانمی شد یا بگر و زنده که در سوخ ظلم در ماطرومی دانسته رسوا و در جانی خود را ای شده
 و بر اثر و اول جمعی با مع سده و با طبع میجو این شد که بعد از طبعان عثمان در حراسان و غلبه را کشت بر دور با بچان و ستم سر بر
 شمشیر پستان نیز و حرکت با این امر ای مملکت که عمده و دو سواد است او را ایسان بود و آنچه شد تا فادان و طاب
 عثمان پادشاه وقت شد و بدین سلسه عساکر عثمانی مراجعت نمود و لکن انوامی سده نقد کعبه بجهت محاکم لظت سر زنده
 در کای طرف محاصره تشریه در کای طرف نادیده امر می سرکش بر و در زوم و است عداد است و تنها است حمزه سردار بزرگت
 محمد طلال شنگلاست پدر کشته و بعد از آنکه انی مانی با طاعتش چو کرده که که گریش سر بر بودش مکن نیست از او پس
 که شده ایش قتل و سبب در بهار عثمانی که در آن سمت رود بوده اند احتیاج چون ترکان حال بدین عنوان دانسته چه حاصل
 رانمی شده لکن این سواد دولت خوش و سید ولی و لک مستعجز بود حمزه سردار در حاکم خود در حم کار دو لاک بودی نام
 از نای و را در فائل اسباب در رفتند و با واقعه بجهت بجهت تبصره تبصره بود اما در فداش که بر جیاست و بی بود مملکت
 وی از هیچ راه جمیع مورخان بلکه تاریخ عثمانی نوشته اند که در ذیل رحمت حمزه سردار کفر شران کشته احصاء بی بدست
 بد رسا در شد و اگر چه خود همیشه اخبار طاعت با ایقین دیگر لکن امر اینکه نسبت تمام حراسان با ایشان نام در اسناد
 رسد و جواب فرمان پادشاه بدین جهاد و پیروز شده رسوا رسا در و از حاکم آن مملکت درین صحت بجهت آن و لک
 سردار است و اگر شاه زاده و زین ملکند یا به این که در حرمه خراسان در معرض مخاطرات همیشه خواهد بود و چون ستم
 از امرای دیگر بر خراسان فرستاده آنهایی را که فرمان می بخشیدند معزول سازد و لی چنان شکان می چون می بخشیدند

دوران جلادگاری پیش بر بند با پای سخت بر کشند بنابرین جوان گفت خراسان در ایام سلطنت او حکومتی با استقلال
 بوده است با بخل این قسم امور صورت میجوید و هیچ کس نمی شد علی قلیخان و مرشد قلیخان دو نفر از امرای معتد رقبایش در ظاهر با هم
 حمایت عباس و در باطن بجهت از یاد اسخاکم افتد از خود با یکدیگر اتفاق کردند و شاه زاده جوان در آن اوقات انگیزه کرد
 ایشان بود لکن از اینجا که اتفاق و جبار شکست نباید دوام داشتند باشد طولی نکشید که دوستی پیشی بر آن گشت و جنگی با این اتفاق
 افتاد و مرشد قلیخان شرف داشت شاه عباس درین تیرت با طرف علی قلیخان بود اسب می در آن سالی که در آن کلو خورد و آن پادشاه
 در آمد و در وقتی در عرض خطر عظیم واقع شد لکن با این اسباب اگر چه خطر یافتند همین که چشمشان بر نواده خاندان صفویه افتاد
 دست از کار بردارند و در بر پای می نهند و مرشد قلیخان بر مقدم افتد پیش آمد و طرفم در کابری بجانب مشرق
 رفت چنانکه بنام این مرفوم شد امرای خراسان بنام پادشاهی سزاده و مرقد محمد خاست که مملکت خراسان را تحت
 احاطت آورد صورت امکان نیافت چون خبر فوت حمزه میرزا شیخ یافت مرشد قلیخان شاه زاده را برداشته بفرزین
 شافت و بدین ساخت شهر منصور شد محمد میرزا دوران اوقات بجهت اطعای نایره نورش و طغان بشیر زرقه بود
 و بسیاری از ممالک و سکنه بودین که در سلطنت قیون باور ساسی با نظام و استعدادهای مغرورانم در کاب بود و عساکر خراسان احکم
 دسار شد که در زمانه آن کسیکه غایب بود در فرود آمد و فرمانی بد نصوب و سزاده بدین مضمون که هر کس از لشکر این پادشاهی
 معترض بر ارجحیت کند از بنام در میان می آید کسی است که در سرش می شکنند و بدو اسطرح بر میسرا مالی فرزند استیلا
 باخته چون بر محمد و استکی نداشتند هیچ اور که آتشه بکانت خویش که بختند بعد از بواقعه نامی از محمد ذکر شده است بهر عقاب
 خراسان را با کرده بود که اور بکانت بخراسان آخت و بهر تیرا محاصره سوده بعد از ماهه بوقت آور و در والی انجامد جمع امرای
 معظم عقاب رسید شهر باد نوب و غارت رفت بعد ازین فتح چون سر صیانی در خراسان نماند با طایف بلاد آن مملکت
 از آن وقت که در تمام مخرنوب و قریب بلاد و عماد فرود گشت نزد عباس در آن اوقات باغالی بجا است متغول بود
 بیرون اخبار از حوض خراسان سموع می گشت با سلطان سلطنته صلح کرده بان صحفان بنورث کرد چون سپید رسید مرشد قلیخان
 که لوای اقتدار و بنیان در تمام با نغمه بود که سلطنت جرنامی بر عباسانی نمانده بود بقتل رسانیده سر برشته تمام امور را خود
 در قبضه جنس بسیار آورد و ما و او را بفرودست نداد بعد از آن جوانی آمد و رویداد که پادشاه بدون اینکه ماسرودا برات بردارد
 لشکری بجهت تمام قطب شهید با کرده بداد سلطنته مراجعت نمود پس از مراجعت می عبدالموس خان سردار اور بگفته بجانب
 شهید در حرات آمد و چون بجهت عباس سیده استخلاص منتهی گشت اما در طهران بجای می شد بدو می طاری شده بجا بود
 روانست حرکت کند در عرض قدامت بود و بجهت کاه خور اگر دشمنه گرفته شده جمیع ابالی بقتل رسید بدین اخبار بوجس مسلمان بجهت
 بجاری پادشاه سبب انقراض مملکت گشت چنانچه عباس بعد از آنکه صحت یافت تا جندی مغول نظم و نسق و آرا می مملکت
 بود یکی از امرای که بصورت خان نام داشت در آن جنس و پیش فرضی یافت بر فارس سولی شد تا چون بجهت صحت پادشاه را

ششده از پنجم جان بقلعه صحرانیه بردن و سیکه شده بمغول گشت و پس از آنکه خلق آرام و ملک نظام یافت پادشاه در ده
زده اندر راه یزد بقره زمین رفت و چون عساکر عثمانی بهر دوز در سرحد اجتماعشان ریاده میشد بجهت اینکه از هر گاه ایشان غافل
گنارود کرد که از میان تغلبس که دارالملکت کرجستان است بگذرد و مصر بخرام و متحد افعال و احتشام ساختن قبل از آنکه
جنگت شروع شود حکایتی اتفاق افتاد که ولایت بکفیت مزاج این پادشاه میکند روزی با دو هزاره خواص سرداران در
گنارود ایستاده بودند بعضی از صاحب منصبان عثمانی ایشان را دیده بدو اینک معرفی بحالشان بجهت رسانند ایشان را
کرده پادشاه بدو ن بخل قول کرد و بی وقف روانه شد بعد از او امی لوازم جهانداری پادشاه میردهای تازه را هم
طلبید ایشان در قبول اظهار خوشی کرده و یکی از ایشان گفت بشرط اینکه نه پیری کنی که پادشاه را با عباسی بعلت اینکه ما این
جوانی شرفش همه حارونه و جیب بعباید که پادشاه صاحب ختی شود عباس میهم کرد و گفت که آنچه در جزایر امکان باشد در هر سفر
خاطر ایشان بقبضه نخواهد شد چون رود و دیگر مرا می ترکند بار دومی ایرانی رسیده اند و استغند که همان ایشان خود پادشاه بوده است
عباس ایشان را دعوتی باو گانه نموده و با انعام و احسان خویش بهره ور ساخته بلسکه گاه خود فرستاد و بسیار جلا دانی کرد و این جنگ
بکار برد و گرفتن کیلان که حاکم آنجا درم از او خواهی تراکت میرد ترکان را از قصد خویش برداشت و عباس فرصت یافت
که باحوال دیگر صفحات ملک پرور و در ولایت که طینان بالی کیلان چون نگار یافت چنان پادشاه را بجهت آورد که
خود رسیده هزاره و هجده نفر جام سکنه آن ملک را داد و در بکان بر عادت معمول خراسان راحت و تازم میکرد و چون جز
منتب و عادت مستعد و با دستمال سکر ایران در حرکت بمآه ایشان ملک را با کرده بدو برسد و عباس متوانست
ایشان را بمخالفت آورد و وقتی که بدو رسید او را بخت و سحر استخوان و بسی اصصحات دیگر ملک که حکام آنجا کما بعضی
باطاعت کردن نمی مساوند است خال داشت نصیته رویدا و کرد و بر ارجح جنالاست بار داشت و آن بان است که یکی
ز جبین گفت که از نظر استاجرام ساوی چنان معلوم میشود که حظری عظیم توجه پادشاه است عباس نیز چون دیگران تابع
او با هم مصر بود و بعد اصصحت در آن دیده شد که شاه از سخت و نواح استغفار کرد و وضعی نام شخصی که تورخان ایران کوسه
کاوری بود و احتمال اردویسوی و بر سخت شناندند و بقول صاحب زبده التواریخ سه روز پادشاهی کوچه از آن و بر
قبض آوردند و ساعتی بعد میتن بنموده بر تخت برآه و بجم باوی گفت که سلطنت وی طولی خواهد بود و بر دستمان غایب
خواید شد و هم قول تعانی که افتاد ولایت بر بعضی داشت قلیمر خان او را بکت بر او زاده عبد الله خان که بعد از گشته
شدن بیدشش عبد المؤمن خان بیدر عبد الله خان سکر او را بکت اعطت وی میگردید بخراسان و داخل شد و بر آن دو
عساکر ایران چنان بیعت حرکت کردند که فرار او را بکت از چاکستان بحال بود و لایه صاف داده و در ششم محرم مرادش
هجری فرسب هوا جنگت افشده شکست عظیم بر او رخکان افتاد بیزستان جمعی از ساداتان امر او بسیاری از لشکر قتل رسیده
و بقیه سیف قطع حجون نمود و بجلا خود که بکنند تر با دشمنان که از کبار امر او بود و زود شاه عتی تمام داشت و این جنگت به حرکت

کرده حران قتلش صادر شد تا موجب عبرت دیگران شود یکی از مسافرن معتبر و محترم دگر زید که دو سال بعد ازین واقعه در دربار
 عباس بود گوید که فرزند خان بخت سواد شاه خیاست همیشه بدو بود این ششم که در جنگت عباس با تاتاریا جمعیتی در مقابل شمشیر
 را کرد و تا امر اینکه در سخت اطاعت او بود و چون عاریان دیدند بی آنکه تعسای بسوزانگند بهر شاه سناخته و او را
 از جنگت غنیمت معاص کرده بودند من غلبه نموده و علی بر روی بیکت که از اعظم امرای مزبور بود به منصب فرزند خان سر تسلط
 گشت و بسبب این فتح عظیم مملکت خراسان بار و روزگاری در ارادست بر وظایف آن ام یافت و مردم در امن و امان
 نشستند چون عباس مکرر زیارت امام علی بن موسی الرضا بهر سنت بدین جهت آبادی و جمهوری و امنیت سر روزه روی
 در فراموش بود گویند که یکده ناه عباس با جمیع امر از اصفهان پیاده زیارت رفت محم با شی مساحت را با بجزیری بنجاه
 ردعی مساحت کرده معلوم شد که صد و نود و نه فرسوخ و ستاد و یکت ربحر و نیم است آن عرض در هنگامیکه بصورت خود سبب
 اس در فایست خراسان بود و هنوز مملکت را توسعه داده تا بلخ رساید از جانب دیگر سرداران وی متوجه خرابی که در خلیج
 علم است متوجه بودند از آن بجز بحرین بود که بکته نزدیک در دریای آن به منبع مراد در سواحل عرب بهترین جمیع قوایست صحیح
 سترده شد جمیع کوهستان لار که ریت در سواحل کاهرون کشیده شود به هم بدوان علی گشت و علی و در بخان از جمله امرایکه در سنا
 ابراهیم خان لاری که حاکم انصحنی است و در در اسل که کین میلا میداست او گویند که آن کجسره در حواله ابسان بود
 صاحب تدریج عالم را گوید که در درج بسوطله آورده اند که کربلج میلا و کربلجی از بیلو انان کجسره و در حکومت لار داشت
 و حکومت ابحار وی با غنای آن سال می لغات در دران بلوکت در اوقات بعضی صحیحات دیگر را در کتار بوده چنانچه حکومت
 جوین مورد قبل از ظهور اسلام و قبلی هم بعد از آن تا پنج سال پیش ایران بوده اند خصوص در ایام اکاسره لکن بعد از آن اطاعت
 کسی را کردن سها به استقلال یافتند اول کیبکه از ایطایفه اسلام قبول کرد این بود امام جلال الدین رجوین گذشتند و معاص
 باخران حد العری بود از ظهور دولت صفویه تا حال مطیع بوده و نصد بسطج ابرو و جوانی داشته اند و در کجسره ان او بنده وان
 که شاه نادان معروفست در زبده ای سلطنت شاه صفوی لار بود و چون او در حجه سلطان محمد شاه در دولت یافت میرزا
 ابراهیم بر جای وی نشست در وقتی که شاه عباس بجهت نادیسب بفقو بخان شیراز رفت اردی اظهار دولت عوامی شد به شاه
 ازین بی تعسای و معاذیر کار به او در عصب رده علی و بر در بجان حاکم فارس انجا وی بیانی نامور ساخت بر اینجهت چون از مغاد
 حاکم بود سپاه بقله لار در لکن لشکر تنای ظهور گرفته او جمیع اموال او در دستگیر ساختند از جمله آن بود مرتفع بدو با دولت بود
 نفیس که از آنجا کجسره و بنامینه نه و از لار میر که کین میلا در بازار هم خات رسیده بود و جمیع اند دوی آنرا بابت سمیت بر سر
 میهاد بد شهر لار در ایام قدیم نام دیگر داشته است چون حکومت ابحار کین به سر وی لار رسد شهر را نام حواله نه کجسره
 آن بین راجه او هر شاه و از وی با اتحاد او منقل شده کوسه که چون کربلج میلا و حکومت آن بلاد محسوب گشتند با هفت سال در
 بیرون شهر کجسره یعنی ساعت بعد فاست مورد بعد از انصحنی آن دهه مجین ساختی که نامه جنهار کرده و وی شهر و اصل شده